بنیاد پژوهشهای اسلامی
آستان قدس رضوی

# بانوی بزرگ

## قرائتی از زندگانی حضرت زینب علیها السلام

حسن موسی صفار

ترجمهٔ محمد تقدمی صابری

بسمه تعالی

# بانوی بزرگ

## قرائتی از زندگانی حضرت زینب علیها السلام

حسن موسی صفار

ترجمهٔ محمد تقدمی صابری

سرشناسه: صفّار، حسن موسی، ۱۹۵۶- م.
عنوان قراردادی: المرأة العظیمة: قراءة في حیاة السیدة زینب بنت علي علیها السلام. فارسی.
عنوان و نام پدیدآور: بانوی بزرگ: قرائتی از زندگانی حضرت زینب علیها السلام / حسن‌موسی صفّار؛ ترجمه محمّد تقدّمی صابری.
مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۲۶۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۶-۴۲۴-۰.
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا.
یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۵۷.
موضوع: زینب علیها السلام بنت علی علیه السلام، ۶ - ۶۲ق.
موضوع: زینب علیها السلام بنت علی علیه السلام، ۶ - ۶۲ق. -- سرگذشتنامه.
شناسهٔ افزوده: تقدّمی صابری، محمّد، ۱۳۵۲ -، مترجم.
شناسهٔ افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی.
ردهٔ دیویی: ۲۹۷ / ۹۷۴.
ردهٔ کنگره: BP ۵۲/۲.
شمارهٔ کتاب‌شناسی ملّی: ۵۹۷۲۷۹۸۹.

بنیاد پژوهشهای اسلامی
آستان قدس رضوی

# بانوی بزرگ

## قرائتی از زندگانی حضرت زینب علیها السلام

حسن‌موسی صفّار
ترجمهٔ محمّد تقدّمی‌صابری

ویراستار ادبی: محمّدرضا نجفی
ویراستار تطبیقی: محمّدجواد جلائیان
نمونه‌خوان: مصطفی جلیلیان مصلحی
حروف‌نگار: قربان علیزاده
طراح جلد: نیما نقوی

چاپ اوّل: ۱۳۹۸ / ۳۰۰ نسخه، وزیری / بها: ۳۳۰۰۰۰ ریال
چاپ و صحافی: مؤسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد: صندوق پستی ۳۶۶-۹۱۷۳۵
تلفن و دورنگار واحد فروش بنیاد پژوهشهای اسلامی: ۳۲۲۳۰۸۰۳-۰۵۱

www.islamic-rf.ir info@islamic-rf.ir

حق چاپ محفوظ است

# فهرست


سخن ناشر ..... ۹
پیشکش ..... ۱۱
سخن آغازین ..... ۱۳

**شریف‌ترین خانواده ..... ۱۹**
محمّد مصطفی جدّ بانوزینب علیها السلام ..... ۲۱
علیّ مرتضی علیه السلام پدربانوزینب علیها السلام ..... ۲۲
فاطمه زهرا علیها السلام مادربانوزینب علیها السلام ..... ۲۴
حسن وحسین علیهما السلام برادران بانوزینب علیها السلام ..... ۲۶

**تولد نور ..... ۳۰**
غزوهٔ ذات الرقاع ..... ۳۰
غزوهٔ دومة الجندل ..... ۳۰
غزوهٔ بنی‌مصطلق ..... ۳۱
غزوهٔ خندق (جنگ احزاب) ..... ۳۱
غزوهٔ بنی‌قریظه ..... ۳۲
پرورش بی‌مانند ..... ۳۷
همتای خدیجه علیها السلام ..... ۴۳

فضای خانوادگی ..... ۴۶
وضعیت زندگی و معیشت ..... ۴۶
الفت و محبت ..... ۵۱
فضای مکتبی ..... ۵۳
فاجعهٔ بزرگ ..... ۵۳

**رنج سیاسی ..... ۵۹**
خلافت ..... ۶۰
فدک ..... ۶۸
زینب علیها السلام وفقدان مادر ..... ۷۱
بانوی خانواده ..... ۷۴

**در خانهٔ همسر ..... ۷۶**
جعفر طیار؛ پدر عبدالله ..... ۷۹
اسماء بنت عمیس؛ مادر عبدالله ..... ۸۲
شخصیت عبدالله بن جعفر ..... ۸۳
فرزندان بانو زینب علیها السلام ..... ۹۰
۱ـ عون بن عبدالله بن جعفر ..... ۹۱
۲ـ محمد ..... ۹۲
۳ـ عباس ..... ۹۲
۴ـ علی ..... ۹۲
۵ـ ام‌کلثوم ..... ۹۴

**در کنار پدر ..... ۹۷**
پاسداری از حرمت و متانت زینب علیها السلام ..... ۹۹
بانوی خانهٔ پدر ..... ۹۹

با کاروان پدر، سوی کوفه ..... ۱۰۱
آموزش علمی ..... ۱۰۲
امتیازات خلافت و حکومت ..... ۱۰۳
پروازعلی علیه‌السلام سوی شهادت ازخانهٔ زینب علیهاالسلام ..... ۱۰۹
۱ـ جنگ جمل ..... ۱۱۰
۲ـ جنگ صفین ..... ۱۱۰
۳ـ جنگ نهروان ..... ۱۱۱
امتداد شخصیت پدر ..... ۱۱۸
درمحنت برادرش حسن علیه‌السلام ..... ۱۲۱

**شیرزن کربلا ..... ۱۲۸**

سطرهایی ازکتاب قیام حسینی ..... ۱۲۹
سرشت حکومت اموی ..... ۱۳۰
حکومت یزید بن معاویه ..... ۱۳۳
حسین علیه‌السلام و عدم پذیرش بیعت ..... ۱۳۵
رهسپاری حسین علیه‌السلام به مکه ..... ۱۳۶
اجابت کوفیان ..... ۱۳۶
سوی عراق ..... ۱۳۷
در کربلا ..... ۱۳۹
عاشورا ..... ۱۴۲
کاروان اسیران ..... ۱۴۴
نقشِ پیش‌بینی‌شده ..... ۱۴۵
اقدام واختیار ..... ۱۴۷
سلاح مظلومیت ..... ۱۵۱
زینب علیهاالسلام و شنیدن شعرشهادت ..... ۱۵۴

هنگام شهادت حضرت عباس علیه السلام ..... ۱۵۶
در برابر فاجعهٔ بزرگ ..... ۱۵۷
نگاه وداع ..... ۱۵۹
در مجلس یزید ..... ۱۶۰
زینب علیها السلام و شعله‌ور ساختن قیام در مدینه ..... ۱۶۱
شهادت عون، پسر بانو زینب علیها السلام ..... ۱۶۳
نگهداری از کاروان ..... ۱۶۶
بازداشتن عبدالله بن حسن علیه السلام ..... ۱۶۸
شب یازدهم محرم ..... ۱۶۸
تسلی دادن به امام زین‌العابدین علیه السلام ..... ۱۷۰
بازداشتن کودکان از خوردن صدقه ..... ۱۷۰
نپذیرفتن استقبال زنان بدخواه ..... ۱۷۱
پناه خانواده ..... ۱۷۱
پاداش به نگهبانان ..... ۱۷۲
حمایت از امام سجاد علیه السلام ..... ۱۷۳
هنگام یاری‌خواهی حسین علیه السلام ..... ۱۷۴
هنگام هجوم سپاهیان اموی بر خیمه‌ها ..... ۱۷۵
رهاندن امام سجاد علیه السلام از خشم ابن‌زیاد ..... ۱۷۶

**اعلان قیام ..... ۱۷۸**

خطبه زینب علیها السلام در کوفه ..... ۱۸۲
منابع و راویان خطبه ..... ۱۸۶
آفاق خطبه ..... ۱۸۸
در رویارویی با ابن‌زیاد ..... ۱۹۴
تأثیر زینب علیها السلام و اسیران در کوفه ..... ۱۹۸

در مجلس یزید ..... ۲۰۲
تأملاتی در سخنرانی زینب علیها السلام ..... ۲۰۹
۱ـ نبرد از نگاه ارزش‌ها و اصول ..... ۲۰۹
۲ـ محکومیت جنایت‌های امویان ..... ۲۱۱
۳ـ ریشه‌های فاسد خانوادگی ..... ۲۱۱
۴ـ ستایش از اهل‌بیت: ..... ۲۱۲
۵ـ آینده از آنِ کیست؟ ..... ۲۱۳
۶ـ عزت ایمانی ..... ۲۱۳
رویارویی سخت ..... ۲۱۵
بازتاب‌ها ..... ۲۱۶
فرستادهٔ امپراتوری روم ..... ۲۱۷
عالِم یهودی ..... ۲۱۸
امپراتور روم ..... ۲۱۹
رأس جالوت ..... ۲۱۹
پیرمرد شامی ..... ۲۱۹
ابوبرزه اسلمی، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله ..... ۲۲۱
محکومیت یزید از سوی برخی امویان ..... ۲۲۱
**اخلاق عظیم ..... ۲۲۴**
پیشگام معرفت ..... ۲۲۵
در محراب عبادت ..... ۲۳۱
صبر و شجاعت ..... ۲۳۴
عفت و هیبت ..... ۲۳۵
پارسایی و بخشندگی ..... ۲۳۶
پرواز به سوی پروردگار ..... ۲۳۷

**حرم و بارگاه‌های منسوب به زینب علیها السلام ..... ۲۳۹**

دمشق ..... ۲۳۹

بارگاه زینب علیها السلام در قاهره ..... ۲۴۴

درسنجار، شمال عراق ..... ۲۴۷

کاوشی کوتاه دربارهٔ بارگاه حضرت زینب علیها السلام ..... ۲۴۸

**منابع ..... ۲۵۷**

## سخن ناشر

عن عبدالسلام بن صالح الهرويّ قال: سَمِعتُ أبا الحسن عليّ بنَ موسى الرضا عليه السلام يقول:
رَحِمَ الله عبداً أحيا أمرَنا. فقلتُ له و كَيفَ يُحيي أمرَكم؟ قال: يَتَعلَّمُ
عُلومَنا و يُعلِّمُها النّاسَ، فَإنَّ النّاسَ لَو عَلِمُوا مَحاسِنَ كَلامِنا لَاتَّبعُونا[1].

حمد و سپاس بی‌حد خداوند بزرگ و دانا را سزد که غایت آفرینش انسان را معرفت و عبودیت ذات مقدس خود قرار داد و فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾[2]. درود بر پیامبران الهی به‌ویژه حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که با تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت، زمینه‌ساز تحقق این هدف متعالی شدند و سلام بر امامان معصوم علیهم السلام، به‌خصوص عالم آل محمّد صلی الله علیه و آله، حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که ستارگان پرفروغ آسمان معرفت و عبودیت‌اند و راهنمایان بشر در صراط مستقیم معرفت و بندگی، و رحمت خدا بر عالمان و پژوهشگرانی که در طول تاریخ با فراگیری و نشر علوم و معارف اسلامی به احیای امر امامت و ولایت پرداخته و مردم را با زیبایی‌های فرهنگ اصیل اهل‌بیت علیهم السلام آشنا ساخته‌اند.

---

۱. **عیون اخبار الرضا** علیه السلام ۱/ ۳۰۷؛ از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خدا رحمت کند کسی که امر ما را زنده کند. عرض کردم؛ امر شما را چگونه زنده کند؟ فرمود: علوم ما را فراگیرد و به مردم بیاموزد، که اگر مردم زیبایی‌های کلام ما را بدانند از ما پیروی خواهند کرد.

۲. ذاریات/ ۵۶: «و جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا بپرستند».

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی براساس نگاه ژرف تولیت فقید این آستانِ ملک‌پاسبان در سال ۱۳۶۳ به دستور معظّمٌ له تأسیس شد و با الهام از منویات رهبر کبیرانقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی رحمه الله و دیدگاه‌های حکیمانهٔ خلف صالح ایشان، مقام معظّم رهبری، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای مدظله‌العالی، و رهنمودهای تولیت معزّز، با تشکیل گروه‌های پژوهشی و استفاده از نخبگان حوزه و دانشگاه، در راستای تأمین نیازهای فرهنگی جامعه و نظام اسلامی و نسل جوان و زائران بارگاه منوّر رضوی، به پژوهش و نشر علوم و معارف اسلامی نبوی و سیره اهل‌بیت عصمت علیهم السلام پرداخته و به فضل الهی به توفیقات ارزنده‌ای دست یافته است.

* * *

عظمت یعنی وجود خصوصیات روحی و روانی والا و در اختیار داشتن توانایی‌ها و قابلیت‌های ذهنی و عملی بالا و اثرگذاری عملی و پویا در عرصه زندگی. اگر عظمت را به این معنا بدانیم، هیچ چیزی نمی‌تواند زن را از رسیدن به اوج آن باز دارد.

بدین روی، زینب علیها السلام را باید سرقافله و جلودار زنان باعظمت تاریخ بشر در شمار آورد.

کتاب فرا روی، ابعاد گوناگون زندگانی این بانوی باعظمت و بزرگ را بررسیده تا الگویی اصیل و ناب از بانویی ارائه دهد که پژواک بانگ او در میدان جنگ نرم و عرصه تبدیل بحران به فرصت، در گوش تاریخ مانده است؛ آری این است زینب علیها السلام! نمادی دیگر از زن مسئولیت‌پذیر و اثرگذار مسلمان که در بزنگاه‌های دشوار زندگی کنار مردان است و رسالت آنان را بر دوش می‌کشد و پیامشان را می‌رساند و...

بنیاد پژوهشهای اسلامی
آستان قدس رضوی

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالاتِ اللهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلّا اللهَ وَكَفَى بِاللهِ حَسِيبًا﴾.

«احزاب/ ۳۹: «همان کسانی که پیام‌های خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ‌کس جز خدا بیم ندارند. و خدا برای حسابرسی کافی است».

## پیشکش

این کتاب با عشق و فروتنی پیشکش به:

مادر مهربانم... کسی که از کودکی مرا پرورد و از بهر من دردهای سختی را به جان خرید. خدایش بهترین پاداش را دهد، سایه‌اش را بر سر من مستدام دارد و از دعاهای راستینش سودم رساند[1].

---

۱. مادر به روز ۱۹ رمضان سال ۱۴۱۴ق به دیدار پروردگار شتافت و همان‌گونه که آرزو و دوست می‌داشت در جوار بانو زینب علیها السلام به خاک سپرده شد. خداوند او را رحمت کند و روز قیامت با زینب علیها السلام محشورش گرداند و شفاعت جدّ آن بانو، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را نصیبش گرداند.

## سخن آغازین

نقش پشتیبانی و یاری‌رسانی زن در پرورش و عرضهٔ بزرگان به رسمیت شناخته شده است؛ چه، خردمندان حضور متمایز زن را در زندگی بسیاری از بزرگ‌مردان و پیشوایان پیروز دیده‌اند و از همین روی گفته‌اند: «پشت هر مرد بزرگی، زنی ایستاده است».

لیک آیا سخن یاد شده به معنای آن است که سهم زنان از عظمت و بزرگی، تنها در حد و اندازه همین نقش پشتیبانی آنان است؟ و ذاتاً برای عظمت شایستگی ندارند؟ یا کار به گونه دیگری است؟

عظمت به معنای وجود اوصاف نفسانی والا و داشتن قابلیت‌های ذهنی و عملی پیشرفته و اثرگذاری جدی و مهم بر عرصه زندگی است.

براساس این معنای عظمت، چیزی نمی‌تواند زن را از نیل به بالاترین درجهٔ آن بازدارد. تاریخ، نام و یاد زنانی را برای ما جاودانه ساخته است که از بلندای عظمت بالا رفتند و به قلهٔ آن رسیدند، همان‌گونه که بشریت معاصر نیز از نمونه‌های زنان عظیم و بزرگ، تهی نیست.

بانو زینب علیها السلام سرآمد و پیشاهنگ زنان بزرگ تاریخ انسان است.

***

واقعیت زن در جوامع ما از عمق عقب‌ماندگی و انحطاطی حکایت دارد که ما در آن فرو رفته‌ایم. با اینکه ما در پایین‌ترین درجات پیشرفت و رشد به‌سر می‌بریم و برای به چرخش درآوردن چرخ توسعه و تحول در سرزمین‌هایمان به کمترین و ساده‌ترین نیروها و

توان‌ها نیازمندیم، زنان را به عنوان نیمی از جامعه به عزلت، جمود و رکود گرفتار کرده‌ایم.

زن اگر با نادانی و فروبستگی بر حاشیه رخدادها به‌سر بَرَد، تأثیرات وضع بغرنج و نابهنجار او بر تمام جامعه انعکاس می‌یابد.

آیا فرزندان چیزی جز میوه دل و پرورده دامان زن‌اند؟

بدتر از همه این امور، آن است که نادان شمردن، پست دانستن و فرو کوفتن زنان به نام اسلام صورت پذیرد! آنجا که برخی دین‌داران از تعلیم و آموزش زن بیزارند و دوست می‌دارند که او در بی‌سوادی و نادانی باشد! از نگاه آنان برای زن بهتر آنکه در خانه‌اش منزوی باشد و حتّی برای شرکت در برنامه‌های دینی ـ مانند نماز جماعت ـ نیز از خانه بیرون نیاید!

صدای او نیز عورت است و نباید به گوش مردان رسد!

در امور سیاسی نیز نباید دخالتی داشته باشد، زیرا جهاد زن، فقط خوب شوهرداری است!

حتّی برخی از این دین‌داران پا را فراتر نهاده، می‌گویند: زن باید در سراسر زندگی‌اش تنها دو بار از خانه‌اش بیرون آید: یک بار به هنگام ازدواج، از خانه پدر به خانه همسر و بار دیگر به هنگام مرگ، از خانه همسر به گور!

آنان در تمامی این آرای مرتجعانه به متون، روایات و فتاوایی استناد می‌کنند که یا جعلی و بی‌اساس‌اند، یا درباره این متون و روایات و فتاوا به کج‌فهمی دچار شده، آن‌ها را سازگار با اندیشه‌های متحجرشان تفسیر کرده‌اند.

بهترین پاسخی که از دروغین بودن آرای یاد شده پرده برمی‌دارد و واقعیت عقب‌ماندگی زن را در جوامع ما به رسوایی می‌کشد و مخالفت آن را با دین و برائت اسلام از آن را اثبات می‌کند، مطالعه و بررسی آگاهانه زندگی بانو زینب علیها السلام است.

آیا کسی می‌تواند زینب علیها السلام را به عبور از دین متهم سازد، در حالی که او فرزند نبوت، دانش‌آموخته دانش‌سرای وحی و رسالت و عقیله بنی‌هاشم است؟

هنگامی که شخصیت عظیم بانو زینب علیها السلام را مطالعه می‌کنیم و او را عالم و عارف و

معلمی محدِّث می‌یابیم که زنان را آموزش می‌داد و مردان از او روایت می‌کردند.

هنگامی که او را مجاهدی انقلابی می‌یابیم که خانه آرام خویش را ترک می‌گوید و به کاروان قیام حسینی می‌پیوندد تا از مدینه به مکه رود و از آنجا به کربلا و آنگاه به کوفه و شام شود... .

هنگامی که می‌بینیم او چونان سخنرانی زبان‌آور در برابر کوفیان و در مجلس ابن‌زیاد و یزید و در حضور دولتمردان و جمع انبوهی از سپاهیان و اعیان به سخن می‌ایستد... .

تمامی این تصاویر زنده حیات بانوزینب ﷺ را با واقعیت موجود زن در جامعه کنونی‌مان در تناقض می‌بینیم، پس بنابراین جایگاه دین کجاست؟ و کدام‌یک از این دو واقعیت، دیدگاه اسلام را نمایندگی و آموزه‌هایش را مجسم می‌کند؟

***

پروردگار مرا توفیق داد که چندین سال در مجاورت بانوزینب ﷺ باشم[1] و در نزدیکی بارگاه شریف او در جنوب دمشق زندگی کنم.

پروردگار به برکت وجود این بانو، الطاف و نعمت‌های بسیاری را به من ارزانی داشت. هرگاه مشکلی از مشکلات زندگی گریبان مرا می‌گرفت، سوی بارگاه او می‌شتافتم و به حق و فضل او به خدای تعالی متوسل می‌شدم و با اطمینان به رحمت خداوند و عنایت و راهنمایی او بازمی‌گشتم.

برای گزاردن حق بزرگ آن بانو در اندیشه شدم تا خدمتی ناقابل به ساحت قدسی والای او عرضه دارم و کتابی در پیرامون حیات ارجمند و سیره تابناک او بنگارم.

هزاران زائر را دیدم که از سرزمین‌های گوناگون به حرم شریف او روی می‌آورند تا با زیارتش به خدای تقرب جویند و عشق و دوستی والای خویش را به او و خاندان ارجمند نبوت نشان دهند.

لیک اکثر این زائران از زندگی بانوزینب ﷺ و ابعاد عظیم شخصیت او اطلاع و

---

۱. از آغاز ماه رجب سال ۱۴۱۰ق تا ربیع الثانی سال ۱۴۱۵ق.

آگاهی اندکی داشتند.

طبیعی است که میزان بهره و ثواب زیارت به میزان شناختی بستگی دارد که زائر از صاحب مزار دارد، همان‌گونه که در متون و روایات متعددی که از ثواب و فضل زیارت قبور اولیا و مشاهد مشرف ائمه هدیٰ علیهم السلام سخن می‌گویند، چنین آمده است. این متون و روایات، معرفت را شرط حصول کامل بهره و ثواب می‌دانند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره زیارت امام حسین علیه السلام روایت شده است:

«هرکس حسین را با معرفت به حق او زیارت کند، خداوند ثواب هزار حج پذیرفته شده را برایش بنویسد»[۱].

در حدیثی از امام رضا علیه السلام روایت شده است:

«هیچ‌یک از دوستداران من، که عارف به حق و مقام من باشد، زیارتم نکند مگر اینکه روز قیامت شفاعتش کنم»[۲].

روشن است که شناخت و معرفت امام یا ولیّ، انسان را وا می‌دارد تا به او اقتدا کند و ارزش‌های گزیده را از زندگانی او الهام گیرد.

بسیاری از مردم رغبت دارند که با شخصیت حضرت زینب علیها السلام آشنا شوند، به‌ویژه زائران بارگاه شریف او، لیک وسایل این شناخت و ابزارهای آن در دسترس همگان نیست.

در کشورهای پیشرفته رسم چنین است که هرگاه از موزه، اثر تاریخی یا بنای یادبود شخصیتی معیّن، دیدن می‌کنید، کنار درِ ورودی یا مدخل، کتب، نشریاتِ مصور، فیلم یا راهنمایانی برای گردشگران دیده می‌شوند که برای شما آنچه را که می‌بینید و می‌پرسید، به شرح می‌کشند، پس چرا نزد ما از این قبیل افراد، یا ابزار وجود ندارد که زائران مزار امامان و اولیا و آثار تاریخی والای ما را بهره‌مند سازند؟

از این خاستگاه و با انگیزه گزاردن بخشی از حق بانو زینب علیها السلام بود که تألیف این

---

۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **بحار الانوار**، ج۹۸، ص۴۳.

۲. همان، ج۹۹، ص۳۳.

کتاب را آغاز کردم تا از خلال آن، تصویری ساده و روشن از زندگی و ابعاد شخصیتی آن بانو ارائه دهم.

مسلماً تاریخ، تمامی جزئیات زندگانی زینب علیها السلام را برای ما نگاه نداشته است، همان‌گونه که برخی جنبه‌های سیره او نیز جایگاه اختلاف راویان و مورخان گشته است؛ اموری همانند زمان و مکان وفات آن بانو و مدفن و قبر او.

هنگام تألیف این کتاب بر مجموعه‌ای از تألیفات و کتب دست پیدا کردم که درباره شخصیت حضرت زینب علیها السلام نوشته شده بودند. برخی از این تألیفات و کتب، سودمند و نیکو بودند، لیک تکیه برخی مؤلفان بر روایات غیرموثق و منابع ضعیف و پیروی از روش نقل تاریخی و داستانی، بدون هیچ‌گونه تحلیل یا استنتاج و بدون تمرکز بر جوانب اساسی شخصیت و سیره آن بانو و ... تمامی این امور کاری می‌کند که خواننده این کتب، بهره محدودی برد و از آن بانو شناختی ناکافی پیدا کند.

اگرچه آگاهی از سیره بانو زینب علیها السلام و به تصویر کشیدن کامل حقیقت شخصیت او امری است صعب و دشوار، لیک مطلوب آن است که برای رسم روشن‌ترین تصویر از ویژگی‌های شخصیتی و سیرت عطرآگین او تمام کوشش و توان خویش را به کار زنیم.

این چیزی است که در این کتاب در پی آن بوده‌ام، و پیشاپیش به قصور و تقصیر خویش اعتراف می‌کنم و از پروردگار تعالی پذیرش این کار را می‌خواهم و از او خواستارم که ما را رونده راه زینب علیها السلام و خاندان مطهرش قرار دهد... . و به حق آنان، بدی‌ها را از ما بگرداند و روز قیامت ما را در زمره آنان محشور گرداند.

**انّه ولیّ التوفیق**

**حسن موسی صفّار**

۱۴۱۳/۱۱/۱۰ق-۱۹۹۳/۵/۲م

# شریف‌ترین خانواده

حسب، نسب و نسبت خانوادگی انسان، اهمیت بسزایی در شخصیت او و نگاه دیگران به او دارد و عاملی است مؤثر در ساخت شخصیت انسان و جهت دادن به سلوک و سیر حیات او.

دانش‌های نوین از رهگذر تحقیق وپژوهش در ژن‌ها و کروموزوم‌های موجود در سلول‌ها، قابلیت و استعدادی را که عامل وراثت در جان انسان می‌آفریند، به اثبات رسانده‌اند. آدمی اگر از خانواده‌ای شریف و خاندانی ارجمند برآید، این در جان و نهاد او زمینه و استعدادی می‌آفریند که ویژگی‌های خانواده و خاندان خویش را به خود گیرد و برعکس این اگر شخصی از خانواده‌ای فاسد یا خاندانی منحرف برآید، میل و گرایش او به فساد و انحراف، قوی‌تر خواهد بود.

طبیعتاً آنچه گفتیم قاعده‌ای عام و غالب است و حتمیت کلی ثابتی را نمایندگی نمی‌کند. همان‌گونه که محیط، تربیت و شرایطی که انسان را فرا گرفته است، در گسترش اثرات عامل وراثت یا سرکوب و خنثی‌سازی آن از خلال اراده انسان و آزادی اختیار او، نقش دارد.

این از تأثیر ذاتی عامل حسب و نسب، اما تأثیر اجتماعی آن؛ طبیعی است که مردم هنگام نگاه به فرد، تاریخ خانواده و خاندان او را از دو زاویه مد نظر قرار می‌دهند:

اوّل: آنان انتظار دارند که فرد، مشابه خانواده و خاندان خویش باشد و اگر رویشگاهی

نیکو داشته باشد، از او امید خیر نیکویی دارند. نیز اگر آن فرد، ریشه‌ای فاسد داشته باشد، از بدی و فساد او پروا می‌کنند؛ زیرا می‌دانند که عامل وراثت غالباً اثر خویش را دارد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «بر شما باد که در برآوردن نیازهایتان نزد انسان‌های شرافتمندِ دارای ریشه‌های نیکو بروید، چرا که نیاز شما نزد آنان بیشتر برآورده می‌شود و برآوردن حوائج، نزد آنان پاکیزه‌تر صورت می‌گیرد»[۱].

نیز در سفارش به مالک اشتر می‌فرماید: «سپس، صاحبان مروت و حسب و نسب را به کار بگمار و آنان را که از خاندان‌های پارسا برآمده‌اند و سوابقی نیکو دارند... چرا که آنان بزرگواری را در خود فراهم کرده‌اند و نیکویی‌ها را گرد آورده‌اند»[۲].

دوم: فرد همانا امتداد خانواده و خاندان خویش است، پس اگر خانوادهٔ او برای جامعه، فضل و نیکویی داشته باشند، وجدان، مردم را وا می‌دارد تا برای جبران آن فضل و احسان، فرزندان آن خانواده نیکوکار را احترام کنند، و برعکس اگر فردی از خانواده‌ای بدکار باشد که مردم را از آن آزار و زیان رسیده باشد، حس انتقام، مردم را وامی‌دارد تا دست‌کم فرزندان آن خانواده را نادیده انگارند.

بانو فاطمه زهرا علیها السلام می‌فرماید: پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «حرمت مرد در فرزندانش حفظ می‌شود»[۳].

این نقطه آغاز سخن ما درباره بانو زینب علیها السلام است که از آن بر حسب و نسب آن بانو پرتو می‌افکنیم.

بانو زینب علیها السلام از شریف‌ترین تبار برآمده است و به والاترین خانواده در تاریخ بشر منسوب است. این یعنی آن بانو برای برتن کردن ردای فضیلت و صعود به قله بزرگی و مجد، بالاترین درجه قابلیت و استعداد را دارد و این قابلیت و استعداد در رفتار و سلوک

---

۱. فلسفی، محمدتقی، **الطفل بین الوراثة و التربیه**، ج۱، ص۸۳.

۲. **نهج البلاغه**، نامه ۵۳.

۳. قزوینی، محمدکاظم، **فاطمة الزهراء علیها السلام من المهد الی اللحد**، ص ۴۴۹.

او در سراسر زندگی و سیره‌اش نمایان گشته است.

این از سویی، اما از دیگر سوی، بشریت بر احترام به صالحان و نیکوکاران و احترام به فرزندان آنان سرشته شده است؛ از این روی، ناگزیر باید جایگاه بانو زینب ﷺ را به رسمیت بشناسد و در برابر او والاترین مرتبه احترام و بزرگداشت را از خویش نشان دهد تا این‌گونه از خانواده او حق‌شناسی کرده باشد و از خدماتی که آنان به بشریت ـ به ویژه مسلمانان ـ ارائه داده‌اند، تقدیر نموده باشد، و این جدا از شایستگی ذاتی آن بانوست.

طبیعی است که هر حلقه از حلقه‌های نسب شریف زینب ﷺ شایسته اجلال و بزرگداشت است، لیک ما به ذکر نزدیک‌ترین حلقه‌های نسب او اکتفا می‌کنیم.

## محمّد مصطفی جدّ بانو زینب ﷺ (۵۷۰-۶۳۲م)

پیامبر ما محمّد بن عبدالله ﷺ عظیم‌ترین رسولان پروردگار و برترین انبیای الهی است، همو که در حق خویش می‌فرماید: «من سرور فرزندان آدم هستم»[۱] و در حدیثی دیگر می‌فرماید: «خودستایی نیست، من با تقواترین فرزندان آدم هستم و گرامی‌ترین آن‌ها نزد خداوند جلّ ثناؤه»[۲].

اگر ما مسلمانان، از خاستگاهی دینی به افضلیت پیامبرمان حضرت محمد ﷺ بر تمامی آفریدگان و انسان‌ها اعتقاد داریم، عالمان و اندیشمندان غیرمسلمان نیز ناگزیر به تمایز و برتری حضرت محمد ﷺ بر تمامی بزرگان بشریت اعتراف کرده‌اند.

دکتر مایکل هارت آمریکایی است و در همان کشور متولد شده است و در سال ۱۹۵۲م گواهی کارشناسی ریاضی خود را از دانشگاه کرنل (Cornell) و گواهی کارشناسی دیگری را در سال ۱۹۵۸م از دانشگاه نیویورک در رشته حقوق و کارشناسی ارشد علوم از دانشگاه آدلفی (۱۹۶۹م) اخذ کرده است و موفق شده است دکترای نجوم

---

۱. قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، **صحیح مسلم**، ج۲، ص۳۱۰.

۲. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **بحارالانوار**، ج۱۶، ص۳۱۵.

خویش را نیز از دانشگاه پرینستون در سال ۱۹۷۲ بگیرد. او در مرکز تحقیقات فضایی در گرین بلت مریلند و در مرکز ملی تحقیقات لایه‌های جو در کلرادو و در بزرگ‌ترین رصدخانه نجوم در باسادنیای کالیفرنیا (رصدخانه هیل) کار کرده است و یکی از دانشمندان مورد اعتماد در فیزیک تطبیقی به شمار می‌آید و عضو جمعیت منجمان و شاخه‌های آن در علوم سیاره‌شناسی است. این مرد مسیحی کتابی حجیم (۵۷۲ صفحه) تألیف کرده و در آن، زندگی صد نفر نخست تاریخ بشریت را مورد بررسی و تحقیق قرار داده است. این کتاب که در سال ۱۹۷۸م در ایالات متحده به چاپ رسیده است، در آن کشور غوغا به پا کرد و دیری نپایید که پایش به نقاط بسیاری در دنیا باز شد.

مؤلف این کتاب، نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در صدر لیست قرار داده و او را مهم‌ترین شخصیت تاریخ بشریت قلمداد کرده است.

«مؤلف، محمد صلی الله علیه و آله را برگزیده است تا سرلیست کسانی باشد که در زمینه‌های گوناگون، عظیم‌ترین تأثیر جهانی را داشته‌اند. این گزینش شاید بسیاری از خوانندگان را مبهوت ساخت و سؤال‌برانگیز شد، لیک مؤلف معتقد است که محمد صلی الله علیه و آله تنها فرد تاریخ بشریت است که به گونه‌ای والا و برجسته در دو بُعد دینی و دنیوی موفقیت یافت.

محمد صلی الله علیه و آله یکی از بزرگ‌ترین ادیان عالم را تأسیس کرد و آن را نشر داد و یکی از رهبران جهانی و سیاستمداران بزرگ شد. این روزها و پس از گذشت تقریباً سیزده قرن از وفات او، هنوز تأثیر او نیرومند و مهیب است»[۱].

این جدّ زینب علیها السلام است که آن بانو چشمان خویش را در دامان او گشود. در برگ‌های پیش رو ارتباط او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و ارتباط حضرت با آن بانو را خواهیم دید.

## علیّ مرتضی علیه السلام (۲۳ قبل هجرت ـ ۴۰ق) پدر بانو زینب علیها السلام

پدر بانو زینب علیها السلام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

---

۱. هارت، مایکل، **دراسة فی المائة الاوائل**، ترجمه [به عربی] استاد اسعد عیسی و احمد غسان سبانو.

اگر پیامبر ما حضرت محمد ﷺ شخصیت نخست تاریخ بشریت و نمونه والا و برتر انسانیت است، علی بن ابی‌طالب ؑ در عظمت، جایگاه دوم پس از رسول خدا ﷺ را دارد. قرآن کریم بر این حقیقت تأکید دارد، آنجا که براساس صریح آیه مباهله، علی ؑ را نفس رسول ﷺ می‌شمرد:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾[1].

مورخان، محدّثان و مفسران گفته‌اند: این آیه هنگامی نازل شد که نصرانیان نجران به مباهله دعوت شدند و پیامبر ﷺ برای مباهله، علی، فاطمه و دو پسرش حسن و حسین ؑ را برگزید و با آنان بیرون آمد و فرمود: «هرگاه دعا کردم، شما آمین بگویید»[2].

بنابراین، علی ؑ مقصود از «انفسنا» در آیه کریمه است، همان‌گونه که فاطمه ؑ مصداق «نساءنا» و حسن و حسین ؑ مصداق «ابناءنا» هستند.

رسول خدا ﷺ در موارد متعدد و بسیاری سخن گفته است تا افضلیت و جایگاه خاص علی ؑ نزد خود را روشن سازد؛ همان جایگاهی که کسی یارای نزدیک شدن به آن را ندارد. اینک نمونه‌هایی از اقوال و احادیث رسول خدا ﷺ در این باره.

از مجاهد از ابن‌عباس روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن است. پس هر که علم می‌خواهد، باید از دروازه درآید»[3].

در **صحیح بخاری** آمده است که رسول خدا ﷺ به علی ؑ فرمود: «تو از منی و من از تو»[4].

---

۱. آل عمران / ۶۱؛ «پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو مجادله کند، بگو: «بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم؛ سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

۲. زحیلی، وهبه، **التفسیر المنیر**، ج ۳، ص ۲۴۸.

۳. ابن عساکر، علی بن حسن، **تاریخ مدینة دمشق**، ج ۲، ص ۴۶۶.

۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، **صحیح بخاری**، ج ۵، ص ۲۲، باب مناقب علی بن ابی‌طالب ؑ.

در **صحیح مسلم** نیز روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «تو برای من همانند هارون برای موسی هستی، جز آنکه پس از من پیامبری نیست»[۱].

از بریده روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای بریده! آیا من به مؤمنان اولیٰ از خود ایشان نیستم؟ عرض کردم: البته، ای رسول خدا! فرمود: هر که من مولای اویم، علی هم مولای اوست»[۲].

نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «ای علی! اگر ترس آن نداشتم که گروهی از امّت من آنچه را که مسیحیان دربارهٔ عیسی بن مریم گفتند، درباره تو بگویند، سخنی می‌گفتم که به هیچ جمعی گذر نمی‌کردی، جز آنکه خاک زیر پایت را برای شفا برمی‌داشتند، لیک همین تو را بس که از منی و من از تو و تو برادر و یار منی»[۳].

افزون بر این، علی علیه السلام نخستین کسی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و نخستین کسی بود که در راه خدا شمشیر زد و نخستین کسی بود که دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله را لبیک گفت و اجابت کرد و یاری خویش به آن حضرت را اعلان داشت. هر که تاریخ دعوت اسلامی را بخواند، درمی‌یابد که علی علیه السلام در ظهور آیین اسلام، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقشی بنیادین دارد و شخصیت او به‌سان عنصر و عامل دوم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در نقش و اوصاف و رابطه‌اش با آن حضرت، تجلی می‌یابد.

## فاطمه زهرا علیها السلام (۸ قبل هجرت ـ ۱۱ق) مادر بانو زینب علیها السلام

زن بُعد انسانی عامی دارد که در آن به اندازه برابر، با مرد اشتراک دارد. در این بُعد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان نیکوترین بشر، نمونه آرمانی و الگوی نخست زن است. اما در بعد زنانه خاص زن؛ از ظاهر متونی که نزد تمامی مسلمانان اعتبار دارند، چنین برمی‌آید که بانویمان

---

۱. قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، **صحیح مسلم**، ج۲، ص۳۶۰.

۲. نسایی، احمد بن شعیب، **خصائص امیرالمؤمنین علی** علیه السلام، ص ۹۹، حدیث ۸۲.

۳. امین، سیدمحسن، **اعیان الشیعه**، ج۲، ص ۲۰۶.

فاطمه زهرا علیها السلام والاترین مقام زن در تاریخ بشریت را از آنِ خویش ساخته است و اوست که سرور زنان عالم از اولین تا آخرین است.

در حدیثی از عایشه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، روایت شده است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه سرور زنان اهل بهشت است»[۱].

از حذیفه رضی الله عنه روایت است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فرشته‌ای که پیش از این فرود نیامده بود از خداوند اجازه خواست که فرود آید و بر من سلام کند و بشارتم دهد که فاطمه سرور زنان اهل بهشت است»[۲].

نیز از عایشه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری رحلتش فرمود:

«ای فاطمه! آیا خشنود نمی‌شوی که سرور زنان عالم و سرور زنان این امّت باشی»[۳].

از ابن مسعود روایت است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین مردان شما علی، بهترین جوانان شما حسن و حسین و بهترین زنان شما فاطمه است». این حدیث را خطیب و ابن‌عساکر روایت کرده‌اند[۴].

نیز گروهی از حافظان حدیث و اهل ضبط که حدیث را با اسانید و طرق آن روایت می‌کنند، مناقبی را برای آن بانو روایت نموده‌اند. از جمله ابن عبدالبر در شرح حال فاطمه زهرا علیها السلام در **الاستیعاب** آورده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت زهرا علیها السلام که بیمار بود، رفت و او را فرمود: «دختر عزیزم! حالت چطور است؟

عرض کرد: درد دارم و اینکه غذایی برای خوردن ندارم، دردم را افزایش می‌دهد.

فرمود: دختر عزیزم! آیا خشنود نمی‌شوی که سرور زنان عالم باشی؟

---

۱. ابن‌تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، **رسالة فضل اهل البیت و حقوقهم**، ص ۷۲.

۲. همان، ص ۱۱۰.

۳. همان، ص ۱۱۱.

۴. همان، ص ۱۳۰.

عرض کرد: پدرا پس جایگاه مریم بنت عمران کجاست؟

فرمود: او سرور زنان عالم خویش بود و تو سرور زنان عالم خویشی»[۱].

امام سید عبدالحسین شرف‌الدین رحمه الله بر آن است که فاطمه زهرا علیها السلام از تمامی دختران حوا ـ از جمله مریم بنت عمران علیها السلام ـ افضل و برتر است، او می‌گوید:

«در برتری زهرا علیها السلام تورا همین بس که او پارهٔ تن سرور پیامبران است و ما کسی را با سرور پیامبران و پاره تن او برابر نمی‌کنیم. جمهور مسلمانان در این تفضیل با ما موافق‌اند و بسیاری از محققان به این موضوع تصریح کرده‌اند و این را چندین عالم پژوهشگر و محقق از آنان نقل نموده‌اند؛ کسانی چون نبهانی، آنجا که دربارهٔ فاطمه زهرا علیها السلام در کتاب **شرف المؤبد** خویش چنین می‌گوید: بسیاری از عالمان محقق از جمله: تقی سبکی، جلال سیوطی، بدر زرکشی و تقی مقریزی به افضلیت او بر دیگر زنان تصریح کرده‌اند. هنگامی که از سبکی در این باره پرسیدند، چنین گفت: آنچه ما برمی‌گزینیم و به آن عقیده داریم این است که فاطمه بنت محمد افضل است. هنگامی که از ابن ابی‌داود همین پرسش را پرسیدند، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه پاره تن من است» من نیز کسی را با پارهٔ تن رسول خدا صلی الله علیه و آله برابر نمی‌کنم. مناوی این افضلیت را از تمامی خلف و سلف نقل کرده است»[۲].

## حسن و حسین علیهما السلام (۳هـ - ۵۰ق) و (۴هـ-۶۱ ق) برادران بانو زینب علیها السلام

در فضل و شأن حسن و حسین علیهما السلام احادیثی که مسلمانان در تبیین مکانت آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند، کافی است؛ مانند حدیثی که حذیفة بن یمان روایت می‌کند و می‌گوید:

«خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و با او نماز ظهر، عصر، مغرب و عشاء را گزاردم.

---

۱. شرف‌الدین، عبدالحسین، **الکلمة الغراء فی تفضیل الزهراء علیها السلام**، ص ۸۰.

۲. همان، ص ۷۷.

سپس او را که می‌خواست به یکی از حجره‌های خویش وارد شود، دنبال کردم. او برخاست و من پشت سر او بودم و تو گویی با کسی سخن می‌گوید.

حذیفه سپس می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «کیست»؟

عرض کردم: حذیفه.

فرمود: آیا می‌دانی چه کسی همراه من بود؟

عرض کردم: خیر.

فرمود: جبرئیل آمد تا مرا بشارت دهد که حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت‌اند»[۱].

از یعلی بن امیه روایت است که گفت: «حسن و حسین دوان‌دوان به سوی رسول خدا ﷺ آمدند. حضرت یکی‌شان را زیر بغل خویش و دیگری را نیز زیر بغل دیگر خویش گرفت و فرمود: «این دو، دو دسته گل من از دنیا هستند، هر که مرا دوست دارد باید آنان را دوست داشته باشد»[۲].

سلمان فارسی روایت می‌کند و می‌گوید: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: حسن و حسین پسران من هستند. هر کس آنان را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست بدارد، خدا او را دوست می‌دارد و هر که خدا دوستش بدارد، او را به بهشت وارد می‌کند، و هر که آنان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن بدارد، خدا او را دشمن می‌دارد و هر که خدا دشمنش بدارد، او را به جهنم وارد می‌کند»[۳].

یکی از اقوال رسول خدا ﷺ که میان مسلمانان شهرت یافته، این است: «حسن و حسین امام‌اند، چه برخیزند و چه بنشینند»[۴].

---

۱. ابن عساکر، علی بن حسن، **تاریخ مدینة دمشق**، ص۷۲ (شرح حال امام حسن ﷺ).

۲. همان، ص ۸۵.

۳. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسن** ﷺ، ج ۱، ص ۹۸.

۴. همان، ص ۱۰۲.

حیات و سیرت حسنین علیهما السلام پرونده‌ای سترگ و زیبا از مکارم و فضائل است. تاریخ، موضع سیاسی حکیمانه امام حسن علیه السلام در صلح با معاویه و قیام جاودانه امام حسین علیه السلام را بزرگ می‌دارد؛ قیامی که منبعی برای آزادگان و انقلابیون شد تا روح جان‌فشانی، پهلوانی و فداکاری را از آن الهام گیرند.

اینک که نگاهی گذرا به زندگی مهم‌ترین شخصیت‌های خانواده بانو زینب علیها السلام که با او نسبتی نزدیک دارند، داشتیم و از خلال آن روشن شد که هر قطبی از اقطاب این خاندان مطهر، عظمت و برتری دارند، می‌توانیم با اعتماد و اطمینان بگوییم: هیچ‌کسی در اصالت و شرافت حسب و نسب به بانو زینب علیها السلام نمی‌رسد. او از نظر جد، پدر، مادر و برادر، برتر از همه مردمان است و این جدا از باقی شاخه‌های نسب اوست. آنچه رسول‌الله صلی الله علیه و آله در حق حسن و حسین علیهما السلام، برادران زینب علیها السلام فرموده است، بر آن بانو نیز انطباق می‌یابد. ابن‌عباس روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد آمد و در حالی که حسن و حسین علیهما السلام را بر دوش خویش نهاده بود، برخاست و فرمود: «ای مسلمانان! آیا شما را رهنمون نشوم که در میان مردم چه کسی بهترین جدّ و جدّه را دارد؟

گفتند: آری، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله!

فرمود: حسن و حسین که جدّشان رسول خدا، خاتم فرستادگان است و جدّه آنان خدیجه بنت خویلد، سرور زنان اهل بهشت.

سپس فرمود: آیا شما را رهنمون نشوم که در میان مردم چه کسی بهترین عمو و عمه را دارد:

گفتند: آری، ای رسول خدا!

فرمود: حسن و حسین که عمویشان جعفر بن ابی‌طالب و عمه‌شان ام هانی بنت ابی‌طالب است.

سپس فرمود: ای مردم! آیا شما را رهنمون نشوم که در میان مردم چه کسی بهترین دایی و خاله را دارد؟

گفتند: آری، ای رسول خدا!

فرمود: حسن و حسین که دایی‌شان قاسم پسر رسول خداست و خاله آنان زینب دختر رسول خدا.

رسول خدا ﷺ سپس گفت: بارخدایا! تو می‌دانی که حسن و حسین در بهشت‌اند و عموی‌شان در بهشت و عمه‌شان نیز در بهشت است، و هر که آنان را دوست بدارد به بهشت و هر که آنان را دشمن بدارد به جهنم می‌رود»[۱].

۱. همان، ص ۱۰۰.

# تولد نور

در سال‌های پنجم و ششم هجری، مسلمانان به مرحله‌ای نو، پا نهادند. ویژگی این مرحله استواری وجود و کیان اسلام پس از سال‌ها نبرد، ایستادگی و رنج بود.

مسلمانان در این دو سال به حمله‌های نظامی بر دشمنان‌شان دست زدند؛ دشمنانی که برای نابودی نیروی نوپای اسلام دسیسه می‌چیدند و آماده می‌شدند، و بدین‌سان مسلمانان از مرحله دفاعی گذشته، به مرحله اقدام و هجوم رسیده بودند.

اینک شماری از غزوات و سرایایی که در این دو سال درگرفتند.

## غزوهٔ ذات الرقاع

روایت شده است که این غزوه در ماه محرم سال پنجم هجری درگرفت؛ آن هنگام که رسول خدا ﷺ چهارصد نفر از صحابیان خویش را برای هجوم بر بنی‌محارب و بنی‌ثعلبه از قبیله غطفان در نجد، فرماندهی کرد، زیرا او را خبر رسیده بود که آنان برای جنگ با او سازوبرگ فراهم می‌آورند[1].

## غزوهٔ دومة الجندل

این غزوه در ربیع‌الاول سال پنجم هجری رخ داد؛ آن هنگام که رسول خدا ﷺ در رأس

---

۱. حسنی، سید علی فضل‌الله، **سیرة الرسول ﷺ و خلفائه**، ج۳، ص ۲۵۷.

هزار نفر از صحابیانش بر گروهی از مشرکان در منطقه‌ای نزدیک دمشق حمله برد. از این منطقه تا شام پنج شب و تا دمشق پانزده روز فاصله بود. آن‌گونه که برخی مورخان اشاره کرده‌اند، ظاهراً این غزوه به مثابهٔ پیام و اشاره‌ای به قیصر روم بوده است[۱].

## غزوهٔ بنی‌مصطلق

این غزوه در ماه شعبان سال پنجم هجری رخ داد. بنی‌مصطلق تیره‌ای از قبیلهٔ خزاعه است که در ناحیه‌ای میان مکه و مدینه اقامت دارد.

مسلمانان می‌دانستند که بنی‌مصطلق اسلحه و اسب می‌خرند تا برای حمله به مسلمانان آماده شوند. رسول خدا ﷺ نیز پیش‌دستی کرد و با هفتصد مرد از صحابیانش بر آنان حمله برد و شکستشان داد[۲].

## غزوهٔ خندق (جنگ احزاب)

غزوه خندق از غزوات سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده تاریخ اسلام است، آنجا که یهود، قریش، غطفان و شماری از قبایل کافر و دشمن، دسیسه‌چینی کردند و سپاهی بالغ بر ده هزار مرد جنگجو بسیج نمودند. آنان آمادگی نظامی خوبی کسب کردند و تصمیم گرفتند تا بر مدینه یورش آورند و به وجود اسلام پایان دهند.

در برابر این سپاه انبوه که در حال پیشروی به سوی مدینه بود، رسول خدا ﷺ با یاران خویش در این باره رایزنی کرد. آنان تصمیم گرفتند تا گرداگرد مدینه خندقی حفر کنند تا دشمنان را از هجوم بر مدینه بازدارد. این ایده سلمان فارسی رضی الله عنه بود.

احزاب عملاً از این نقشه غافلگیر شدند و نتوانستند به مدینه راه پیدا کنند، و هنگامی که برجسته‌ترین شهسوار دشمن، عمرو بن عبدود عامری که در قوت و شجاعت پرآوازه بود، به شهر وارد شد، امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام با دلیری کم‌نظیر خویش به جنگ

---

۱. ذهبی، محمد بن احمد، **تاریخ الاسلام**، ص ۲۵۸.

۲. همان، ص ۲۵۹.

عمرو آمد و با او هماورد شد و به خاکش افکند. این پیروزی در جان سپاهیان ائتلاف ترس و هراس افکند و آنان سرافکنده بازگشتند.

غزوه خندق که در شوال سال پنجم هجری درگرفت براستواری حکومت اسلامی تأکید کرد و نشان داد مخالفان این حکومت هر چند دسیسه‌چینی کنند و سپاه گرد آورند، باز در برابر این حکومت کاری از پیش نمی‌برند.

## غزوهٔ بنی‌قریظه

بنی‌قریظه قبیله‌ای از یهود بودند که طی جنگ خندق به همراه احزاب بر ضد مسلمانان توطئه چیدند، از این روی، رسول خدا ﷺ پس از نبرد خندق و در اواخر ماه ذوالقعدهٔ سال پنجم هجری، غافلگیرانه بر آنان حمله برد و آنان را که در منطقه خویش سنگر گرفته بودند، نزدیک به بیست شب محاصره کرد تا اینکه تسلیم شدند. سعد بن معاذ، یکی از صحابیان رسول خدا ﷺ، درباره آنان به داوری نشست و حکم داد که مردان محارب آنان کشته شوند و زنانشان به اسیری گرفته شوند و اموال انبوه و جنگ‌افزارهای آنان نیز به غنیمت مسلمانان درآید[۱].

افزون بر این نبردهای مهم، سرایای بسیاری نیز در خلال این دو سال درگرفت، آنجا که رسول خدا ﷺ برخی یگان‌های سپاه خویش را برای رویارویی با دشمنان مسلمانان به اطراف و اکناف اعزام کرد، از جمله:

۱ـ سریه نجد به فرماندهی محمد بن مسلمه در ماه محرم سال ششم هجری[۲].

۲ـ سریه عکاشة بن محصن به غمر در نزدیکی مدینه در ربیع‌الاول سال ششم هجری[۳].

۳ـ سریه ابوعبیده به ذوالقصه در نزدیکی مدینه[۴].

---

۱. ابن اثیر، علی بن محمد، **الکامل فی التاریخ**، ج۲، ص۱۸۵.

۲. ذهبی، محمد بن احمد، **تاریخ الاسلام**، ص ۳۵۰-۳۶۱.

۳. همان، ص ۳۵۲.

۴. همان‌جا.

۴ـ سریه زید بن حارثه به سوی بنی‌سلیم در جموم در نزدیکی مدینه[۱].

۵ـ سریه زید بن حارثه به طَرَف[۲].

۶ـ سریه زید بن حارثه به عیص در جمادی الاولی سال ششم هجری[۳].

۷ـ سریه زید بن حارثه به حِسمی، پشت وادی القری در جمادی الثانیه سال ششم هجری[۴].

۸ـ سریه زید بن حارثه به وادی القری میان شام و مدینه در رجب سال ششم هجری[۵].

۹ـ سریه علی بن ابی‌طالب به سوی بنی‌سعد بن بکر در فدک در شعبان سال ششم هجری[۶].

۱۰ـ سریه عبدالرحمن بن عوف به دومة الجندل در همان ماه شعبان[۷].

۱۱ـ سریه کرز بن جابر فهری به عرنیین در شوال سال ششم هجری[۸].

۱۲ـ سریه عبدالله بن رواحه به سوی اسیر بن زارم یهودی در همان ماه شوال[۹].

و سریه‌های دیگر. اما مهم‌ترین رخداد سال ششم هجری در حوزهٔ جنگ و سیاست، صلح حدیبیه بود، آنجا که رسول خدا ﷺ در ذوالقعده سال ششم هجری در رأس حدود ۱۵۰۰ نفر از صحابیان خویش به قصد ورود به مکه برای گزاردن عمره و زیارت خانه خدا از مدینه خارج شد. این تصمیم، قریش را در تنگنای سختی افکند و او را وا داشت تا با

---

۱. همان، ص ۳۵۳.

۲. همان جا.

۳. همان، ص ۳۵۴.

۴. همان، ص ۳۵۵.

۵. همان جا.

۶. همان جا.

۷. همان جا.

۸. همان جا.

۹. همان، ص ۳۶۱.

مسلمانان مذاکره کند و کار به عقد پیمان صلح میان قریش و مسلمانان انجامید که به صلح حدیبیه معروف است. براساس مفاد صلح‌نامه حدیبیه، کیان اسلام و وجود مسلمانان به رسمیت شناخته شد و قرآن کریم آن را پیروزی درخشان نامید: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾.

این‌گونه نیرو و قدرت مسلمانان در خلال این دوره ریشه گرفت و با بهره‌برداری از این فرصت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به پادشاهان عالم، مانند کسریٰ پادشاه فارس، قیصر امپراتور روم، نجاشی پادشاه حبشه، منذر بن ساوی رهبر عبدالقیس فرمانروای بحرین، جیفر بن جلندی و عباد بن جلندی فرمانروایان عمان و مقوقس، بزرگ اسکندریه و ... نامه فرستاد. این نامه دربردارنده دعوت پادشاهان و فرمانروایان به اسلام بود و آنان را با دعوت اسلام آشنا می‌ساخت. شماری از این پادشاهان و فرمانروایان دعوت اسلام را لبیک گفتند و به همراه قوم خویش به اسلام گرویدند.

این در حوزه سیاست عمومی؛ اما در حوزه مسائل داخلی جامعه اسلامی، اصول و ارزش‌های آیین اسلام در جان و نهاد مردم، عمق بیشتری پیدا کرد و از ژرفا و عمق بازمانده افکار و اندیشه‌های جاهلیت و کفر کاسته شد. تلاش مغرضان به ظاهر مسلمان نیز برای برانگیختن غرور و تعصبات جاهلی با ناکامی روبه‌رو شد؛ همان چیزی که در غزوه بنی‌مصطلق رخ داد و طی آن، سرکرده منافقان، عبدالله بن ابی می‌خواست میان مهاجران و انصار فتنه‌انگیزی کند، لیک تلاش او با آگاهی مسلمانان و مقابله رسول خدا صلی الله علیه و آله به شکست انجامید.

وحی الهی در موفقیت فرایند ریشه‌دار ساختن ارزش‌های ایمانی و جهادی در جان و نهاد مسلمانان، نقشی اساسی داشت؛ زیرا حالت‌های نفاقی را که در آن دوره حاصل می‌آمد، کشف و رسوا می‌ساخت. این حالات نفاق در میان برخی مسلمان‌نماها که به زیر پرچم اسلام درآمده بودند، نمایان می‌شد. برای نمونه در غزوه خندق برخی منافقان به بهانه ضعف و ناتوانی از حفر خندق شانه خالی کردند، همان‌گونه که برخی دیگر نیز

پنهانی از انجام دادن تکالیف خویش فرار می‌کردند. اینجا بود که وحی فرود آمد و از این پدیده سخن گفت و منافقان را توبیخ کرد و از رفتارشان پرده برداشت. در اواخر سورهٔ نور آمده است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ﴾[1]؛ تا آنجا که می‌فرماید: ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾[2].

در حوزه خانواده نیز، طی این دو سال، همسرانی به زندگی خانوادگی رسول خدا ﷺ افزوده شدند، از جمله جویریه بنت حارث که از اسیران غزوه بنی‌مصطلق ـ که ذکر آن گذشت ـ در شعبان سال پنجم هجری بود.

همان‌گونه که رسول خدا ﷺ در سال ششم هجری با دخترعمه‌اش زینب بنت جحش ازدواج کرد. زینب را زید بن حارثه طی ماجرای مشهوری که قرآن کریم در سوره احزاب (آیه ۳۷ و آیات بعدی) از آن سخن گفته است، طلاق داده بود.

این دو همسر به همسران پنج‌گانه رسول خدا ﷺ اضافه شدند، همسران پنج‌گانه آن حضرت عبارت بودند از:

۱ـ سوده بنت زمعه.

۲ـ عایشه بنت ابی‌بکر.

۳ـ حفصه بنت عمر.

۴ـ ام‌سلمه بنت ابی‌امیه.

۵ـ زینب بنت خزیمه.

---

۱. نور/ ۶۲؛ «جز این نیست که مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند، و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند تا از وی کسب اجازه نکنند، نمی‌روند».

۲. نور/ ۶۳؛ «خدا می‌داند [چه] کسانی از شما دزدانه [از نزد او] می‌گریزند. پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند، بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند».

هیچ‌کدام از این همسران فرزندی نیاوردند[۱].

از برجسته‌ترین رخدادهای خانوادگی رسول خدا ﷺ در این دوره، رخدادی بود که برای عایشه همسر رسول خدا ﷺ هنگام بازگشت از غزوه بنی مصطلق ـ که از آن یاد کردیم ـ پیش آمد. عایشه در صحرا ماند که در پی گردنبند گمشده‌اش بگردد، لیک مسلمانان متوجه نشدند و کاروانشان به راه افتاد در حالی که گمان می‌کردند عایشه در کجاوهٔ خود است، لیک چون به مدینه رسیدند، او را در کجاوه‌اش نیافتند!

امّا پس از مدت زمانی یکی از صحابیان به نام صفوان بن معطل سلمی، عایشه را در راه یافت و او را به مدینه آورد، و بدین هنگام بود که منافقان فرصت پیش‌آمده را غنیمت شمردند تا در پیرامون همسر رسول خدا ﷺ شک برانگیزند. این موضوع، پیامبر ﷺ را اذیت نمود و او را در دشواری افکند و آن حضرت، عایشه را فرمود که در خانه پدرش بماند تا اینکه وحی نازل شد و در چندین آیه از سوره نور، ساحت عایشه را مبرا ساخت. این ماجرا به ماجرای «افک» شناخته می‌شود[۲].

آن‌چنان که در برخی ماجراهای غزوه خندق اشاره شده است[۳]، در این دوره، دشواری‌های گسترده اقتصادی گریبان مسلمانان را درگرفته بود و حتّی آسمان نیز در باریدن بخل می‌ورزید، چندان که مردمان به خشک‌سالی سختی گرفتار آمده بودند و رسول خدا ﷺ در رمضان سال ششم هجری برای مسلمانان نماز باران گزارد[۴].

در این دوره، ستاره اقبال علی بن ابی‌طالب در آسمان جامعه اسلامی بیشتر درخشیدن گرفت، زیرا دلاوری شگفت او در جنگ خندق با کشتن عمرو بن عبد ودّ عامری، وضع را به سود مسلمانان تغییر داد.

---

۱. ابن اثیر، علی بن محمد، **الکامل فی التاریخ**، ج۲، ص ۳۰۷.

۲. حسنی، علی فضل‌الله، **سیرة الرسول ﷺ و خلفائه**، ج۳، ص ۲۸۱.

۳. همان، ص ۳۱۹.

۴. ابن اثیر، علی بن محمد، **الکامل فی التاریخ**، ج۲، ص ۲۱۰.

تولد نور حضرت زینب علیها السلام نیز در همین دوره که دربارهٔ فضا، شرایط و اوضاع آن سخن گفتیم، رخ داد. البته مورخان دربارهٔ تعیین تاریخ ولادت آن بانو به اختلاف دچارند و از میان آن‌ها دو نظر ارجحیت دارد: پنجم جمادی‌الاولی سال پنجم هجری یا آغاز شعبان سال ششم هجری[۱]، یعنی میان سال‌های ۶۲۶-۶۲۷م.

## پرورش بی‌مانند

بدون تردید، خاندان نبوت از ولادت بانو زینب علیها السلام شادمان و مسرور شد، زیرا آن بانو نخستین دختری بود که در خانه علی و فاطمه علیهما السلام به دنیا آمد. پیش از او خاندان مطهر نبوی به دو نوزاد پسر آراسته شده بود: حسن علیه السلام که در نیمه رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد و حسین علیه السلام که در شعبان سال چهارم هجری زاده شد. زینب علیها السلام نیز ـ آن گونه که محققان ترجیح می‌دهند[۲] ـ به سال پنجم هجری دیده به دنیا گشود و یک سال بعد یا بیشتر نیز بانو فاطمه زهرا علیها السلام دختر دیگری به نام ام‌کلثوم به دنیا آورد تا خواهری برای زینب علیها السلام باشد.

در روزگار جاهلیت، در میان عرب این اندیشه رواج داشت که تولد دختر بدشگون است و نومیدی می‌آفریند. آنان دختر را مولودی بی‌شأن و ارزش می‌دانستند، بلکه او را مایه ننگ و رسوایی خویش به شمار می‌آوردند. همان‌گونه که عقیده داشتند دختر، آنان را در ستیز و نبردها سودی نمی‌رساند. از همین روی، برخی از آنان دختران را به هنگام تولد می‌کشتند یا زنده به گور می‌کردند؛ قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾.[۳]

---

۱. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** علیها السلام، ص ۱۸.

۲. همان جا.

۳. نحل / ۵۸-۵۹؛ «و هرگاه یکی از آنان را به دختر مژده آورند، چهره‌اش سیاه می‌گردد، در حالی که خشم [و اندوه] خویش را فرو می‌خورد. از بدی آنچه بدو بشارت داده شده، از قبیلهٔ [خود] روی می‌پوشاند. آیا او را با

برخلاف اندیشه و روش رایج عرب، آیین اسلام فرهنگ رفتاری نوینی را در جامعه اسلامی حاکم کرد که این نگاه تحقیرآمیز به دختران را محکوم می‌کرد و در شأن و ارزش، او را همسنگ پسر می‌ساخت، و فراتر از این، رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره دختران از شایستگی بیشتری سخن می‌گفت و مسلمانان را چنین پرورش می‌داد که از به دنیا آمدن دختران بیشتر شادمان و مسرور شوند.

اینک احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله را به تولد دختری مژده دادند، حضرت به رخسار صحابیان خویش نگریست و بیزاری را در آن دید، پس فرمود: شما را چه شده است؟ دسته‌گلی است که آن را می‌بویم و روزی‌اش نیز با خدای عزو جل است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله دختردار بود»[۱].

از حذیفة بن یمان روایت است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین فرزندان شما دختران‌اند»[۲].

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «چه خوب فرزندانی هستند دخترانِ باحیا! هر کس یکی از آن‌ها را داشته باشد، خداوند آن دختر را برای او مانعی در برابر آتش دوزخ قرار می‌دهد، و هر کس دو تا از آن‌ها را داشته باشد، خداوند به سبب او، وی را به بهشت وارد می‌کند، و هر کس سه تا از آن‌ها یا هم‌شمار آن‌ها پسر داشته باشد، جهاد و زکات از او برداشته می‌شود»[۳].

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «هر کس دو یا سه دختر را خرجی دهد، با من در

---

خواری نگاه دارد یا در خاک پنهانش کند؟ وه! چه بد داوری می‌کنند».

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعه**، ج ۱۵، ص ۱۰۲.

۲. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **بحار الانوار**، ج ۱۰۱، ص ۹۱.

۳. همان جا.

بهشت است»[۱].

از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمود: «هر که دختری داشته باشد، برای او از هزار حج، هزار غزوه، هزار شتر قربانی و هزار مهمانی بهتر است»[۲].

از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام از پدرانش روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «از خوش‌یُمنی زن این است که نخستین نوزادش دختر باشد»[۳].

از ابن‌عباس روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس به بازاری وارد شود و هدیه‌ای بخرد و آن را برای خانواده‌اش ببرد، مانند کسی است که زکاتی را برای مردمانی نیازمند می‌برد. او [هدیه دادن را] پیش از پسران از دختران آغاز کند؛ زیرا هر که دختری را شادمان سازد، تو گویی برده‌ای از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است»[۴].

سبب دیگری که بر حتمیت شادمانی و سرور خاندان نبوت هنگام ولادت زینب علیهاالسلام تأکید دارد، این است که خدای تعالی، رسول خویش را پیش‌تر از جایگاه والا و نقش پیشروانه این نوزاد در امّت اسلامی خبر داده بود. از این روی، یکی از روایات اشاره دارد که نامگذاری آن بانو از سوی خدای تعالی صورت پذیرفته است. علامه شیخ جعفر نقدی می‌گوید:

«هنگامی که زینب به دنیا آمد، مادرش زهرا علیهاالسلام او را نزد پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورد و گفت: این نوزاد را نام گذار.

امام گفت: بر رسول خدا ﷺ پیش‌دستی نمی‌کنم. رسول خدا ﷺ آن هنگام در سفر بود و چون آمد، علی علیه‌السلام از او پرسید که نام نوزاد را چه گذاریم؟ حضرت فرمود: بر خدای تعالی پیش‌دستی نمی‌کنم.

---

۱. **الطفل نشؤه و تربیته**، ص ۲۷۲.

۲. همان‌جا.

۳. همان، ص ۲۷۳.

۴. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **بحار الانوار**، ج۱۰۱، ص ۱۰۴.

سپس جبرئیل فرود آمد و سلام خدای تعالی را به پیامبر رساند و به او عرض کرد: «این مولود را «زینب» نام گذار که خدا این نام را برای او برگزیده است». جبرئیل سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله را از مصایبی که بر سرِ او خواهد رفت، آگاه ساخت و آن حضرت گریست»[۱].

آقای نقدی منبع این روایت را ذکر نمی‌کند، لیک علامه شیخ محمدجواد مغنیه نیز این روایت را در **الحسین و بطلة کربلا** به نقل از مقاله‌ای در روزنامه **الجمهوریه مصر** (۱۹۷۲/۱۰/۳۱م) نوشته یوسف محمود، نویسنده مصری آورده است.

علامه سید محمدکاظم قزوینی می‌گوید: جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله او را زینب نامید. این واژه از دو کلمه «زین» و «اب» ترکیب یافته است[۲].

در **لسان العرب** به نقل از ابن اعرابی آمده است: زینب درختی نیکومنظر و خوشبوست که زنان را به آن نام می‌گذارند. واحد زینب به معنای درخت، زینبه است»[۳].

عایشه بنت الشاطئ، بانوی ادیب و نویسنده دربارهٔ فضایی که به هنگام تولد بانو زینب بر خاندان نبوت حاکم بود، می‌گوید:

«گویی همه چیز، این نوزاد را به حیاتی سعادتمندانه وعده می‌داد و شماری از بنی‌هاشم و صحابه، شکفتن این غنچه را در خاندان پیامبر شادباش می‌گفتند، بوی خوش این غنچه نوشکفته همه‌جا را گرفته بود و در رخسار تابناک و روی زیبایش می‌شد نشانه‌های پدران و نیاکان ارجمندش را دید.

لیک ـ اگر گزارش‌ها درست باشد ـ آنان از سایه اندوهی که گهواره زیبای این نوزاد را فرا گرفته بود، غافلگیر شدند؛ سایه‌ای که شاید در کتاب‌های تاریخی که براساس تحقیقات علمی نوشته شده‌اند، جایی نداشته باشد، لیک در جان و نهاد آدمی جایگاه خود را دارد و بر وجدان اثر می‌گذارد.

---

۱. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** علیها السلام، ص ۱۶.

۲. قزوینی، محمدکاظم، **فاطمة الزهراء** علیها السلام **من المهد الی اللحد**، ص ۲۲۹.

۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، ج۱، ص ۴۵۳.

گفته‌اند که هنگام تولد این نوزاد، پیش‌بینی شد که او در مصیبت کربلا، نقشی اندوهبار دارد. نیز از پس پرده غیب گفته شد که فردایی سراسر رنج و درد در انتظار اوست.

مصیبت کربلا ـ آن گونه که می‌گویند ـ پنجاه سال پیش از وقوع، معروف و شناخته شده بود. در مسند احمد بن حنبل آمده است که جبرئیل به محمد ﷺ خبر داد که حسین ؑ و اهل‌بیت او در کربلا کشته می‌شوند[۱].

ابن اثیر در **الکامل** نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ تربتی را که خون حسین ؑ در آینده بر آن می‌ریخت و امین وحی برایش آورده بود، به همسرش ام‌سلمه داد و فرمود: هرگاه این تربت خونین شد، حسین کشته شده است.

ام‌سلمه آن تربت را در شیشه‌ای نزد خویش نگاه داشت و چون حسین ؑ کشته شد، آن تربت، به رنگ خون درآمد و ام‌سلمه دانست که حسین ؑ کشته شده است و خبر آن را به مردم داد... .

پس از این ماجرا، از مورخان می‌شنویم که در حوادث سال‌های ۶۰-۶۱ق آورده‌اند: زهیر بن قین بجلی که هوادار عثمان بود، پس از گزاردن حج در سال ۶۰ق از مکه خارج شد و خروج او با رهسپاری حسین ؑ به سوی عراق مصادف گشت. زهیر در راه با حسین ؑ همراه بود، لیک در کنار او فرود نمی‌آمد. روزی حسین ؑ، زهیر را طلبید که این بر او بسیار گران آمد، لیک امام را اجابت کرد و چون از نزد او بیرون آمد به یارانش روی کرد و گفت:

«هرکدام از شما که دوست دارد، به دنبال من بیاید وگرنه این واپسین دیدار است».

زهیر سپس داستانی قدیمی از روزگار رسول خدا ﷺ را برای آنان تعریف کرد و گفت: با گروهی از مسلمانان رهسپار جنگی شدم. مسلمانان پیروز شدند و بر غنایمی دست یافتند و از آن شادمان گشتند. سلمان فارسی نیز با آنان بود. او اشاره کرد که حسین کشته خواهد شد، سلمان سپس به یارانش گفت: «هرگاه به روزگار سرور جوانان خاندان محمد رسیدید، از نبرد در رکاب او شادمان‌تر باشید تا از به دست آوردن غنایمِ امروز».

---

۱. ابن حنبل، احمد بن محمد، **المسند**، ج۱، ص ۸۵.

ابن اثیر می‌گوید: زهیر ـ پس از آنکه سخن سلمان را برای یاران خویش بازگفت ـ با خانواده‌اش وداع کرد و همسرش را از بیم اینکه آزاری به او برسد، طلاق داد و به حسین علیه السلام پیوست تا اینکه به شهادت رسید.

حسین علیه السلام ـ آن‌گونه که مورخان گفته‌اند ـ از کودکی می‌دانست که چه سرنوشتی در انتظار اوست، همان‌گونه که نقش خواهرش زینب علیها السلام از همان روزگار کودکی‌اش، همه‌جا برزبان قوم او بود. آنان می‌گویند که چون سلمان نزد علی علیه السلام آمد تا او را به سبب قدم نو رسیده شادباش گوید، دید که آن حضرت غمزده و اندوهگین است و از آنچه در کربلا بر سر دخترش خواهد رفت، سخن می‌گوید. علی آن شهسوار شجاع و پرچمدار پیروز که شیر اسلام لقب داشت، می‌گریست!

آیا تمامی این روایات، جعل راویان و ساخته و پرداخته قصه‌گویان است؟ آیا از افزوده‌های مناقب‌گویان و تصورات کرامت‌پردازان است؟ آیا این روایات از وهم متوهمان و نگاه خیال‌پردازان برخاسته است؟

مستشرقان به ساختگی بودن این روایات اطمینان دارند و رونالدسون در کتاب **عقیدة الشیعه** و لامنس در **فاطمة و بنات محمد** چنین مقرر داشته‌اند.

اما مورخان مسلمان؛ بیشتر آنان شک ندارند که همه این روایات درست و تردیدناپذیرند و تنها شمار اندکی از آنان، هنگام رویارویی با روایتی از این روایات به تردید می‌افتند و آن روایت برایشان پرسش‌انگیز می‌شود. این تنها گذشتگان نیستند که شک و تردید را از روایاتی چنین، زدوده‌اند بلکه ایمان نویسندگان معاصر نیز به غم و اندوهی که بر تولد زینب علیها السلام سایه افکند، کمتر از گذشتگان و پیشینیان نیست. این نویسندهٔ هندی مسلمان، محمد الحاج سالمین است که در فصل نخست از کتاب **سیدة زینب** خویش می‌آورد که چگونه با اشک و اندوه از نوزاد استقبال شد. او به سخن خویش ادامه می‌دهد و پس از نقل روایاتی در زمینه پیشگویی‌های ناگوار، چنین ترسیم می‌کند که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بر روی نوهٔ خویش خم شده است و با قلبی حزین و چشمانی اشک‌آلود بر او

بوسه می‌زند و از پس پرده می‌بیند که چه روزهای سیاهی در انتظار اوست.

سالمین در ادامه می‌پرسد: «به نظر شما حزن رسول خدا ﷺ تا چه اندازه است آنجا که از پس پرده غیب، آن کشتار خونین و ناگوار را که در انتظار عزیز و دردانه خویش بود، دید و قلب نازک و مهربان او چه اندازه به درد آمد آن هنگام که در صورت شیرین نوزاد خویش، تصویر آن فاجعه دردناکی را که در انتظار او بود، خواند؟»[1].

## همتای خدیجه علیها السلام

خدیجه بنت خویلد، در زندگی پیامبر ﷺ نقشی فراتر از یک همسر داشت. او پناهگاهی عاطفی بود که رسول خدا ﷺ پس از چشیدن طعم تلخ یتیمی و فقدان پدر و مادر و جدّش به آن پناه برد.

خدیجه علیها السلام دژ استواری بود که جان و نهاد رسول خدا ﷺ که در اوج جوانی خویش به سر می‌برد، در آن آرام گرفت؛ زیرا حضرت در ۲۵ سالگی او را به همسری گرفت.

خدیجه علیها السلام پناهگاهی بود که رسول خدا ﷺ بدان گرایید تا رویارویی با دشواری‌ها و مقتضیات زندگی را از آن آغاز کند. رسول خدا ﷺ با دارایی‌های او تجارت کرد و از آن سود و منفعت بسیار برد.

خدیجه علیها السلام بانوی انسانی بود که تمامی ویژگی‌های خیر و کمال در او یافت می‌شد و مهر و وفا در او مجسم بود.

هنگامی که پروردگار، حضرت محمد ﷺ را به نبوت برانگیخت و وظیفهٔ خطیر و سنگین رسالت را در آن جامعه جاهلی عقب‌مانده بر دوش او افکند، خدیجه علیها السلام یاری و پشتیبانی‌اش کرد، آنجا که به او ایمان آورد و تصدیقش کرد و بزرگ‌ترین پشتیبانی معنوی را برای او فراهم آورد و تمامی امکانات مادی و ثروت گسترده خویش را به پای او ریخت تا رسالت را تبلیغ کند و دین را نشر دهد.

---

۱. بنت الشاطئ، عایشه عبدالرحمن، السیدة زینب علیها السلام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوی مشرکان با لجاجت و آزار بسیاری روبه‌رو شد، لیک محبت، مهربانی، غمخواری و پشتیبانی مادی و معنوی خدیجه علیها السلام مرهمی شفابخش بر زخم رنج‌های او و منبعی جوشان برای ثبات بخشیدن به ایستادگی، اعتماد و استواری او بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین روزهای زندگی و زیباترین دوره‌های عمر خویش را با خدیجه علیها السلام گذراند و از او و از طریق دختر او فاطمه زهرا علیها السلام صاحب ذریه‌ای پاک و مطهر شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله خدیجه علیها السلام را از صمیم دل و با احساس و عاطفه خود دوست می‌داشت و رحلت آن بانو، صدمه‌ای بزرگ و ضربه‌ای سخت به آن حضرت زد و چونان تندبادی، جان و وجدان او را درنوردید و به شدت غمین و اندوهگینش ساخت. از همین روی سال وفات آن بانو را «عام الاحزان» نام نهادند. چهره خدیجه علیها السلام از خیال رسول خدا صلی الله علیه و آله محو نمی‌شد و یادش از دل آن حضرت نمی‌رفت اگر چه پس از آن بانو چندین همسر گرفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله خدیجه علیها السلام را به مناسبت و غیر مناسبت یاد می‌کرد و نقش او را می‌ستود و از فضل عظیم او بر اسلام سخن می‌گفت و به هر کس که با خدیجه پیوندی داشت ـ کسانی مانند خویشان و دوستان او ـ مهر و محبت نشان می‌داد و از او تقدیر می‌نمود... چندان که این رفتار، حسادت را در جان برخی همسران او برانگیخت... .

در **صحیح بخاری** روایت شده است که ام‌المؤمنین عایشه گفت: «بر هیچ یک از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند خدیجه که او را ندیده بودم، حسد نبردم. پیامبر او را بسیار یاد می‌کرد و گاه می‌شد که گوسفندی قربانی می‌کرد، سپس آن را تکه‌تکه می‌کرد، سپس برای دوستان خدیجه می‌فرستاد. گاه او را می‌گفتم: گویی در دنیا زنی جز خدیجه نیست! او می‌فرمود: چنین و چنان بود و از او پسری داشتم»[1].

احمد با اسنادی نیکو از احادیث عایشه روایت می‌کند که او گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله

---

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، **صحیح بخاری**، ج۵، ص۴۸، باب تزویج النبی خدیجة و فضلها.

چنان بود که هرگاه خدیجه یاد می‌شد او را به نیکی می‌ستود. عایشه در ادامه می‌گوید. روزی بر او حسد بردم و به رسول خدا گفتم: چقدر این زن سرخ‌گونه را یاد می‌کنی! خداوند بهتر از او برای تو جایگزین ساخته است. فرمود: خداوند بهتر از او را برای من جایگزین نساخته است. او هنگامی که همهٔ مردمان به من کفرورزیدند، به من ایمان آورد، و هنگامی که همه مردمان تکذیبم کردند، مرا تصدیق کرد، و آن هنگام که همه مردمان مرا محروم داشتند، با ثروت خویش غمخوارم شد، و خداوند از او مرا صاحب اولاد کرد در حالی که مرا از اولاد دیگر زنانم محروم داشت»[۱].

موقعیت و جایگاه خدیجه علیها السلام در قلب و جان رسول خدا صلی الله علیه و آله این‌گونه بود. بانو خدیجه علیها السلام سه سال پیش از هجرت وفات کرد و هشت سال پس از وفات او، نوه‌اش زینب علیها السلام در سال پنجم هجری به دنیا آمد. هنگامی که زینب علیها السلام را چند روزی پس از تولد، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند و حضرت نگاهی به نوزاد انداخت، به‌ناگاه چهره خدیجه علیها السلام را به یاد آورد؛ روایات می‌گویند:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله نوزاد را در آغوش فشرد و بوسید و فرمود: شما را به او سفارش می‌کنم، که شبیه مادربزرگش خدیجه کبری است»[۲].

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در چهره زینب علیها السلام که نوزادی کوچک بود، ویژگی‌ها و نشانه‌های مادربزرگش خدیجه علیها السلام را یافت؟ یا نقش مکتبی زینب و وظیفهٔ دشوار او را که در روزگار سختی و ناگواری در کنار برادرش حسین علیه السلام خواهد ایستاد، با نقش مادربزرگش خدیجه علیها السلام در ایستادن در کنار خودش [رسول خدا صلی الله علیه و آله] مطابق دید؟

اگر خدیجه علیها السلام در قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله از چنان موقعیت ممتازی برخوردار بود که همیشه او را می‌ستود و از بهروفای به او، خویشان و دوستانش را گرامی می‌داشت، پس موقعیت و جایگاه زینب علیها السلام که نوه خدیجه علیها السلام و شبیه به او بود، در جان و نهاد رسول

---

۱. شوکانی، محمد بن علی، **درّ السحابة فی مناقب القرابة و الصحابه**، ص ۳۱۶.

۲. جزایری، سید نورالدین، **الخصائص الزینبیه**، ص ۴۲.

الله علیه السلام چه‌سان خواهد بود؟

## فضای خانوادگی

بدون شک، محیط و فضای خانوادگی که انسان در آن رشد و پرورش می‌یابد، در بنای شخصیت او نقشی اساسی ایفا می‌کند و همان است که ارزش‌ها و اندیشه‌های خویش را در جان و نهاد انسان می‌نشاند و براساس سلوک و عادات خویش زینتش می‌کند.

اینک نگاهی گذرا به فضای خانوادگی‌ای که بانو زینب علیها السلام در آن پرورش یافت.

## وضعیت زندگی و معیشت

اثرات زندگی همراه با آسایش و رفاه بر روان کودک با اثرات ساده‌زیستی و ریاضت متفاوت است. در حالت اول، کودک لوس و نازپرور بار می‌آید و چون همه‌چیز در برابر او حاضر و آماده است، ارزش آن‌ها را نمی‌داند و در جان و روان او حساسیت و شفافیتی درباره حالات فقر و محرومیت پدید نمی‌آید، زیرا طعم فقر و محرومیت را نچشیده است، همان‌گونه که مشکلات زندگی نیز به او ضربه سختی وارد می‌آورد، چرا که آمادگی روانی رویارویی با مشکلات و دشواری‌ها را ندارد.

اما در حالت دوم؛ شخصیت کودک موزون‌تر و قوی‌تر است و او کمتر اشیا و امور را به دیده حقارت می‌نگرد و با طبقات محروم و مستضعف جامعه، تعامل روانی بیشتری دارد.

نیز ما باید میان ساده‌زیستی و ریاضتی که ناشی از فقر و نیاز است و ساده‌زیستی و ریاضتی که اختیاری و داوطلبانه است، تفاوت قائل شویم. در حالت اول، ساده‌زیستی و ریاضت نزد انسان، سبب‌ساز وجود آرمان‌ها و آرزوهایی برای آسایش و رفاه زندگی می‌شود، همان‌گونه که به روان کودک، حالت ناخوشایندی نسبت به خانواده‌های مرفه نیز رخنه می‌کند و زمینه را برای کینه، حسد و انتقام پدید می‌آورد.

این در حالی است که حالت ساده‌زیستی اختیاری، به عنوان روش زندگی یک خانواده، احساسات و بازتاب‌های مثبتی را می‌آفریند، بدون اینکه چیزی از آن امور منفی

در میان باشد؛ چه، کودک می‌بیند که خانواده‌اش توان زندگی مرفه را دارد، لیک به سبب امور اخلاقی سراغ آن نمی‌رود. همین‌گونه است اگر کودک شاهد باشد که خانواده‌اش، تهیدستان و نیازمندان را بر خود ترجیح می‌دهد و برناتوانان و بینوایان بذل و بخشش می‌کند.

بانوزینب ﷺ از این نظر در برترین فضای خانوادگی پرورش یافت. خانواده او تهیدست و نیازمند نبودند و شاید بانوزینب ﷺ در دوران کودکی خویش دربارهٔ ثروت مادربزرگش خدیجه ﷺ حکایت‌ها شنیده باشد، همان‌گونه که شاید جایگاه رهبری جدش رسول الله ﷺ را نیز دیده باشد، چرا که او در دوران پیروزی‌های نظامی و سیاسی آن حضرت به دنیا آمد و رشد کرد؛ همان دورانی که غنایم بسیاری نصیب مسلمانان می‌شد و جدش رسول خدا ﷺ در آن اجازه تصرف مطلق داشت، بگذریم از مسلمانان که آمادگی داشتند تمام امکانات خویش را به پای رسول خدا بریزند و آن را تحت تصرف حضرت قرار دهند.

بانوزینب ﷺ می‌دید که خانواده‌اش از برخی امکانات بهره‌مندند، لیک به نفع دیگران از آن چشم می‌پوشند. قرآن حکیم نمونه‌ای از این حالت خانوادهٔ زینب ﷺ را جاودان ساخته، در سوره انسان آن را ستوده است، آنجا که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿**يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلا شُكُورًا**﴾.[1]

در بسیاری از تفاسیر آمده است که این آیات در شأن اهل‌بیت ﷺ نازل شده است. زمخشری در **تفسیر کشاف** از ابن‌عباس روایت می‌کند که گفت: «حسن و حسین بیمار شدند، رسول خدا ﷺ به همراه عده‌ای به عیادت آنان آمد. گفتند: ای ابوالحسن! کاش

---

۱. انسان/ ۷-۹؛ «[همان بندگانی که] به نذر خویش وفا می‌کردند و از روزی که گزند آن فراگیرنده است می‌ترسیدند. و به [پاس] دوستی [خدا] بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند. ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم».

برای پسرانت نذر کنی».

علی، فاطمه [ علیهما السلام ] و فضه ـ کنیز آنان ـ نذر کردند که اگر آن دو از بیماری خویش بهبود یافتند، سه روز روزه بگیرند. حسن و حسین [ علیهما السلام ] بهبود یافتند، لیک علی و فاطمه [ علیهما السلام ] در خانه چیزی نداشتند که بخورند. از این روی علی [ علیه السلام ] از شمعون خیبری سه پیمانه جو قرض گرفت و فاطمه [ علیها السلام ] پیمانه‌ای از آن را آرد کرد و پنج قرص نان به شمار افرادی که بودند، پخت و آن را در برابرشان نهاد که افطار کنند. بدین هنگام سائلی بر درِ خانه آنان ایستاد و گفت: «سلام بر شما ای اهل بیتِ محمد [ صلی الله علیه و آله ]! بینوایی از بینوایان مسلمانان هستم. مرا خوراک دهید، خدا از غذاهای بهشتی به شما خوراک دهد.

آنان، بینوای مسلمان را بر خویش ترجیح دادند و خود گرسنه ماندند و جز آب چیزی ننوشیدند. علی، فاطمه [ علیهما السلام ] و فضه فردا را نیز روزه گرفتند و چون هنگام افطار شد و غذا را در برابر خویش نهادند، یتیمی بر درِ خانهٔ آنان ایستاد، آنان او را بر خویش ترجیح دادند. در شب سوم، اسیری بر درِ خانهٔ آنان ایستاد، با او نیز چنین کردند. صبح که فرا رسید، علی علیه السلام دست حسن و حسین را گرفت و سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند. چون چشم حضرت بر آنان افتاد که از شدت گرسنگی همچون جوجه بر خود می‌لرزیدند، فرمود: «چقدر چیزی که بر شما می‌بینم، مرا آزرده می‌سازد»! پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و با آنان رفت و فاطمه را در محراب دید که کمرش به شکمش چسبیده است و چشمانش گود افتاده است. این صحنه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزرده ساخت.

سپس جبرئیل فرود آمد و عرض کرد: ای محمد! این را بگیر که خداوند تو را به سبب اهل بیتت تهنیت گفته است. آنگاه سوره را به او آموخت»[1].

علامه امینی در دانشنامه **الغدیر** خویش سیاهه منابعی از کتب تفسیر و حدیث اهل سنت را آورده است که این حادثه را روایت کرده‌اند و مجموع آن‌ها به ۳۴ منبع می‌رسد، که از آن جمله است:

---

۱. زمخشری، محمود بن عمر، **الکشاف**، ج۴، ص ۱۹۷.

ـ تفسیر روح المعانی، آلوسی.

ـ الکشف و البیان، ابواسحاق ثعلبی.

ـ تفسیر البسیط و اسباب النزول، واحدی نیشابوری.

ـ تفسیر کبیر، فخرالدین رازی.

ـ تفسیر بیضاوی، قاضی ناصرالدین بیضاوی.

ـ الریاض النضره، محب‌الدین طبری.

ـ تفسیر نسفی، حافظ‌الدین نسفی.

ـ تفسیر نظام الدین قمی نیشابوری.

ـ تفسیر خازن، علاءالدین علی بن محمد بغدادی.

ـ المواقف، قاضی عضد ایجی.

ـ الاصابه، حافظ ابن حجر.

ـ الدر المنثور، حافظ جلال‌الدین سیوطی.

ـ تفسیر فتح القدیر، شوکانی.

نمونه‌ای دیگر که در روایات آمده است، از ساده‌زیستی و زهد آگاهانه‌ای که خانوادهٔ زینب ﷺ برگزیده بودند، تصویری روشن به ما ارائه می‌دهد. این گزینش براساس روش خاص این خانواده در فهم زندگی و تعامل با آن بود.

از زراره از ابوجعفر باقر ﷺ روایت است که فرمود: «رسول خدا ﷺ هرگاه می‌خواست به سفر رود، هر کس از خانواده‌اش را که می‌خواست بدرود گوید، بدرود می‌گفت، سپس به عنوان آخرین نفر، فاطمه را بدرود می‌گفت و از خانهٔ او راهی سفر می‌شد و چون بازمی‌گشت، از فاطمه آغاز می‌کرد، یعنی پیش از همه به دیدار فاطمه می‌آمد.

رسول خدا ﷺ به سفری رفت و به غنیمتی دست یافت و آن را برای فاطمه فرستاد. فاطمه نیز دو دستبند نقره برداشت و پوششی بر درِ خانه‌اش انداخت، یعنی برای زینت، پیراهنی به در خانه‌اش پوشاند. هنگامی که رسول خدا ﷺ از سفر آمد به مسجد رفت و

طبق معمول سوی خانهٔ فاطمه رفت. فاطمه از سرشور و شوق سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و حضرت هنگامی که دید دخترش دو دستبند نقره در دست دارد و بر در خانه‌اش پوششی انداخته است، نشست و او را نگریست. فاطمه به گریه افتاده اندوهگین شد و گفت: قبلاً با من این کار را نکرده بود.

فاطمه سپس دو پسرش را فرا خواند و پوشش را از در خانه‌اش برداشت و دستبندها را نیز از دستانش بیرون آورد و پوشش را به یکی از پسرانش و دستبندها را نیز به دیگری داد و به آن دو فرمود:

نزد پدرم روید و به او سلام رسانید و عرض کنید: ما پس از تو فقط همین دو کار را کرده‌ایم، هر چه می‌خواهی با آن‌ها انجام بده.

حسن و حسین علیهما السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و خبر مادرشان را به او رساندند. حضرت آنان را بوسید و در آغوش کشید و آنان را بر پای خویش نشاند و فرمود تا دستبندها را قطعه‌قطعه کردند، آنگاه اهل صُفه را ـ که گروهی از مهاجران بودند و خانه و دارایی نداشتند ـ فرا خواند و نقره‌ها را میان آنان تقسیم کرد.

ابن شاهین در **مناقب فاطمه**، این حدیث را با تغییر اندک از ابوهریره و ثوبان روایت می‌کند تا آنجا که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ـ سه بار فرمود: کاری را که باید می‌کرد، کرد، پدرش فدایش شود! خاندان محمد را با دنیا چه کار؟ آنان برای آخرت آفریده شده‌اند و دنیا به سبب آنان آفریده شده است.

در روایت احمد بن حنبل آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اینان اهل‌بیت من هستند. دوست ندارم که نعمت‌های پاک خویش را در زندگی دنیایی‌شان بخورند».

این حدیث را خطیب عمری در **مشکاة المصابیح**، طبری در **ذخائر العقبی**، نویری در **نهایة الارب**، قندوزی در **ینابیع الموده**، طبرانی در **المعجم الکبیر**، زبیدی در **اتحاف السادة** و دیگران روایت کرده‌اند[1].

---

۱. قزوینی، محمدکاظم، **فاطمة الزهراء علیها السلام من المهد الی اللحد**، ص ۲۷۹.

خانوادهٔ زینب ﷺ خانه‌ای برای سکونت نداشت، لیک یکی از ثروتمندان مدینه که حارثة بن نعمان نام داشت، یکی از خانه‌های خود را به هنگام ازدواج علی و فاطمه در اختیار علی قرار داد تا اینکه رسول خدا ﷺ پس از مدتی خانه‌ای چسبیده به مسجد ساخت. این خانه که درِ آن به مسجد باز می‌شد، همانند دیگر خانه‌هایی بود که رسول خدا ﷺ برای همسرانش ساخته بود. خانوادهٔ زینب به این خانهٔ جدید که به مسجد چسبیده بود و در مجاورت خانهٔ رسول خدا ﷺ قرار داشت، نقل‌مکان کردند[۱].

روایت شده است که سلمان یک بار فاطمه زهرا را دید و گریست و گفت: «قیصر و کسریٰ در ابریشم و حریر هستند و دختر محمد در لباس‌هایی کهنه»[۲].

## الفت و محبت

چرا برخی مردم را می‌بینیم که مهربان‌اند و اهل انس گرفتن هستند و قادرند با دیگران همکاری و الفت داشته باشند، لیک برخی دیگر اهل ستیزه‌جویی و آزار و اذیت‌اند و با دیگران به خشونت و بی‌رحمی رفتار می‌کنند؟

یکی از برجسته‌ترین عوامل و اسبابی که در ساخت خلق‌وخوی آدمی و سوق دادن او به سوی مهربانی و انس یا ستیزه‌جویی و بدکرداری، اثر می‌گذارد فضای خانوادگی دوران کودکی انسان است. پس اگر کودک در فضای خانوادگی سراسر الفت و محبت زندگی کند، با همان محبت و الفت پرورش می‌یابد، لیک اگر در فضای دشمنی و کینه میان پدر و مادر یا میان او و والدینش یا میان برادرانش به سر بَرَد، چنین فضایی تخم کینه و بی‌رحمی را در مزرع جان کودک می‌نشاند و او را در راه دفاع از خویشتن و حقوق خود به سوی خشونت و آزار و اذیّت می‌راند.

استاد فلسفی می‌گوید: رفتار تمامی افراد بشر و روش معاشرت آنان با مردم، چکیده‌ای

---

۱. همان، ص ۱۸۸-۲۱۳.

۲. مغنیه، محمدجواد، مع بطلة کربلاء، ص ۲۵.

است از روش تربیتی پدر و مادر در خانواده یا معلمان در مدرسه در دورهٔ کودکی آنان. بنابراین هر خیر و شری که در دوره کودکی به او یاد داده باشند، هنگامی که بزرگ می‌شوند و به عضوی از اعضای این جامعه بزرگ انسانی بدل می‌گردند، در رفتار آنان نمایان می‌شود. به عبارت دیگر وضعیت روحی، اخلاقی و رفتاری مردم در هر عصری، حاصل بذرهای تربیتی‌ای است که در دورهٔ کودکی در مغز آنان پاشیده شده است[۱].

از همین روست که اسلام بر مهربانی و محبت با کودکان و رفتار محبت‌آمیز و دلسوزانه پدر و مادر با آنان تأکید دارد و می‌فرماید که پدران و مادران باید از طرح مشکلات در برابر آنان دوری کنند.

بانو زینب علیها السلام در فضایی آکنده از عاطفه و مهربانی که محبت و الفت بر آن حاکم بود، زندگی کرد و پرورش یافت. ستون و قطب خانه، علی و فاطمه علیهما السلام پدر و مادر زینب علیها السلام بودند که رابطهٔ آنان در اوج صفا و عشق بود و هیچ رابطه‌ای در تاریخ بشر به پای آن نمی‌رسد.

امام علی علیه السلام دربارهٔ زندگی‌اش با زهرا علیها السلام می‌فرماید:

«به خدا سوگند او را خشمگین و به کاری مجبور نساختم تا اینکه خدای (عزّ و جلّ) جان او را گرفت، و او نیز مرا خشمگین نساخت و از من نافرمانی نکرد. به او می‌نگریستم و غم و اندوهم از میان می‌رفت»[۲].

فاطمه زهرا علیها السلام در واپسین لحظات زندگی‌اش به علی علیه السلام روی کرد و گفت: «پسرعمو! از آن روز که با من زندگی کردی، نه به تو دروغ گفتم و نه خیانت و مخالفتی با تو داشته‌ام».

امام علی علیه السلام در پاسخ او گفت: «پناه بر خدا! تو خداشناس‌تر، نیکوتر، پرهیزکارتر، گرامی‌تر و خداهراس‌تر از آنی که به سبب مخالفت با من توبیخت کنم»[۳].

---

۱. فلسفی، محمدتقی، **الطفل بین الوراثة و التربیه**، ج۲، ص ۷۰.

۲. قزوینی، محمدکاظم، **فاطمة الزهراء علیها السلام من المهد الی اللحد**، ص ۲۱۲.

۳. همان، ص ۶۰۹.

## فضای مکتبی

بانوزینب ﷺ در خانواده‌ای پرورش یافت که خویشتن را نذر جهاد در راه خدا کرده بود و در فضایی مکتبی که چیزی جزتوجه به ارزش‌های اصولی در آن جریان نداشت، تربیت شد. جدش رسول خدا ﷺ ۲۸ غزوه و کارزار را فرماندهی کرد[۱]، و پدرش امام علی ﷺ در تمامی آن کارزارها به جزغزوه تبوک که به فرمان رسول خدا ﷺ در مدینه باقی‌ماند، با پیامبر ﷺ همراه بود. همان‌گونه که خود نیزسریه‌ها و ستیزهای متعددی را فرماندهی کرد.

آنچه گفتیم، بدین معناست که خانه و خانوادهٔ زینب ﷺ در اغلب دوره‌های زندگی خود، در شرایط جهاد قرار داشت و هنگامی که جدّ یا پدرشان به میدان نبرد می‌رفتند، دل‌نگران می‌شدند.

کار به تعامل این خانواده با قضایای جنگ و جهاد محدود نمی‌شد بلکه آنان به تمامی اوضاع جامعه توجه داشتند، زیرا خانوادهٔ زینب ﷺ در جایگاه رهبری قرار داشت و قلب جامعه اسلامی بود.

بانوزینب ﷺ دوران کودکی خویش را این‌گونه در خانه‌ای که غمِ جامعه در آن موج می‌زد و فضایی آکنده از مسئولیت و جان‌فشانی داشت، سپری کرد.

## فاجعهٔ بزرگ

بانوزینب ﷺ پنج سالی را در پناه خانوادهٔ مهربان خویش و در سایهٔ فضایی آکنده از مهرو محبت گذراند. رسول خدا ﷺ به خانهٔ زینب ﷺ توجه داشت و افراد آن را مورد عنایت و بزرگداشت خویش قرار می‌داد. روزی نبود که رسول خدا ﷺ به اهل بیت خویش سرنزند و اگربه سفرمی‌رفت، خانهٔ آن‌ها آخرین جایی بود که به آن سرمی‌زد و از آنجا بود که برای سفرخویش آماده می‌شد و چون از مسافرت بازمی‌گشت، خانهٔ آنان نخستین

---

۱. خطاب، محمود شیت، **الرسول القائد**، ص ۴۳۱.

خانه‌ای بود که بدان وارد می‌شد.

حاکم در **المستدرک** به سند خویش از ابوثعلبه خشنی روایت می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه از غزوه یا سفری بازمی‌گشت، نخست به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز در آن می‌گزارد، سپس خانهٔ فاطمه دومین جایی بود که سراغ آن می‌رفت، آنگاه نزد زنانش می‌شد.

حاکم به سند خویش از ابوعمران نیز روایت می‌کند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه به مسافرت می‌رفت، فاطمه آخرین کسی بود که او را می‌دید و چون از سفر نیز بازمی‌گشت، فاطمه نخستین کسی بود که او را می‌دید»[۱].

شیخ محمدجواد مغنیه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به این خانهٔ خویش شکیبایی نداشت و کاری یا چیزی او را از رفتن به آن بازنمی‌داشت، به ویژه پس از آنکه گل‌هایش در آن خانه روییدند. حضرت چون به این خانه وارد می‌شد، این را می‌بوسید و آن را می‌بویید و به آن یکی لبخند می‌زد... .

روزی به این خانه وارد شد و حسن علیه السلام را گرفت و بر دوش نهاد و علی علیه السلام نیز حسین علیه السلام را گرفت و بر دوش نهاد و فاطمه علیها السلام نیز زینب علیها السلام را بر دوش گذاشت و چهارسوی خانه از فضای شادی برگزیدگان منتخب و شادمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله از خاندانش و شادمانی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از او، شاد شد. این پدیده و پدیده‌های بسیار دیگر، به ما نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از دیگر پیامبران به واسطهٔ خاندان خویش سعادتمند بود»[۲].

مشیت خدای ـ سبحانه و تعالی ـ چنین بود که بهرهٔ بانوزینب علیها السلام از این زندگی خوش و سعادتمند، به پنج سال نخست زندگی‌اش محدود باشد، زیرا هنوزبه سال ۱۱ هجری پا ننهاده بود و هنوز روزهای ماه دوم آن، یعنی ماه صفربه پایان نرسیده بود که که

---

۱. امین، سید محسن، **اعیان الشیعه**، ج۱، ص ۳۰۷.

۲. مغنیه، محمدجواد، **مع بطلة کربلاء**، ص ۲۲.

آفتاب سعادت در خانهٔ زینب علیها السلام غروب کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله ندای پروردگار خویش را لبیک و زندگی را بدرود گفت و در ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری به رفیقِ اعلیٰ پیوست.

اگر فقدان رسول خدا صلی الله علیه و آله، صدمه‌ای بزرگ و فاجعه‌ای هولناک برای تمامی مسلمانان بود، بدون تردید، بر خانوادهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که رابطه‌ای نزدیک‌تر با او داشتند و از نعمت توجه و مهربانی او برخوردار بودند، ضربه‌ای دردناک‌تر به‌شمار می‌آمد و اثری سخت‌تر بر آنان نهاد.

زینب علیها السلام که سن و سالی اندک و احساساتی نازک داشت و بااحساس و عاطفه بود، خویش را در برابر این مصیبت بزرگ یافت و دید که چگونه فضای خانه‌اش از شادی و رشک و سرور، به افسردگی و اندوه و پریشانی دیگرگون شد.

زینب علیها السلام در کنار مادرش فاطمه علیها السلام بود و دید که او هنگام جان دادن پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله خویش را بر پیکر پدر انداخته، فریاد می‌زد:

«واویلاه! از مرگ خاتم پیامبران! وا مصیبتاه! از مرگ نیکوترین پرهیزکاران و جدا شدن سرور برگزیدگان! وا حسرتا! از بریده شدن وحی از آسمان! امروز از سخن تو محروم گشتم»[1].

زینب علیها السلام برادرانش، حسن و حسین علیهما السلام را دید که خویشتن را بر پیکر جدشان رسول الله صلی الله علیه و آله انداخته‌اند و او را وداع می‌گویند و اشک می‌ریزند و رسول خدا علیها السلام آنان را می‌بوسد و آنان نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله را و چون علی علیه السلام خواست که آن دو را از رسول خدا صلی الله علیه و آله دور کند، آن حضرت فرمود:

«آنان را رها کن که از من بهره جویند و من نیز از آنان بهره جویم که پس از من ستم خواهند دید»[2].

صحنه‌های درد و حسرت یکی پس از دیگری از برابر دیدگان زینب علیها السلام می‌گذشتند. او مادرش زهرا علیها السلام را می‌دید که خود را بر پیکر پاک پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخته و به تلخی

---

۱. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسن** علیه السلام، ج۱، ص ۱۳۳.

۲. همان، ص ۱۳۴.

می‌گرید و می‌گوید: «وای پدرم! خبر مرگش را به جبرئیل می‌دهم! وای پدرم! بهشت فردوس جایگاه اوست! وای پدرم! پروردگاری را پاسخ گفت که فرایش خواند»[۱].

نیز می‌گوید: «وای پدرم! وای رسول خدا! وای نبی رحمت! اینک دیگر وحی نمی‌آید! اینک جبرئیل از ما برید. پروردگارا! روح مرا به روح او ملحق کن! و مرا از نظر به رخسار او بهره‌مند ساز و در روز قیامت از اجر و شفاعت او محروم مدار»[۲].

نیز زینب علیها السلام پدرش علی بن ابی‌طالب علیه السلام را می‌دید که اگرچه در استواری و پهلوانی چونان کوهی بلند بود، لیک در برابر این مصیبت جانگداز می‌گوید: «شکیبایی نیکوست، جز در از دست دادنت، و بی‌تابی ناپسند است، مگر بر مردنت. مصیبت تو سترگ است و مصیبت‌های پیش و پس، خُرد و نه بزرگ»[۳].

نیز امیرمؤمنان در حالی که مشغول غسل دادن و آماده کردن پیکر پیامبر برای کفن و دفن بود، می‌فرمود: «پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا! با مرگ تو چیزی به پایان رسید که با مرگ کسی جز تو به پایان نرسید: نبوت و خبر دادن و خبرهای آسمان. تو چنان بر دل نشستی که داغ تو تسلی‌بخش هر داغ دیگری است و چندان در میان مردم جا باز کردی که همگان در مصیبت تو ماتم گرفتند، و اگر نه این است که به شکیبایی امر فرمودی و از بی‌تابی نهی نمودی، اشکِ دیده را با گریستن بر تو به پایان می‌رساندیم و درد همچنان بی درمان می‌ماند و رنج و اندوه، هم‌سوگندِ جان. این زاری و بی‌قراری در فقدان تو اندک است، لیک مرگ را بازنتوان گرداند، و نه کس را از آن توان رهاند. پدر و مادرم به فدایت! ما را نزد پروردگارت یاد کن و به خاطرمان داشته باش»[۴].

امام صادق علیه السلام دربارهٔ میزان مصیبتی که بر خانهٔ زینب علیها السلام حاکم شد سخن می‌گوید

---

۱. همان، ص ۱۳۶.

۲. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین** علیه السلام، ج۱، ص ۲۲۱.

۳. شریف رضی، **نهج البلاغه**، قصار الحکم، ش ۲۹۲.

۴. همان، خطبه ۲۳۵.

و می‌فرماید: «هنگامی که رسول خدا ﷺ وفات کرد، اهل‌بیت او به گونه‌ای شدند که تو گویی نه آسمانی برآنان سایه افکنده است، نه زمینی آنان را بر خود می‌کشد»[۱].

کلینی با سند خویش از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود: «فاطمه پس از رسول خدا ﷺ ۷۵ روز زندگی کرد و شادمان و خندان دیده نشد. او هر هفته دو بار، دوشنبه و پنج‌شنبه، سراغ قبور شهیدان آمد و می‌فرمود: اینجا رسول الله بود و اینجا مشرکان».

ابن‌شهرآشوب در **المناقب** آورده است: روایت شده است که او [فاطمه ؑ] پس از پدر خویش، پیوسته سرش را بسته بود و پیکری نحیف داشت و کمری خمیده، چشمی گریان و دلی سوزان، و هردم از هوش می‌رفت و به دو پسرش می‌گفت: کجاست پدرتان که شما را گرامی می‌داشت و شما را بردوش خویش می‌نهاد؟ کجاست پدرتان که دلسوزترین مردمان بر شما بود و نمی‌گذاشت که شما برزمین راه روید؟ او را نمی‌بینم که تا ابد این در را بگشاید و شما را بردوش نهد، همان‌گونه که پیوسته چنین می‌کرد.

روایت شده است که چون رسول خدا ﷺ وفات کرد، بلال از اذان گفتن امتناع کرد و گفت: پس از رسول خدا ﷺ برای کسی اذان نخواهم گفت. روزی فاطمه، بلال را فرمود: «دوست دارم صدای اذان مؤذن پدرم را بشنوم».

چون این خبر به بلال رسید، اذان سرداد، پس چون گفت: «الله اکبر، الله اکبر»، فاطمه پدرش و روزگار او را یاد کرد و نتوانست جلوی گریه‌اش را بگیرد. سپس چون به «اشهد ان محمداً رسول الله» رسید، فاطمه فریادی کشید و با صورت برزمین افتاد و از هوش رفت. مردم به بلال گفتند: اذان مگو که دخت رسول خدا ﷺ از دنیا رفت.

مردم گمان کردند که فاطمه درگذشته است، این بود که بلال اذان را تمام نکرد. هنگامی که فاطمه به هوش آمد از بلال خواست که اذان را به پایان برد، لیک بلال چنین نکرد و آن بانو را گفت: ای سرور بانوان! من از آنچه با شنیدن صدای اذان من برسر خویش می‌آوری، برتو بیمناکم. فاطمه نیز بلال را از این کار معاف داشت.

---

۱. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین** ؑ، ج۱، ص ۲۲۵.

از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را در پیراهنش غسل دادم. فاطمه می‌گفت: پیراهن را به من نشان بده. پس هرگاه آن را می‌بوییدم، از هوش می‌رفت. سپس چون چنین دیدم، پیراهن را پنهان کردم»[۱].

زهرا علیها السلام روزی انس بن مالک را دید و او را فرمود: «ای انس! چگونه دلتان آمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خاک بریزید؟!»[۲].

تصور حالت بانو زینب علیها السلام که کودکی پنج ساله بود و ناگزیر همیشه در دامان مادرش زهرا علیها السلام بود و با او در این آسیب عاطفی بزرگ به سر می‌برد، با شما!

---

۱. امین، سید محسن، **اعیان الشیعه**، ج۱، ص ۳۱۹.

۲. ذهبی، محمد بن احمد، **تاریخ الاسلام**، ص ۵۶۲.

# رنج سیاسی

هنگامی که مصیبت یا فاجعه‌ای دامن‌گیر آدمی می‌شود، مهربانی و غمخواری خویشان، یاران، همسایگان و هم‌وطنان او از مهم‌ترین عواملی است که می‌تواند آدمی را در تحمل این مصیبت یا فاجعه و مقاومت در برابر آن، یاری رساند.

مهرورزی انسانی و غم‌خواری اجتماعی در برابر مصیبت، به مثابه مرهمی برای زخم و تسکینی برای درد است، از همین روست که اسلام، مسلمانان را تشویق می‌کند تا با مصیبت‌زدگان همدردی کنند، همان‌گونه که مردم نیز با همه اختلاف در دینشان، فطرتاً با مصیبت‌زدگان همدردی و مهربانی می‌کنند.

مسلمانان به جای اینکه با خانوادهٔ زینب ﷺ که با فقدان رسول خدا ﷺ مصیبت‌زده شده بودند، مهربانی و غم‌خواری کنند ـ با توجه به کثرت سفارش‌های رسول خدا ﷺ دربارهٔ ذریه و اهل‌بیت خویش ـ به جای این کار، این خانواده پس از وفات پیامبر ﷺ مستقیماً در گرداب سیاسی هولناکی قرار گرفتند و مصیبت آنان دوچندان شد و دردها و ناگواری‌هایشان روی به فزونی نهاد.

کتاب‌های تاریخی و حدیثی، جزئیات بسیاری از آن رنج را ـ با همه اختلافی که مورخان و محدثان در تفسیر این وقایع دارند ـ به ثبت رسانده‌اند. ما اینک در پی بحث دربارهٔ این آرا و تفسیرها نیستیم، لیک با ایجاز آنچه را که مورخان و محدثان با اتفاق‌نظر در پیرامون این رنج گزارش کرده‌اند، ارائه می‌دهیم تا تصویر فضا و زندگانی بانو زینب ﷺ در

آن دوره کامل گردد.

پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل‌بیت علیهم السلام با دو مسئلهٔ مهم روبه‌رو شدند که جوهر محنت آنان به شمار می‌آید:

## خلافت

نخستین مسئله، خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. امام علی علیه السلام پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله خویشتن را شایسته‌ترین کس برای مقام خلافت و امامت می‌دید و بنی‌هاشم و شماری از صحابیان نیز به سبب سخنانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام و اولویت او برای خلافت و لیاقت و شایستگی او در میان صحابیان شنیده بودند، بر همین باور و اعتقاد بودند.

لیک در سقیفهٔ بنی‌ساعده، اجتماعی برپا شد که علی علیه السلام و بنی‌هاشم به سبب اینکه سرگرم غسل و کفن پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، در آن حضور نیافتند. آنان از اجتماع سقیفه بنی‌ساعده که به بیعت با ابوبکر به عنوان خلیفهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله انجامید، غافلگیر شدند.

امام علی علیه السلام و اهل‌بیت او، آنچه را که در سقیفه حاصل آمده بود، غصب حق شرعی خویش دربارهٔ خلافت می‌دانستند و معتقد بودند پیامد سقیفه، از دور خارج ساختن علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. علی علیه السلام از همین روی، نتایج سقیفه را نپذیرفت و تا مدتی ـ که مورخان دربارهٔ آن اختلاف‌نظر دارند ـ از بیعت سرباززد تا اینکه آن را پذیرفت و با ابوبکر بیعت کرد.

ابن‌اثیر می‌گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد، انصار در سقیفهٔ بنی‌ساعده گرد آمدند تا با سعد بن عباده بیعت کنند. این خبر به ابوبکر رسید، او به همراه عمر و ابوعبیدة بن جراح نزد انصار آمد و گفت: چه می‌کنید؟

گفتند: امیری از ما و امیری از شما.

ابوبکر گفت: امیران از ما، وزیران از شما.

ابوبکر سپس ادامه داد: برای شما به یکی از این دو مرد خرسندم: عمر و ابوعبیده

جراح، امین این امّت... .

عمر گفت: کدام‌یک از شما حاضر است به جای این دو پیر که پیامبرﷺ آنان را پیش داشته است، خلیفه شود؟

عمر سپس با ابوبکر بیعت کرد و مردم نیز بیعت کردند.

انصار یا برخی از آنان گفتند: فقط با علی بیعت می‌کنیم.

راوی گوید: علی، بنی‌هاشم، زبیر و طلحه از بیعت سرباززدند.

زبیر گفت: شمشیرم را در نیام نمی‌کنم تا اینکه با علی بیعت شود.

عمر گفت: شمشیرش را بگیرید و به سنگ زنید... .

سپس عمر نزد آنان آمد و رهسپار بیعتشان ساخت.

گویند: هنگامی که علی ﷺ از بیعت با ابوبکر خبردار شد، شتابان با پیراهنی و بدون ازار و ردا بیرون آمد و با او بیعت کرد، سپس ازار و ردای خویش را خواست و بر تن کرد.

لیک سخن صحیح آن است که امیرالمؤمنین، بیعت نکرد مگر شش ماه بعد. والله اعلم»[1].

مسعودی می‌گوید: «وقتی در روز سقیفه با ابوبکر بیعت شد و روز سه‌شنبه نیز دوباره از عامه برای او بیعت گرفتند، علی بیامد و گفت: کار ما را آشفته کردی و مشورت ننمودی و حق ما را پاس نداشتی.

ابوبکر گفت: آری، لیک از فتنه هراسیدم.

مهاجران و انصار در روز سقیفه حکایتی دراز داشتند و امامت را برای خود می‌خواستند. سعد بن عباده کناره‌گیری کرد و بیعت ناکرده، سوی شام رفت و به سال ۱۵ هجری در آن دیار کشته شد و این کتاب جای خبر کشته شدن او نیست.

کسی از بنی‌هاشم با ابوبکر بیعت نکرد تا اینکه فاطمه (رضی الله عنها) رحلت کرد»[2].

---

۱. ابن اثیر، علی بن محمد، **الکامل فی التاریخ**، ج۲، ص ۳۲۵.

۲. مسعودی، علی بن حسین، **مروج الذهب**، ج۲، ص ۳۰۱.

احمد امین می‌گوید: «در این مجلس بیعت با ابوبکر تیمی قرشی صورت پذیرفت. علی علیه السلام در این اجتماع حضور نداشت، زیرا به همراه خاندانش سرگرم آماده‌سازی پیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کفن و دفن بود. هنگامی که خبر بیعت با ابوبکر به او رسید، بدان راضی نشد. بنابراین گزینه سومی پدید آمد و آن اینکه خلافت در خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و نزدیک‌ترین مردمان به او صلی الله علیه و آله، عمویش عباس بن عبدالمطلب و پسرعمویش علی بن ابی‌طالب علیه السلام بودند. لیک عباس در شمار پیشتازان گرویدن به اسلام نبود و با مشرکان به نبرد بدر آمده بود و اسلام نیاورده بود، مگر در سال‌های واپسین. پس شایسته‌ترین کس از میان خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود؛ زیرا او نخستین کسی بود که به اسلام گرویده بود، همسر فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و جهاد، علم و فضل او را نمی‌شد انکار کرد. دلیل صاحبان این نظر آن بود که نزدیک‌ترین کس به پیامبر صلی الله علیه و آله برای جانشینی او سزاوارتر، و خاندان علی علیه السلام نیز از خاندان ابوبکر بهتر است، پس عرب به اولین‌ها راضی‌تر است. نیز مهاجران برای انصار چنین استدلال کردند که آنان قوم و عشیره رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، اگر چنین است، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به او نزدیک‌تر و سزاوارترند، همان‌گونه که در **نهج البلاغه** آمده است که علی علیه السلام دربارهٔ آنچه که در سقیفه بنی‌ساعده رخ داد، پرسید و فرمود: قریش چه گفت؟

گفتند: حجت آوردند که آنان درخت رسول‌اند.

فرمود: از درخت حجت آوردند و میوهٔ آن را تباه کردند».

مراد امام آن است که مهاجران حجت آوردند که آنان درخت رسول‌اند، پس آنان که به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله ثمره و میوهٔ قریش‌اند، یعنی خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله، به این حجت آوردن، سزاوارترند. چه انتساب این سخن به علی علیه السلام درست باشد، چه نباشد، تعبیری صادقانه است از آنچه او در دل داشته. علی علیه السلام مردم را به این اندیشه فرا خواند و برخی بنی‌هاشم و زبیربن عوام او را تأیید کردند و برخی از انصار نیز که همانند علی علیه السلام کار خلافت از دست آنان خارج شده بود، با او هم‌نوا شدند، و علی علیه السلام بیعت نکرد، مگر پس از سختی‌ها و مشقات

بسیار»[۱].

این، گزیده‌هایی بود از آنچه مورخان در پیرامون موضوع خلافت و موضع اهل‌بیت ﷺ در برابر آن، گزارش کرده‌اند. کتابی نیست که از تاریخ این دوره سخن بگوید یا احادیثی را دربارهٔ خلافت نقل کند، مگر اینکه به این موضوع اشاره کرده است.

آنچه اینک برای ما اهمیت دارد تأکید بر این موضوع است که از نظر اهل‌بیت ﷺ پس از رسول خدا ﷺ علی ﷺ به خلافت سزاوارتر بود و بیعت با ابوبکر به کودتا بر ضد علی ﷺ شباهت بیشتری داشت... .

۱ـ امام علی ﷺ در خطبه‌ای پس از بازگشت از صفین می‌فرماید: «از این امّت، کسی را با خاندان رسالت، هم‌پایه نتوان پنداشت و آنان که پروردهٔ نعمت هدایت اهل‌بیت پیامبرند با آنان برابر نخواهند بود که آل محمد پایهٔ دین و ستون یقین‌اند. هرکه از حد درگذرد، به آنان بازگردد، و آن که وامانده، بدیشان بپیوندد. حق ولایت خاص ایشان است و میراث پیامبر، مخصوص آنان. اکنون حق به صاحب آن رسید و رخت به آنجا که بایسته اوست، کشید»[۲].

این خطبه را شریف رضی در **نهج البلاغه** آورده است. همان‌گونه که محمد بن طلحه شافعی نیز در جلد اول **مطالب السؤول** آن را آورده است، و برخی فقرات آن را نیز آمدی در **غرر الحکم** روایت کرده است، و طبری نیز در **المسترشد** این بخش آن را یاد کرده است: «ویژگی‌های حق ولایت و وراثت، حق آنان است»[۳].

از خلال این سخنان روشن می‌شود که علی ﷺ بر این باور بود که خلافت پس از رسول خدا ﷺ از آن اوست؛ زیرا از نظر برتری، احدی با اهل‌بیت، همسنگ نیست، همان‌گونه که قابلیت‌های زمامداری و ولایت نیز تنها در آنان فراهم بود و رسول خدا ﷺ وصیت

---

۱. امین، احمد، **فجر الاسلام**، ص ۲۵۳.

۲. شریف رضی، **نهج البلاغه**، خطبه ۲.

۳. خطیب، سید عبدالزهراء، **مصادر نهج البلاغه و اسانیده**، ج۱، ص ۳۰۲.

نموده بود که آنان جانشین او باشند و آنان وارثان حقیقی آن حضرت به شمار می‌آمدند، و در پایان نیز علی علیه السلام بر آن است که پس از بیعت خلافت با او، حق به شایستگان آن بازگشت.

۲ـ امام علی علیه السلام در خطبه معروف شقشقیه می‌فرماید:

«هان، به خدا سوگند پسر ابی‌قحافه جامه خلافت را پوشید و می‌دانست خلافت جز مرا نشاید، که آسیاسنگ تنها گِرد استوانه به گردش درآید. کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است، مرغ از پریدن به قله‌ام گریزان.

[چون چنین دیدم] دامن از خلافت برچیدم و پهلو از آن پیچیدم و ژرف بیندیشیدم که چه باید و از این دو کدام شاید؟ با دست تنها بستیزم یا صبر پیش گیرم و از ستیز بپرهیزم که جهانی تیره است؟ بلایی که پیران در آن فرسوده شوند و خردسالان، پیر، و دیندار تا دیدار پروردگار در چنگال رنج، اسیر. چون نیک سنجیدم، شکیبایی را خردمندانه‌تر دیدم و به صبر گراییدم، در حالی که دیده از خار غم خسته بود و آوا در گلو شکسته. میراثم ربوده این و آن و، من بدان نگران»[1].

این خطبه از خطبه‌های مشهور است، چندان که شیخ مفید رحمه الله دربارهٔ آن می‌گوید: این خطبه مشهورتر از آن است که برای شهرت آن دلیل ارائه دهیم. خطبه شقشقیه را عامه و خاصه روایت و شرح کرده‌اند و الفاظ آن را ضبط نموده‌اند، بدون اینکه از متن آن چشم بپوشند و در اسانید آن طعن کنند. غیر شریف رضی در **نهج البلاغه** هفده منبع مورد اعتماد که برخی پیش از شریف رضی بوده‌اند، این خطبه را با طرق و اسانیدی غیر طرق و اسانید شریف رضی نقل کرده‌اند[2].

این خطبه با صراحت، نظر و موضع امام علی علیه السلام دربارهٔ خلافت را حکایت می‌کند و براساس آن، علی علیه السلام به خلافت شایسته‌تر است و کسانی که عهده‌دار خلافت شدند،

---

۱. شریف رضی، همان، خطبه ۳.

۲. خطیب، عبدالزهرا، همان، ج۱، ص ۳۰۹.

این را می‌دانستند. شرایط کاری کرد که امام از رویارویی با آنان بگذرد و در حالی که ناگزیر بود و از غارت میراث خویش رضایت نداشت، شکیبایی پیشه کند.

۳ـ امام در خطبه‌ای می‌فرماید: «به خدا سوگند، پس از رحلت رسول ﷺ تا امروز پیوسته حق مرا از من باز داشته‌اند و دیگری را بر من مقدم داشته‌اند»[۱].

این خطبه به صورت مستفیض از امام روایت شده است و پیش و پس از شریف رضی، مورخانی چون طبری در **تاریخ** خویش آن را روایت کرده‌اند و لغویانی چون ابن‌سلام در **غریب الحدیث** و جوهری در **صحاح** به آن استشهاد نموده‌اند[۲].

۴ـ امام در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید: «و چون خدا فرستادهٔ خویش را نزد خود برد، گروهی به گذشته برگشتند و با پیمودن راه‌های گوناگون به گمراهی رسیدند و به دوستانی که خود گزیدند، پیوستند و از خویشاوند گسستند. از وسیلتی که به دوستی آن مأمور بودند، جدا افتادند و بنیان را از بن برافکندند و در جای دیگر بنا نهادند»[۳].

طبری فقراتی از این خطبه را در **المسترشد** روایت کرده است[۴].

۵ـ امام علی ﷺ در پاسخ به یکی از یاران خویش که از او پرسیده بود: چگونه قومتان شما را از این مقام که به آن سزاوارتر بودید، دور کردند، می‌فرماید: «بدان که خودسرانه خلافت را عهده‌دار شدن، و ما را که نسب برتر است و پیوند با رسول خدا ﷺ استوارتر، به حساب نیاوردن، خودخواهی بود. گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و داور خداست و بازگشتگاه، روز جزاست»[۵].

این سخنان امام علی ﷺ و دیگر سخنان او، نشان می‌دهد که حضرت بر سزاوارتر بودن خود به خلافت و غصب آن از او تأکید داشته است. دکتر سعید سامرایی در کتاب

---

۱. شریف رضی، همان، خطبه ۶.

۲. خطیب، عبدالزهراء، **مصادر نهج‌البلاغة و اسانیده**، ج۱، ص ۳۳۱.

۳. شریف رضی، همان، خطبه ۱۵۰.

۴. طبری، محمد بن جریر، **المسترشد**، ص ۷۴.

۵. همان، خطبه ۱۶۲.

زیبای **حجج النهج**[۱] سخنانی از امام علی علیه السلام را گرد آورده است که نشان‌دهنده این موضع امام است.

نظر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیز همین بود. آن بانو در برابر ابوبکر، خلیفهٔ اول، و زنان مهاجران و انصار به روشنی این موضع خویش را اعلان کرد و در خطبه مشهور خویش در مسجد فرمود:

«و اطاعت از ما موجب نظام دین است و امامت ما، امانی است برای امّت از تفرقه و جدایی»[۲].

حضرت زهرا علیها السلام در خطبه خویش مفصلاً تحولاتی را تفسیر می‌کند که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله روی دادند و آن‌ها را انحراف از راه اهل‌بیت علیهم السلام و دسیسه‌ای بر ضد آنان می‌داند؛ حضرت در بخشی از خطبهٔ خویش می‌فرماید:

«هنگامی که پروردگار برای پیامبر خود، سرای پیامبران و مأوای گزیدگانش را برگزید، بوته نفاق در میان شما سر برآورد... شما بر غیر شتر خویش نشان نهادید و به غیر آبشخور خویش درآمدید، در حالی که هنوز از روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نگذشته بود و این زخم تازه بود و التیام نیافته بود و آن حضرت به خاک سپرده نشده بود. شما پنداشتید از بیم فتنه به این کار دست زدید، هان! که در گرداب فتنه افتادید و همانا که جهنم، کافران را فرا می‌گیرد»[۳].

حضرت زهرا علیها السلام در برابر همسران مهاجران و انصار که به عیادت و دیدار او آمده بودند، از حق علی علیه السلام در خلافت دفاع می‌کند و می‌فرماید:

«چگونه خلافت را از ستون‌های رسالت و پایه‌های نبوت و هدایت و محل فرود روح‌الامین و آنان که در امور دین و دنیا نیکو رفتار می‌کردند، دور ساختند؟ هان! که این

---

۱. بنگرید به: سامرایی، سعید، **حجج النهج**.

۲. قزوینی، محمدکاظم، **فاطمة الزهراء علیها السلام من المهد الی اللحد**، ص ۳۸۷.

۳. همان، ص ۴۳۱.

همان زیان آشکار است. چرا از ابوالحسن انتقام گرفتند؟ سوگند به خدا، جز شمشیر بازدارنده‌اش و عقوبت‌دهی‌اش در میدان نبرد و خشم، و تسلیم ناپذیری‌اش در راه خدای عزّ و جلّ، چیزی باعث انتقام گرفتن از او نشد»[۱].

برخی روایات اشاره دارند که فاطمه زهرا ﷺ به همراه شوهرش علی ﷺ و دو پسرش حسن و حسین ﷺ به خانه و مجالس مهاجران و انصار می‌رفت و آنان را فرا می‌خواند تا گرد رهبری علی ﷺ فراهم آیند... . این روایات در منابع متعددی آمده‌اند.

ابن‌قتیبه دینوری (درگذشته سال ۲۷۶ق) می‌گوید: «علی (کرّم الله وجهه) فاطمه دخت رسول خدا ﷺ را شبانه بر چارپای خویش سوار می‌کرد و به مجالس انصار می‌برد. فاطمه از انصار یاری می‌خواست، لیک آنان می‌گفتند: ای دختر رسول الله! بیعت ما با این مرد گذشت و اگر همسر و پسرعمویت، پیش‌تر از ابوبکر نزد ما می‌آمد، از او نمی‌گذشتیم.

علی (کرّم الله وجهه) می‌فرمود: آیا باید رسول خدا ﷺ را در خانه‌اش رها می‌کردم و او را به خاک نمی‌سپردم و بیرون می‌آمدم تا بر سر قدرت با مردم کشمکش کنم؟

فاطمه ﷺ نیز می‌فرمود: ابوالحسن همان کاری را کرد که شایسته بود، و آنان کاری کردند که خداوند به حسابشان خواهد رسید و از آنان بازخواست خواهد کرد»[۲].

این موضوع آن اندازه شهرت داشت که معاویه در یکی از نامه‌هایش به امام علی ﷺ از آن سخن به میان می‌آورد و می‌گوید:

«دیروزت را به یاد می‌آورم که روز بیعت با ابوبکر، همسرت را شبانه بر الاغ سوار می‌کردی و دستت در دست دو پسرت حسن و حسین بود و کسی از بدریان و پیشتازان اسلام را باقی ننهادی، مگر اینکه او را به سوی خویش خواندی و با همسرت سوی آنان رفتی و با پسرانت سوی آنان رهنمون شدی...»[۳].

---

۱. همان، ص ۵۲۵.

۲. ابن قتیبه دینوری، مسلم بن عبدالله، **الامامة و السیاسه**، ص ۱۲.

۳. قزوینی، محمدکاظم، **فاطمة الزهراء ﷺ من المهد الی اللحد**، ص ۵۸۱.

این سوزوگداز از بهر ماجرای خلافت که جان و نهاد علی و فاطمه علیهما السلام را به تلاطم درآورده بود، ناگزیر بر پسرانشان نیز اثر نهاده بود. تاریخ برای ما روایت می‌کند که حسن بن علی علیهما السلام در هفت سالگی به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و ابوبکر را دید که بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم سخنرانی می‌کند. حسن علیه السلام ابوبکر را به نقد کشید و او را فرمود: «پایین بیا! از منبر پدرم پایین بیا و سوی منبر پدرت برو»!

ابوبکر پاسخ داد: «به خدا سوگند راست گفتی! این منبر پدر توست نه منبر پدر من»[1].

طبیعتاً بحث دربارهٔ خلافت از وظایف این کتاب نیست، لیک ما بر آن بودیم تا بر فضایی پرتو افکنیم که بانو زینب علیها السلام پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، ضمن خانواده خود در آن به سر برد.

## فدک

مسئله دوم، فدک است. فدک براساس آنچه یاقوت حموی در **معجم البلدان** گفته است: «روستایی است در حجاز که میان آن و مدینه دو روز ـ و گفته‌اند: سه روز ـ فاصله است».

ساکنان فدک، یهودی بودند که پس از نبرد خیبر، بدون جنگ تسلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند.

مقتضای روایتی که جوهری در **السقیفه و فدک** ذکر می‌کند، این است که ارزش فدک، صدهزار درهم بوده است. حموی نیز درباره آن می‌گوید: «در آن چشمه‌ای جوشان و نخل بسیار است.

از آن روی که فدک بدون جنگ و خون‌ریزی به دست آمده است، براساس آیه: ﴿**وَمَا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلا رِكَابٍ**﴾[2]. فیء و ملک خاص رسول

---

۱. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسن** علیه السلام، ج۱، ص ۱۶۴.

۲. حشر/ ۶؛ «و آنچه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید، [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید».

الله ﷺ است.

فدک به اتفاق‌نظر مسلمانان، ملک خاص پیامبر ﷺ بوده است که آن را به دخترش فاطمه زهرا ﷺ هبه و ارزانی داشته است. فدک در اختیار حضرت فاطمه ﷺ بوده است، همان‌گونه که امام علی ﷺ می‌فرماید: «آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک در دست ما بود. مردمی بر آن بخل ورزیدند و مردمی سخاوتمندانه از آن دیده پوشیدند»[1].

لیک ابوبکر، خلیفهٔ مسلمانان، چنین دید که فدک را از فاطمه زهرا ﷺ، به اعتبار اینکه پیامبر خدا ﷺ چیزی را به ارث نمی‌نهد، مصادره کند، همان‌گونه که او نقل می‌کند که این سخن را از پیامبر ﷺ شنیده است و سخن زهرا ﷺ را نمی‌پذیرد که پدرش فدک را به او هبه کرده است، همان‌گونه که شهادت علی ﷺ برای فاطمه ﷺ، و شهادت ام ایمن، بانوی صحابی بزرگوار را نیز در این باره نمی‌پذیرد![2]

گرفتن فدک از بانو فاطمه ﷺ در نخستین روزهایی اتفاق افتاد که او داغدار پدرش بود و با غصب حق شرعی علی ﷺ در خلافت رسول خدا ﷺ هم‌زمان بود، از این روی اثری سخت بر جان و روان آن بانو نهاد و او را واداشت تا مخالفت خویش را با خلیفه اعلان دارد و در خطبه‌ای مشهور، در برابر مسلمانان برای او گواه‌هایی چنین آورد:

«و اینک شما می‌گویید که ما ارث نمی‌بریم! آیا احکام جاهلیت را پیاده می‌کنید؟ و برای کسانی که یقین دارند، چه حکمی بهتر از حکم خدا؟ آیا نمی‌دانید: آری ای مسلمانان! برای شما مانند خورشید نیمروز، نمایان است که من دختر اویم! ارثم از من گرفته شد.

ای پسر ابی‌قحافه! آیا در کتاب خداوند آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ کاری ناپسند مرتکب شده‌ای! آیا به عمد کتاب پروردگار را ترک گفتید و

---

۱. شریف رضی، **نهج البلاغه**، نامه ۴۵.

۲. میلانی، فاضل، **فاطمة الزهراء ﷺ أمّ ابیها**، ص ۱۴۴.

آن را پشت سرانداختید، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾.[۱]

نیز در ماجرای زکریا می‌فرماید: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾.[۲]

و می‌فرماید: ﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ﴾.[۳]

و می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ﴾.[۴]

و می‌فرماید: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾.[۵]

آیا می‌گویید که مرا بهره‌ای نیست و از پدرم ارث نمی‌برم! آیا خداوند آیه‌ای را به شما اختصاص داد و پدرم را از شمول آن خارج کرد؟ یا اینکه می‌گویید: کسانی که دو دین دارند، از یکدیگر ارث نمی‌برند؟ آیا من و پدرم بر یک دین نیستیم؟ یا اینکه شما به خصوص و عموم قرآن، از پدر و پسرعموی من داناترید؟ ....

ای بنی‌قیله! آیا از ارث پدرم محروم شدم؟ در حالی که شما می‌بینید و می‌شنوید؟».[۶]

این‌گونه ابرهای تیره و غم‌های سنگین بر خانه زینب علیها السلام سایه افکند و شادمانی و سعادت را از آنان ربود و کاری کرد آنان در ناگوارترین مصیبت‌ها و سخت‌ترین دردها به سر بَرند! آنان پیشوا و پدر مهربان خویش، رسول خدا صلی الله علیه و آله را از دست داده بودند، همان‌گونه که حق سیاسی آنان در رهبری و خلافت نیز ربوده شده بود و افزون بر این‌ها، فدک، مهم‌ترین دارایی مالی آنان نیز مصادره شده بود!

---

۱. نمل / ۱۶؛ «و سلیمان از داود میراث یافت».

۲. مریم / ۵-۶؛ «پس از جانب خود ولی [و جانشینی] به من ببخش که از من و از خاندان یعقوب ارث برد».

۳. انفال / ۷۵؛ «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خداوند سزاوارترند».

۴. نساء / ۱۱؛ «خداوند به شما دربارهٔ فرزندانتان سفارش می‌کند: سهم پسر، چون سهم دو دختر است».

۵. بقره / ۱۸۰؛ «اگر مالی برجای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند؛ [این کار] حقی است بر پرهیزکاران».

۶. قزوینی، محمدکاظم، **فاطمة الزهراء علیها السلام من المهد الی اللحد**، ص ۴۴۷.

## زینب علیها السلام و فقدان مادر

فاطمه زهرا علیها السلام نزدیک به ۷۵ روز در وضعی ناگوار که به تصویر کشیدن آن دشوار است، به سر می‌برد. در این دوره، بانو زینب علیها السلام از همه بیشتر به مادرش نزدیک بود و خویش را در دردها و رنج‌های او شریک می‌کرد، به ویژه اینکه شاهد وخامت حال مادرش بود و می‌دید که دردهایش به فزونی روی نهاده است....

فاطمه علیها السلام در واپسین روز زندگی خویش بر بیماری‌اش فائق آمد و در برابر دردهایش ایستادگی کرد تا آخرین خدمت مهربانانه خود را به کودکانش ـ که پس از او یتیم خواهند شد ـ ارائه دهد.... او به دیوار خانه تکیه داد و چهار کودکش، یعنی حسن، حسین، زینب و ام‌کلثوم را فرا خواند تا بدن و سرآنان را بشوید. فاطمه علیها السلام چشمانش را از نگاه به پیکرهای نحیف فرزندان خویش لبریز می‌ساخت و از ژرفای دل بر فراق آنان اشک غم می‌فشاند.

هنگامی که علی علیه السلام به خانه آمد و دید فاطمه علیها السلام بستر بیماری‌اش را ترک گفته است، بسی شادمان و مسرور شد که همسرش سلامتی و بهبودش را بازیافته است! لیک علی علیه السلام سپس دید که فاطمه به‌سان گلی است پژمرده و برای اینکه گام‌های آهسته خویش را بردارد، از دیوار کمک می‌گیرد، از این روی او را پرسید که چرا با شستن فرزندان، خود را در رنج افکنده است؟ و فاطمه علیها السلام با صدایی آهسته، پاسخش داد:

«زیرا امروز، واپسین روز زندگی من است. برخاستم تا سر و جامه‌های فرزندانم را بشویم، چرا که آنان یتیم و بی مادر خواهند شد»[1].

زهرا علیها السلام به بستر خویش بازگشت تا دردهایش را با همسر ارجمند و گرامی‌اش در میان گذارد و به او وصیت کند.... آینده فرزندانش یکی از مسائلی بود که آن بانو در وصیت خود بر آن تأکید کرد و گفت:

«پسرعموا به تو وصیت می‌کنم تا پس از من با اُمامه، دختر خواهرم، که برای فرزندانم

---

۱. قزوینی، محمدکاظم، **فاطمة الزهراء علیها السلام من المهد الی اللحد**، ص ۶۰۷.

همانند من است، ازدواج کنی، زیرا مردان را ناگزیر زنی باید. نیز اگر با زنی ازدواج کردی، یک شبانه روز را به او اختصاص بده و شبانه‌روز دیگر را به فرزندانم»[۱].

هنگامی که اجل نزدیک شد، فاطمه علیها السلام که می‌خواست زینب و ام‌کلثوم علیهما السلام را از لحظات دردناک مرگ و بدرود گفتن زندگی دور کند، آنان را به خانه یکی از زنان بنی‌هاشم فرستاد ـ همان‌گونه که در روایات چنین آمده است[۲] ـ و این در حالی بود که حسن و حسین علیهما السلام با پدرشان بیرون منزل بودند.

زینب و خواهرش ام‌کلثوم علیهما السلام هنگامی به خانه بازگشتند که آن نور به خاموشی و آن گل شاداب به پژمردگی گراییده بود و آتش آن مشعل فروزان که همواره به آنان عاطفه و مهربانی را تقدیم می‌داشت فرو نشسته بود. زینب علیها السلام دیگر صدای آهسته مادرش را نمی‌شنید و از لبخند درخشان او بهره‌مند نمی‌شد. روح فاطمه علیها السلام به ملکوت اعلیٰ پیوسته بود تا از رنج‌های این دنیا و ستم مردمان آسوده گردد. پیکر نحیف و ضعیف او بر روی بستر، روی به قبله داشت و دستان و پاهایش رها بودند و چشمانش فرو بسته.

وای از این لحظه‌های دردناک که بر زینب علیها السلام و برادرانش گذشت! لیک این حکم پروردگار بود و آنان ـ یعنی فرزندان فاطمه علیها السلام ـ با همه سن اندکی که داشتند، از این حقیقت آگاهی داشتند وگرچه فراق مادر، آنان را دردمند کرده بود، لیک در برابر حکم پروردگار، تسلیم بودند و با اطمینان و یقین مدام می‌گفتند: ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.[۳]

علی علیه السلام در تاریکی شب و در برابر چشمان زینب و خواهر و برادرانش، فاطمه علیها السلام را غسل داد و کفن کرد. در روایت آمده است: امیرالمؤمنین علیه السلام او را غسل داد و جز خود آن حضرت، حسن، حسین، زینب، ام‌کلثوم، فضه کنیز فاطمه و اسماء بنت عمیس، کس دیگری آنجا حاضر نبود»[۴].

---

۱. همان، ص ۶۱۰.

۲. همان، ص ۶۱۶.

۳. بقره / ۱۵۶؛ «ما از آنِ خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم».

۴. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **بحارالانوار**، ج ۴۳، ص ۱۷۱.

لحظات واپسین وداع فرا رسید و امام علی ﷺ ناگزیر باید به فرزندانش فرصتی می‌داد تا برای آخرین بار، مادرشان زهرای مرضیه ﷺ را ببینند.

سید محمدکاظم قزوینی می‌گوید:

«امام علی ﷺ دید که یتیمان فاطمه ﷺ مادر نیکو و مهربان خویش را که در کفن پیچیده شده بود، می‌نگرند. لحظات بی‌مانندی در گذر بود که قلم از وصف آن ناتوان است. لحظاتی که در آن شوقی آمیخته به اندوه برانگیخته می‌شد. این وداع واپسین و پایانی بود.

احساسات پدر مهربان در برابر کودکان دل‌شکسته‌اش برانگیخته شد. او کفن را گره نزد، بلکه با صدایی بغض‌آلود فرمود:

ای حسن! ای حسین! ای زینب! ای ام‌کلثوم! بشتابید و از مادرتان توشه برگیرید، که این فراق است و دیدار در بهشت!

کودکان در انتظار این فرصت و اجازه بودند تا حوری بهشتی را وداع گویند و دردهای خویش را با او در میان گذارند و اشک‌های در بند شده را روان سازند. آنان شتابان آمدند و خویش را پروانه‌وار بر شمع وجود مادر افکندند.

آنان با صدایی در گلو شکسته، اشک می‌ریختند و کفن مادر مهربانشان را با آب دیده می‌شستند و با آه و ناله خشکش می‌کردند. منظره‌ای بس دردناک و غم‌انگیز بود. قلب‌ها ناآرام بودند و احساسات شعله‌ور و عواطف و اندوه‌ها، به‌پا خاسته و برانگیخته»[1].

نویسنده **ناسخ التواریخ** در کتاب خویش آورده است:

زینب ﷺ هنگام وفات مادرش، دامن‌کشان آمد و فریاد برآورد: ای پدر! ای رسول الله! اینک از نگریستن به رخسار تو محروم شدیم!

این روایت را صاحب **بحارالانوار** از **روضه** چنین روایت کرده است: «ام‌کلثوم در حالی که برقعی بر او بود و ذیل آن را می‌کشید و ردایی بر تن داشت و آن را می‌کشید، آمد و گفت:

---

۱. قزوینی، محمدکاظم، **فاطمة الزهراء** ﷺ **من المهد الی اللحد**، ص ۶۲۴.

«ای پدر! ای رسول الله! اینک به راستی تو را آن‌گونه از دست دادیم که هرگز دیداری پس از آن نباشد».

این ام‌کلثوم که در حدیث بالا از او سخن به میان آمده است، بدون تردید، همان حضرت زینب علیها السلام است، همان‌گونه که در روایت صاحب **ناسخ التواریخ** به نام او تصریح شده است، و از آن روی که او بزرگ‌ترین دختر بانو فاطمه علیها السلام بوده است[۱].

## بانوی خانواده

پس از آنکه مادرش فاطمه زهرا علیها السلام به سرای سرمدی پیوست، زینب علیها السلام با وجود سن اندکی که داشت، بانوی خانه شد. او به تمامی کارهای پدر و برادرانش رسیدگی می‌کرد؛ درست همان‌گونه که مادرش زهرای اطهر علیها السلام برای رسول خدا صلی الله علیه و آله جای خالی مادرش خدیجه بنت خویلد علیها السلام را پر می‌کرد، چندان که پیامبر صلی الله علیه و آله او را «ام ابیها» نامید.

نویسندگان و پژوهشگران متعددی یادآور شده‌اند که بانو زینب علیها السلام پس از وفات مادرش فاطمه زهرا علیها السلام به کارهای خانه و خانواده رسیدگی می‌کرد.

استاد محمود یوسف می‌گوید: «تقدیر بانو زینب علیها السلام چنین بود که در پنج سالگی جدش رسول الله صلی الله علیه و آله را از دست دهد و چند ماه اندک پس از آن، مادرش فاطمه زهرا علیها السلام را. این دختر کوچک از این دو مصیبت، سخت اندوهگین شد. او با تفکری منطقی و آگاهانه، حسی صادق و قلبی باورمند، با زندگی خانه روبه‌رو شد و به آن رسیدگی کرد و کارهایش را گرداند»[۲].

محمد سید علی بحرالعلوم می‌گوید: «عقیله بنی‌هاشم مسئولیت خانهٔ علی علیه السلام را بر دوش کشید و در خیزاب مشکلات و رویدادها زندگی را گذراند. این خانه چیزی نمانده بود که از رخدادها منفجر گردد؛ زیرا سرنوشت، هر روز برای آن چیزی می‌نوشت و

---

۱. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** علیها السلام، ص ۱۸.

۲. یوسف، محمود، «السیدة زینب علیها السلام»، **مجلة الموسم**، ش ۴، ج ۱، ص ۹۴۱.

گرفتاری‌های پیاپی گریبان آن را می‌گرفت... لیک قلب زینب برای تمامی آنچه که رقم می‌خورد و گرفتاری‌هایی که گریبان‌گیر می‌شد، و بلکه برای چیزی بیشتر از آن، جا داشت، و این جای شگفتی ندارد، چرا که او دخت علی علیه‌السلام بود»[۱].

عایشه عبدالرحمن بنت الشاطئ می‌گوید:

«اگر بتوانیم غم‌های این دختربچه را که در پنج سالگی با مصیبت مرگ دو نفر از گرامی‌ترین و محبوب‌ترین نزدیکان خویش روبه‌رو شد، به فراموشی بسپاریم، اگر بتوانیم بر اندوهی که برگهواره زینب سایه افکنده بود و غم‌هایی که کودکی‌اش را با فشار و تنگنا روبه‌رو ساخته بود، چشم فرو بندیم، با بُعد درخشان دیگری از چشم‌انداز کودکی او روبه‌رو می‌شویم که در آن زینب در خانه پدری، جایگاهی بالاتر از سنش پیدا می‌کند، جایگاهی که رویدادها آن را رقم زدند و فراهم آوردند، تا بدین‌سان او جای بانوی سفرکرده ارجمند را پُر کند و برای حسن، حسین و ام‌کلثوم، مادر باشد؛ مادری که اگرچه کم‌تجربه است، لیک مهر مادری و عشق و ایثار در او موج زند»[۲].

---

۱. بحرالعلوم، محمد سید علی، **فی رحاب السیدة زینب علیهاالسلام**، ص ۲۴.

۲. بنت الشاطئ، عایشه عبدالرحمن، **السیدة زینب علیهاالسلام**، ص ۴۲.

# در خانهٔ همسر

زینب ﷺ مرحله کودکی را گذراند و پیکر و روانش کمال یافت. او اگرچه سخت دوست می‌داشت تا کنار پدرش بماند و به برادرانش رسیدگی کند و کارهایشان را بگرداند، لیک ناگزیر باید ازدواج می‌کرد؛ زیرا ازدواج، شخصیت او را تکامل می‌بخشید و پاسخی بود به سُنتی الهی که پروردگار آن را در میان انسان‌ها، بلکه تمامی آفریدگان قرار داده است، همان‌گونه که پروردگار تعالی می‌فرماید: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾.[1]

از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «ازدواج سنّت من است؛ پس هرکه از سنّت من روی گرداند، از من نیست»[2].

نیز از آن حضرت روایت شده است که مردی عکاف‌نام را فرمود:

آیا همسر داری؟

عرض کرد: خیر.

پرسید: آیا کنیزی داری؟

عرض کرد: نه، ای رسول خدا!

پرسید: آیا توان مالی داری؟

---

۱. ذاریات / ۴۹؛ «و از هر چیزی دو گونه [یعنی نر و ماده] آفریدیم».

۲. شیرازی، سید محمد، **الفقه**، کتاب النکاح، ج ۶۲، ص ۱۲.

عرض کرد: آری.

پیامبر ﷺ فرمود: ازدواج کن، وگرنه از گنهکاران هستی».

و در روایتی دیگر: «ازدواج کن، وگرنه از برادران شیطان خواهی بود»[۱].

از پیامبر ﷺ روایت شده است: «بدترین شما عزب‌های شمایند و فرومایه‌ترین مردگان شما، عزب‌های شمایند»[۲].

دختر هر اندازه لایق و فاضل باشد، این لیاقت و فضل، او را از نعمت زندگی زناشویی بی‌نیاز نمی‌سازد. هر کس گمان برد که مدارک تحصیلی، مناصب اداری، یا هرگونه قابلیت علمی و اجتماعی می‌تواند جایگزین ازدواج باشد یا جای خالی ازدواج را در زندگی زن پُر سازد، راه را به اشتباه رفته است! اگر چنین بود، فاطمه زهرا ﷺ، سرور زنان جهان، که کسی به پای فضل و لیاقت او نمی‌رسد، و دخترش زینب ﷺ، به سبب فضل و لیاقتی که داشت، از بر دوش کشیدن مسئولیت‌های زندگی زناشویی، بی‌نیاز بودند.

روزی زنی خدمت امام صادق ﷺ رسید و عرض کرد: خدایت نیکو گرداند! من زنی تارک دنیا هستم.

حضرت از او پرسید: منظورت از ترک دنیا چیست؟

عرض کرد: هرگز نمی‌خواهم ازدواج کنم.

حضرت پرسید: چرا؟

عرض کرد: در ترک ازدواج به دنبال کسب فضیلت هستم.

حضرت فرمود: دست بردار؛ اگر در این کار فضیلتی بود، فاطمه ﷺ از تو سزاوارتر به آن بود. هیچ‌کس نیست که در فضیلت بر او پیشی بگیرد»[۳].

خواستگاران به خانهٔ علی بن ابی‌طالب ﷺ می‌آمدند و هرکدام آرزو داشت که از

---

۱. همان، ص ۱۶.

۲. محمدی ری‌شهری، محمد، **میزان الحکمه**، ج ۴، ص ۲۷۵.

۳. همان، ص ۲۷۴.

افتخار همسری عقیله زینب علیها السلام بهره‌مند گردد؛ زیرا این خواستگاران رغبت داشتند تا با نسب نبوی شریف پیوند برقرار سازند و افزون بر این، از کمال، فضل و ادب زینب علیها السلام نیز باخبر بودند، لیک پدرش تمامی خواستگاران را رد نمود، چرا که برای دخترش همسری مناسب و همسنگ برگزیده بود.

هاشمی می‌گوید: «اشراف قریش و رؤسای قبایل، زینب علیها السلام دخت علی علیه السلام را خواستگاری کردند.... و روایت شده است که اشعث بن قیس که از شهریاران کنده بود، او را خواستگاری کرد»[1].

عنایت الهی که همواره زینب علیها السلام را در احاطه داشت و زندگی‌اش را به مسیر درست هدایت می‌کرد، ناگزیر در این کار حساس زندگی آن بانو، یعنی انتخاب همسر و زوج مناسب و همسنگ برای این بانوی بزرگ، دخالت کرد... و خدای تعالی مشیت فرمود تا زینب عقیله علیها السلام، همسر یکی از سترگ‌ترین و برجسته‌ترین جوانان بنی‌هاشم، پسرعمویش عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب، گردد.

امام علی علیه السلام، عبدالله بن جعفر را برای همسری دخترش زینب علیها السلام برگزید. این انتخاب، انتخابی بس مناسب و موفق بود. علی علیه السلام جایگاه برادرش جعفر را می‌دانست و عبدالله نیز پروردهٔ او بود و پس از شهادت پدرش جعفر بن ابی‌طالب، تحت سرپرستی او قرار گرفته بود. اسماء بنت عمیس، مادر عبدالله نیز پیوند و رابطه‌ای استوار با فاطمه زهرا علیها السلام مادر زینب علیها السلام داشت و سپس به همسری امام علی علیه السلام درآمد، و این‌ها همه جدا از شایستگی‌هایی بود که امام علی علیه السلام در شخصیت عبدالله سراغ داشت. امام علی علیه السلام مهریه دخترش را ۴۸۰ درهم از اموال خالصه عبدالله قرار داد، همان مهریه مادرش فاطمه زهرا علیها السلام.

اینک با شخصیت عبدالله بن جعفر، این مرد سترگ، آشنا می‌شویم.

---

۱. هاشمی، علی بن حسین، **عقیلة بنی‌هاشم**، ص ۳۱.

## جعفر طیار؛ پدر عبدالله

جعفر پسر ابوطالب و برادر امام علی علیه‌السلام است که ۱۰ سال از او بزرگ‌تر است و پس از علی و خدیجه علیهاالسلام سومین کسی است که اسلام آورد و همراه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز گزارد؛ بدین گونه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جلو می‌ایستاد و علی علیه‌السلام در راست، جعفر در چپ و خدیجه علیهاالسلام پشت سر آن حضرت می‌ایستادند و نماز می‌خواندند.

جعفر در خلقت و اخلاق به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شباهت داشت و کنیه‌اش «ابوالمساکین» بود.

زمخشری در **ربیع الابرار** می‌گوید: «جعفر بن ابی‌طالب در خلقت و اخلاق، شبیه‌ترین مردمان به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. گاه می‌شد که کسی جعفر را می‌دید و می‌گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا»! و گمان می‌کرد که اوست، لیک جعفر می‌گفت: من رسول خدا نیستم، من جعفرم»[۱].

حسان بن ثابت در شعری آورده است:

و کنا نری في جعفر من محمّد ... وقاراً وأمراً حازماً حين يأمر

وما زال في الإسلام من آل هاشم ... دعائم صدق لا ترام ومفخر

هم جبل الإسلام والنّاس حولهم ... رضام إلى طود يطول ويقهر

بها ليل منهم جعفر وابن أمّه ... علي ومنهم أحمد المتخير[۲]

«ما در جعفر، در وقار و فرمان‌های پخته و دوراندیشانه،

آن هنگام که فرمانی می‌داد، شباهتی به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دیدیم.

همواره در اسلام از خاندان هاشم،

ستون‌هایی راستین و افرادی مایه افتخار بوده است.

آنان کوه اسلام‌اند و مردمان در پیرامون آن‌ها

همانند توده‌های سنگی در کنار کوهی بلند و قدرتمند هستند.

---

۱. زمخشری، جارالله، **ربیع الابرار**، ج ۴، ص ۲۳۹.

۲. مجله **الموسم**، ش ۴، ص ۱۰۶۸.

بزرگ‌مردانی از جمله جعفر و برادر او
علی و از جمله احمد برگزیده».

جعفر همان کسی است که نخستین گروه مسلمانان مهاجر به حبشه را از مکه مکرمه رهبری کرد و همسرش اسماء بنت عمیس نیز با او بود.

جعفر تا سال ۷ هجری در حبشه ماند و هنگامی که حبشه را به قصد مدینه ترک گفت و به این شهر رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ خیبر بازگشته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن جعفر، میان دو چشم او را بوسید و فرمود: «نمی‌دانم به کدام‌یک شادتر شوم: آمدن جعفر یا فتح خیبر»؟

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله جعفر را فرمود: «تو در خلقت و اخلاق، شبیه‌ترین مردمان به منی، و از گِلی آفریده شده‌ای که من از آن آفریده شده‌ام».

جعفر نزدیک به یک سال در مدینه در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله ماند تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال ۸ هجری او را در رأس سپاهی متشکل از سه هزار رزمنده مسلمان برای جنگ با رومیان گسیل داشت.

در موته ـ روستایی در اردن ـ در نزدیکی مرزهای شام، جنگی سخت و سرنوشت‌ساز میان مسلمانان و سپاه روم که بیش از صدهزار جنگجو در آن جای گرفته بود، درگرفت. جعفر، پرچم را برداشت و با مسلمانانی که همراهش بودند، پیش رفت و بر آن سپاه انبوه که با سربازان بی‌شمار و سازوبرگ خویش، بیابان را آکنده کرده بودند، حمله برد و همچنان با آنان جنگید تا اینکه دست راست و چپش قطع شد و او کشته بر زمین افتاد. پس از شهادت جعفر، افزون بر ۹۰ ضربت شمشیر و زخم نیزه بر پیکر او یافتند.

جعفر در هنگامه نبرد چنین رجز می‌خواند:

یا حبّذا الجنة واقترابها طیبة و بارد شرابها
و الرّوم روم قد دنا عذابها کافرة بعیدة أنسابها
علیّ إذ لاقیتها ضرّابها

«خوشا بهشت و نزدیک شدن به آن
بوی خوش و نوشیدنی خنکش
روم، رومی است که عذاب آن نزدیک است
کافرانی که نسبی دور دارند
برمن بایسته است که چون با آنان رویارو شدم، ضربتشان بزنم».

جعفر در جمادی‌الاولی سال ۸ هجری در جنگ موته به شهادت رسید.

در **عمدة الطالب** آمده است: جعفر هنگامی که دید، جنگ شدت گرفته است و رومیان غالب شده‌اند، از اسب زردموی خویش پایین آمد و آن را پی کرد ـ او نخستین کسی بود که در روزگار اسلام، اسب را پی کرد ـ و جنگید تا اینکه دست راست او قطع شد. او پرچم را با دست چپ خویش گرفت و جنگید تا اینکه دست چپ او نیز قطع شد. سپس پرچم را در آغوش گرفت و به سینه چسباند تا اینکه کشته شد. در پیکر جعفر، هفتاد و اندی ـ و گفته‌اند: هشتاد و اندی ـ زخم شمشیر، نیزه و تیر یافتند.

هنگامی که خبر کشته شدن جعفر به مدینه رسید، مسلمانان بسی اندوهگین شدند و رسول خدا ﷺ فرمود: «پس از امروز بر برادرم مگریید که او دو بال دارد که با آن‌ها در بهشت همراه فرشتگان پرواز می‌کند».

پس از این حدیث بود که جعفر، ذوالجناحین و طیار نامیده شد[1].

نیز رسول خدا ﷺ فرمود: «بارخدایا! جعفر به سوی نیکوترین ثواب گام برداشت، پس در میان فرزندانش جانشین او باش به نیکوترین وجهی که برای کسی از بندگانت در میان فرزندانش جانشین بوده‌ای»[2].

در تاریخ آمده است که جعفر بن ابی‌طالب، حتی در روزگار جاهلیت، به حُسن سیرت و سلوک معروف بود. از او روایت شده است که دربارهٔ زندگی خویش در دوران

---

۱. امّ صادق، زینب علیها السلام **ولیدة النبوة والامامه**، ص ۵۳-۵۵، با تصرف.

۲. بحرالعلوم، محمد، **فی رحاب السیدة زینب** علیها السلام، ص ۳۳.

جاهلیت سخن می‌گفت و می‌فرمود: «هرگز شراب ننوشیدم، چون دانستم که شراب، عقل را از میان می‌برد، و هرگز دروغ نگفتم، چون دانستم که دروغ، جوانمردی را می‌کاهد، و هرگز زنا نکردم، چون دانستم که اگر به ناموس کسی خیانت کنم، به ناموس من هم خیانت خواهد شد، و هرگز بتی نپرستیدم، چون دانستم که بت، سود و زیانی نمی‌رساند».

روایت شده است که جعفر بن ابی‌طالب، پدرش را می‌گفت: «پدر جان! من شرم دارم که غذایی بخورم و همسایگانم توانایی خوردن غذایی همانند آن را نداشته باشند! ابوطالب در پاسخ او فرمود: من امیدوارم که تو خلف عبدالمطلب باشی»[1].

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: «خداوند مرا به همراه سه نفر از خاندانم برگزیده است و من سرور آن سه نفرم: مرا برگزید و علی، جعفر و حمزه را»[2].

این همان درختی است که عبدالله بن جعفر، همسر بانو زینب علیها السلام از آن برآمد.

## اسماء بنت عمیس؛ مادر عبدالله

اسماء بنت عمیس خثعمیه، بانویی نیک‌نژاد و شریف و دوراندیش و پرتجربه بود. او به همراه همسرش جعفر طیار، دو بار هجرت کرد: هجرت نخست به حبشه و هجرت دوم به مدینه. اسماء پس از شهادت همسرش جعفر، با ابوبکر ازدواج کرد و محمد بن ابی‌بکر را برای او به دنیا آورد.

اسماء پیوندی استوار با فاطمه زهرا علیها السلام داشت و هنگامی که آن بانو پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیمار شد، او را یاری و پرستاری می‌کرد و هنگام وفات آن بانو در کنارش بود و در غسل و تدفین فاطمه علیها السلام امام علی علیه السلام را کمک کرد.

پس از مرگ ابوبکر، امام علی علیه السلام اسماء را به همسری گرفت و او را به همراه پسرش محمد بن ابی‌بکر که چهار سال داشت و از آن پس پسرخوانده امام شد، به خانواده خویش

---

۱. مجله الموسم، ش ۴، ص ۱۰۶۵-۱۰۶۸.

۲. مغنیه، محمدجواد، مع بطلة کربلاء، ص ۲۸.

اضافه نمود.

اسماء برای امام علی علیه‌السلام پسری به نام «یحیی» به دنیا آورد[۱]، بنابراین، عبدالله بن جعفر، محمد بن ابی‌بکر و یحیی، برادران مادری یکدیگر هستند.

علامه محقق، شیخ جعفر نقدی درباره اسماء می‌گوید: «اسماء از زنان پارسا و عابد بود. او از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، امام علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام حدیث روایت کرد و راویان بسیاری نیز از او حدیث روایت کردند، از جمله پسرش عبدالله بن جعفر و نوه‌اش قاسم بن محمد بن ابی‌بکر که جدّ مادری امام صادق علیه‌السلام است، و عبدالله بن عباس که پسرخواهر اسماء، یعنی لبابة بنت حارث است.

گفته‌اند که عمر، خلیفه دوم، دربارهٔ تعبیر خواب از اسماء می‌پرسید و از آن بانو احادیثی در پیرامون موضوعات دیگر نیز روایت شده است. در **الاصابه** آمده است: «گفته‌اند که چون خبر شهادت پسرش محمد بن ابی‌بکر در مصر به او رسید به مصلای خانه‌اش رفت و خشم خویش را فرو خورد، چندان که از سینه‌هایش خون روان شد»[۲].

امام صادق علیه‌السلام از اسماء به «نجیبه» تعبیر کرده است و با این عبارت بر او رحمت فرستاده است: «خداوند، خواهران بهشتی را رحمت کند»[۳]. حضرت، نام اسماء را در مقدمه این خواهران آورده است.

این همان دامانی است که عبدالله بن جعفر، همسر بانو زینب در آن پرورش یافت.

## شخصیت عبدالله بن جعفر

عبدالله بن جعفر بزرگ‌ترین فرزند پدرش بود. او هنگامی که پدر و مادرش به حبشه مهاجرت کردند، در آن دیار به دنیا آمد و نخستین مولودی است که در روزگار اسلام در

---

۱. ام صادق، زینب علیهاالسلام **ولیدة النبوة والامامه**، ص ۵۶.

۲. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** علیهاالسلام، ص ۷۷.

۳. بحرالعلوم، محمد، **فی رحاب السیدة زینب** علیهاالسلام، ص ۳۴.

سرزمین حبشه زاده شد. پس از شهادت پدرش جعفربن ابی‌طالب در جنگ موته، رسول خدا صلی الله علیه و آله عبدالله را در دامان خویش نشاند و فرمود:

«اما عبدالله؛ او در خلقت و اخلاق به من شباهت دارد. بارخدایا! تو جانشین جعفر در میان خانواده‌اش باش و در دادوستدهای عبدالله به او برکت بده».

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله اسماء، همسر جعفر را که به سبب یتیم شدن فرزندانش ناراحت بود، فرمود: «بر آن‌ها مترس؛ زیرا من در دنیا و آخرت ولیّ آن‌هایم!»[۱].

طبیعی است که علی علیه السلام، عموی عبدالله بن جعفر، پس از شهادت جعفر، از پسرش مراقبت کند.

عبدالله بن جعفر، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و از او حدیث روایت کرد و همراه عمویش امیرالمؤمنین و پسرعموهایش، حسن و حسین علیهما السلام بود و دانش را از آنان فرا گرفت.

عبدالعزیز سید الاهل می‌گوید: «عبدالله، پیامبر را دید و با او مصاحبت داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را تکریم می‌کرد و روزی وی را پشت خود سوار کرد، سپس ارجش نهاد و هنگامی که پشت خویش سوارش کرده بود، نهانی حدیثی به او فرمود»[۲].

عبدالله بن جعفر ثروتمندترین فرد بنی‌هاشم بود. او املاک فراوان و تجارتخانه‌های گسترده داشت و سخاوتمندترین مرد در روزگار اسلام به شمار می‌آمد. درباره جود و سخاوت او حکایت‌های بسیار و شگفتی را بازگو کرده‌اند[۳].

در کتاب **الاستیعاب** آمده است: «عبدالله بن جعفر مردی گرامی، گشاده‌دست، ظریف، بااخلاق، پاکدامن و باسخاوت بود و او را «بحر الجود» می‌گفتند.

ابن‌عساکر آورده است: حافظ روایت کرده است که معاویه می‌گفت: بنی‌هاشم دو

---

۱. مغنیه، محمدجواد، **مع بطلة کربلاء**، ص ۳۲.

۲. سید الاهل، عبدالعزیز، **زینب علیها السلام عقیلة بنی‌هاشم**، ص ۲۰.

۳. مغنیه، محمدجواد، **مع بطلة کربلاء**، ص ۳۳.

مردند: رسول خدا ﷺ برای هر خیری که گفته شود و عبدالله بن جعفر برای هر شرف. به خدا سوگند، تو گویی بزرگی و مجد در جایی فرود آمده است که هیچ‌کس را یارای دسترسی به آن نیست و عبدالله بن جعفر در میان آن فرود آمده است»[1].

ابن‌عساکر در **تاریخ** خویش دربارهٔ جود و کرم عبدالله بن جعفر آورده است: شاعری نزد عبدالله آمد و چنین سرود:

رأیت أبا جعفر في المنام ... كساني من الخزّ دراعة
نقلت إلى صاحبي أمرها ... فقال ستؤتى بها الساعة
سيكسوكها الماجد الجعفري ... و من كفّه الدّهر نفاعة
ومن قال للجود لا تعدني ... فقال: لك السمع والطّاعة

«ابوجعفر را در خواب دیدم
که بالاپوشی ابریشمین بر تن من پوشاند
چون این خواب را برای دوستم تعریف کردم
گفت که در دم، این بالاپوش به تو داده خواهد شد
آن بزرگ‌مردِ جعفری، بالاپوش را به تو خواهد پوشاند
همو که دستش همیشه، سودرسان است
و همو که به سخاوت گفت که از من فراتر مرو
و سخاوت هم پاسخ داد که گوش به فرمان و مطیعم».

عبدالله به غلام خویش گفت: «بالاپوش ابریشمین مرا به او بده».

عبدالله سپس گفت: «وای بر تو! چگونه بالاپوش نقش‌ونگار شده مرا ندیدی که سیصد دینار آن را خریده‌ام و زربفت است!

آن مرد گفت: چرت دیگری می‌زنم تا مگر آن را در خواب ببینم».

عبدالله از سخن او خندید و غلام خویش را گفت: بالاپوش نقش‌ونگارین مرا نیز به او

---

۱. هاشمی، علی بن حسین، **عقیلة بنی‌هاشم**، ص ۳۴.

بده»[۱].

ابن‌حیان می‌گوید: «به عبدالله بن جعفر لقب «قطب السخاء» را داده بودند. او هنگام وفات رسول خدا ﷺ ده ساله بود»[۲].

ابن‌حجر عسقلانی در **الاصابه** می‌گوید: «ابن ابی‌الدنیا، و خرائطی با سند نیکو از محمد بن سیرین روایت کرده‌اند که ملّاکی عراقی با عبدالله بن جعفر سخن گفت که دربارهٔ حاجتی با علی ﷺ سخن بگوید. عبدالله دربارهٔ آن حاجت با امام سخن گفت و امام نیز آن را روا داشت. مرد ملّاک چهل‌هزار درهم برای عبدالله فرستاد، لیک عبدالله آن را رد کرد و گفت: ما کار خوب را نمی‌فروشیم»[۳].

مردی که مدعی بود در راه مانده است، با مردم بر سر اینکه عبدالله باسخاوت‌ترین مردمان است، شرط بست. مردم او را گفتند: نشانمان ده.

آن مرد، سوی عبدالله که سوار بر ماده‌شتر راهوار خویش سوی مزرعه خویش می‌رفت، شد و گفت:

ای پسرعموی رسول خدا!

گفت: هرچه می‌خواهی بگو.

مرد گفت: من مسافری در راه مانده‌ام.

عبدالله پایش را از رکاب بیرون آورد و از شتر خویش پیاده شد و گفت: پایت را در رکاب بگذار و بر شتر بنشین و آنچه را که در توشه‌دان است، برگیر، و مبادا درباره شمشیر، فریب خوری که از جمله شمشیرهای علی بن ابی‌طالب است.

عبدالله سپس مرد را ترک کرد و رفت.

امّا آن مرد در راه‌مانده؛ او پای را در رکاب نهاد و بر شتر نشست و چون به توشه دست

---

۱. همان‌جا.

۲. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** ﷺ، ص ۸۱.

۳. همان، ص ۸۶.

برد، آن را پر از رداهای ابریشمین یافت، و در آن چهارهزار دینار نیز بود و شمشیر علی ﷺ که از رداها و دینارها، نفیس‌تر و گران‌تر بود[۱].

عبدالله روزی به مزرعهٔ خویش می‌رفت که در نخلستان مردمانی فرود آمد. نخلبان این نخلستان که غلامی سیاه بود سه گرده نان آورد تا بخورد که سگی وارد و به او نزدیک شد. غلام، گرده نانی برای سگ انداخت، سپس دومی و سومی را نیز هم، و سگ، گرده نان‌ها را می‌خورد و عبدالله نیز این صحنه را به نظاره نشسته بود.

عبدالله به آن غلام گفت: هر روز چقدر غذا می‌گیری؟

گفت: همین که دیدی.

عبدالله گفت: پس چرا این سگ را بر خویش ترجیح دادی؟

گفت: منطقه ما سگ ندارد. این سگ از مسافت دوری آمده و گرسنه است؛ خوش نداشتم که او را رد کنم.

عبدالله گفت: پس امروز را چه می‌کنی؟

گفت: با گرسنگی سر می‌کنم.

عبدالله بن جعفر گفت: «آیا به سبب [کثرت] سخاوت ملامت شوم، در حالی که این برده از من باسخاوت‌تر است؟

عبدالله سپس باغ را با تمامی نخل‌ها و افزارآلات آن خریداری کرد و غلام را نیز خرید و او را آزاد نمود و باغ را با تمام نخل‌هایش به او بخشید»[۲].

عبدالله بن جعفر بزرگ‌مردی از بزرگ‌مردان اسلام و سروری از سروران بنی‌هاشم بود. معاویه درباره او می‌گوید: «او شایسته هر شرافتی است. به خدا سوگند هیچ‌کس به سوی شرافتی از او پیشی نگرفت، مگر اینکه عبدالله از او سبقت جست»[۳].

---

۱. سید الاهل، عبدالعزیز، **زینب ﷺ عقیلة بنی‌هاشم**، ص ۲۲.

۲. نقدی، جعفر، **زینب الکبری ﷺ**، ص ۸۸.

۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، **تهذیب التهذیب**، ج۵، ص ۱۷۱.

عبدالله را «بحرالجود» می‌نامیدند[۱]. نیز می‌گویند: «در اسلام کسی باسخاوت‌تر از او نیست»[۲].

هنگامی که نصیب، عبدالله بن جعفر را مدح گفت و عبدالله نیز پاداش فراوان به او داد، عبدالله را گفتند: این مرد سیه‌چرده را چنین پاداشی می‌دهی؟ عبدالله پاسخ داد: اگر سیاه است، شعر او سفید است. او به سبب آنچه گفت، استحقاق بیشتری دارد. آیا ما به او جز چیزی را داده‌ایم که تمام می‌شود و او مدحی را به ما داده است که روایت می‌شود و ثنایی را که باقی می‌ماند؟[۳]

هنگامی که عبدالله را برای کثرت نیکوکاری و احسانش سرزنش کردند، گفت: «خداوند مرا به چیزی عادت داده است و من نیز مردم را به چیزی. می‌ترسم اگر آن را از مردم قطع کنم، خداوند نیز آن را از من قطع کند»[۴].

عبدالله سپس چنین سرود:

لست أخشى قلة العدم ما اتقيت الله في كرمي

كلما أنفقت يخلفه لي رب واسع النعم[۵]

«از بینوایی نمی‌هراسم

تا آن هنگام که در سخاوت خویش از خداوند می‌ترسم

هرگاه انفاقی می‌کنم

خداوندی که نعمتش گسترده است، آن را جایگزین می‌کند».

بحرالعلوم اشاره کرده است که چون عبدالله بن جعفر با زینب ﷺ ازدواج کرد، خیرات

---

۱. ابن‌اثیر، علی بن محمد، **اسد الغابه**، ج۳، ص ۱۳۴.

۲. ابن عبدالبر اندلسی، یوسف بن عبدالله، **الاستیعاب**، ج۳، ص ۸۸۱.

۳. همان، ص ۸۸۲.

۴. همان‌جا.

۵. قرشی، باقر شریف، **السیدة زینب ﷺ بطلة التاریخ**، ص ۴۷.

و برکات بر او سرازیر شدند. او می‌گوید: «هنگامی که فرزند جعفر با زینب ازدواج کرد، برکت، سوی او به حرکت درآمد و روزی، ثروت و فرزند، میهمان او شد. او مزرعه‌هایی را مالک شد و زمین‌هایش از میوه و غلات آکنده گشت و مردمان مدینه و در راه‌ماندگان برای برآورده شدن حاجت‌های خود به در خانهٔ او می‌آمدند؛ خانه او و زینب، دخت زهرا»[۱].

عبدالله بن جعفر سراپا به عمویش امیرالمؤمنین علیه‌السلام وانگاه به امام حسن و امام حسین علیهماالسلام پیوسته بود و در نبردهای سه‌گانه جمل، صفین و نهروان آوازه‌ای داشته است.

ابن عبدربه اندلسی گفته است که عبدالله بن جعفر در دوران خلافت عمویش امام علی علیه‌السلام کاتب آن حضرت بوده است[۲].

آیت‌الله خویی در پیرامون شخصیت عبدالله بن جعفر می‌گوید: جلالت عبدالله بن جعفر طیار در مرتبه‌ای است که نیازی به ستایش او نیست. امام علی علیه‌السلام همان‌گونه که حسن، حسین علیهماالسلام و محمد بن حنفیه را از کشته شدن محافظت می‌کرد، عبدالله را نیز از کشته شدن محافظت می‌کرد و این بر جلالت عبدالله نزد علی علیه‌السلام دلالت دارد»[۳].

امّا درباره اینکه چرا عبدالله بن جعفر در رکاب امام حسین علیه‌السلام به کربلا نرفت، گفته‌اند که او بینایی خویش را از دست داده بود، و چون خبر شهادت حسین و شهادت دو پسرش، عون و محمد را به او دادند، در خانه‌اش نشسته بود و مردم بر او وارد می‌شدند و تسلیتش می‌گفتند، پس غلامش، ابوالسلاس، گفت: «این را از حسین دیدیم و به سبب او بر سرمان آمد!».

عبدالله او را با کفش زد و گفت: «ای پسرزن بوگندو! آیا دربارهٔ حسین چنین می‌گویی؟ به خدا سوگند اگر در کنار او بودم، رهایش نمی‌کردم تا اینکه به همراه او کشته شوم. به خدا

---

۱. بحرالعلوم، سیدمحمد، **فی رحاب السیدة زینب علیهاالسلام**.

۲. ابن عبدربه اندلسی، احمد بن محمد، **العقد الفرید**، ج ۴، ص ۱۶۴.

۳. خویی، سید ابوالقاسم، **معجم رجال الحدیث**، ج ۱۰، ص ۱۳۸.

سوگند من آن‌ها [پسرانش] را سخاوتمندانه در راه حسین داده‌ام و مصیبت آنان بر من گران نیست، چرا که در رکاب برادرم و پسرعمویم کشته شده‌اند و با او غمخواری کرده‌اند و همراهش شکیب ورزیده‌اند».

عبدالله سپس به حاضران روی کرد و گفت: الحمدلله! با اینکه مصیبت حسین بر من گران است، لیک اگر نتوانستم او را یاری رسانم، فرزندانم او را یاری رساندند»[۱].

این سخن برجای می‌ماند که بگوییم عبدالله بن جعفر در روزگار زندگی حضرت زینب علیها السلام با زنان دیگری ازدواج کرد؛ از جمله: خوصاء بنت حفصة بن ثقیف بن ربیعه از قبیلهٔ بنی‌بکر بن وائل که محمد، پسرش که در کربلا به شهادت رسید و برادرش عبیدالله که برخی منابع او را سومین شهید از فرزندان عبدالله بن جعفر در کربلا دانسته‌اند، از همین بانو هستند[۲].

آنچه آمد، برخی ویژگی‌های شخصیتی عبدالله بن جعفر، همسر و شریک زندگی بانو زینب علیها السلام بود.

عبدالله به سال ۸۰ یا ۸۴ یا ۸۵ هجری در روزگار خلافت عبدالملک بن مروان درگذشت و امام سجاد یا امام باقر علیهما السلام بر پیکر او نماز گزاردند. امیر مدینه در آن روز ابان بن عثمان بن عفان بود که در سوگ او گفت: به خدا سوگند! خیری بودی که در تو شری نبود و به خدا سوگند باشرافت، اهل صله رحم و نیکوکار بودی»[۳].

## فرزندان بانو زینب علیها السلام

هر کس در مبارزات و نقش انقلابی سترگ بانو زینب علیها السلام درنگ و اندیشه کند، بسا که فراموش نماید آن بانو را فرزندانی بوده است که مسئولیت مراقبت و تربیت آنان بر دوش او

---

۱. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الأمم و الملوک**، ج ۴، ص ۳۵۷.

۲. بحرالعلوم، سید محمد، **فی رحاب السیدة زینب علیها السلام**، ص ۳۶.

۳. نقدی، جعفر، **زینب الکبری علیها السلام**، ص ۹۰.

بوده است، تا بدین‌سان زینب علیها السلام برای زن مسلمان فعال و کوشا به الگویی کامل و تام و تمام بدل گردد؛ همان زن مسلمانی که تمام رنج‌ها و مسئولیت‌های دینی و اجتماعی و خانه و خانواده را بردوش می‌کشد. اینک آشنایی با میوه‌های دل و جگرگوشه‌های زینب. علیها السلام

## ۱ـ عون بن عبدالله بن جعفر

به همراه مادرش، دایی‌اش امام حسین علیه السلام را همراهی می‌کرد و در کربلا به شرف شهادت نائل آمد و مادرش زینب علیها السلام در کنار دیگر مصیبت‌ها، مصیبت او را نیز به جان خرید.

عون به میدان نبرد رفت و همانند پهلوانان نبرد کرد، در حالی که چنین رجز می‌خواند:

إن تنکرونـي فأنـا ابـن جعفـر　　شـهید صـدق فـي الجنـان ازهـر

یطیـر فیهـا بجنـاح أخضـر　　کفـی بهـذا شـرفاً فـي المحشـر

«اگر مرا نمی‌شناسید، من پسر جعفرم

«شهید راستینی که در بهشت می‌درخشد

و در آن با بال‌هایی سبز به پرواز درمی‌آید

و برای افتخار در محشر، همین بس».

جوان پهلوان توانست سه سوار و هجده پیاده‌نظام را از پای درآورَد. سپس عبدالله بن قطنه طائی نبهانی با شمشیر خویش او را زد و به قتل رساند.

در زیارت وارده از ناحیه مقدسه، یعنی از امام دوازدهم مهدی منتظر(عج)، از عون یاد شده است، آنجا که امام می‌فرماید:

«سلام بر عون بن عبدالله بن جعفر طیار در بهشت، همدوش ایمان، نبردکننده با همگنان، خیرخواه خداوند رحمان، تلاوت‌کننده مثانی [قرآن]! خداوند، قاتلش عبدالله

بن قطنه نبهانی را لعنت کند»[۱].

## ۲ـ محمد

شماری از پژوهشگران زندگانی بانوزینب علیها السلام، محمد را یاد کرده‌اند، از جمله: سبط ابن‌جوزی در **تذکرة الخواص**[۲] (ص ۱۱۰)، هاشمی در **عقیلة بنی‌هاشم** (ص ۳۶)، دکتربنت الشاطئ در **السیدة زینب** علیها السلام (ص ۵۰)، شیخ محمدجواد مغنیه در **مع بطلة کربلاء** (ص ۳۶) و امّ صادق در **زینب** علیها السلام **ولیدة النبوة و الامامه** (ص ۶۲) و دیگر پژوهشگران و نویسندگان.

لیک ظاهراً عبدالله بن جعفر، از همسر دیگری که همان خوصاء از قبیلهٔ بنی‌بکربن وائل است، پسری به نام محمد داشته است که در کربلا همراه امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده است و همین برخی پژوهشگران را به اشتباه انداخته است و آنان هم عون و هم محمد را پسران حضرت زینب علیها السلام شمرده‌اند، اما تحقیقات علمی ثابت کرده است که فقط عون، پسربانوزینب علیها السلام است و برادرش محمد ـ همان‌گونه که پژوهشگران درباره شهیدان کربلا گفته‌اند ـ پسر خوصاء است[۳].

## ۳ـ عباس

مورخان نام او را ذکر کرده‌اند، بدون اینکه به چیزی از زندگی و سیره او اشاره کنند.

## ۴ـ علی

معروف به زینبی، که نسلی پرشمار و فراوان داشته است. ذریهٔ علی زینبی، دنباله‌ای دراز دارد و نسل او باقی است و او آن‌گونه که در **عمدة الطالب** آمده است، یکی از

---

۱. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** علیها السلام، ص ۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۲۶.

۳. سماوی، محمد، **ابصار العین فی انصار الحسین** علیه السلام، ص ۴۰؛ قرشی، باقرشریف، **حیاة الامام الحسین** علیه السلام، ج ۳، ص۲۵۹.

ستون‌های سه‌گانه خاندان ابوطالب ﷺ است.

در **تاج العروس** در ماده «زینب» آمده است: «زینبیون بطنی از فرزندان علی زینبی پسر عبدالله جواد بن جعفر طیارند. علی زینبی به مادرش زینب، دخت سرورمان علی و مادرش فاطمه(رضی الله عنهما) نسبت یافته است. فرزندان این علی یکی از ستون‌های سه‌گانه خاندان ابوطالب ﷺ هستند»[۱].

هاشمی دربارهٔ او می‌گوید: اما علی بن عبدالله؛ او به زینبی معروف است، نسبتی به مادرش زینب دخت علی ﷺ. گفته‌اند[۲] سه پسرعمو در یک زمان زندگی می‌کردند و همه به ریشه‌ای نزدیک بازمی‌گشتند که جملگی «علی» نام داشتند و برای خلافت سزاوار بودند، آنان عبارت‌اند از: علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب (سجاد)، علی بن عبدالله بن عباس و علی بن عبدالله بن جعفر طیار، لیک امام مسلمانان در آن وقت، سجاد زین‌العابدین بود که دور و نزدیک او را بزرگ می‌داشتند و بزرگان مسلمانان به او توجه می‌کردند. علی بن عبدالله بن جعفر با لبابه دختر عبدالله بن عباس، دانشمند امّت، ازدواج کرد و نسل عبدالله بن جعفر از او بود و سادات زینبی که در عراق، ایران، مصر، حجاز، افغانستان و هندوستان فراوان هستند، از نسل اویند.

خدای تعالی بر نسل این بانوی پاک برکت داد و سلاله او را نیکویی بخشید[۳].

ابن عنبه می‌گوید: «علی زینبی، ابوالحسن کنیه داشت و سروری ارجمند بود»[۴].

حافظ جلال‌الدین سیوطی (۸۴۹-۹۱۱ق) رساله‌ای را دربارهٔ ذریه بانو زینب تألیف کرده و آن را **العجاجة الزرنبية فی السلالة الزینبیه** نام نهاده است[۵].

---

۱. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** ﷺ، ص ۱۲۷.

۲. این را ازورقانی از کتاب **المصابیح** ابوبکر وراق نقل کرده است.

۳. هاشمی، علی بن حسین، **عقیلة بنی‌هاشم**، ص ۴۰.

۴. علی، موسی محمد، **عقیلة الطهر و الکرم**، ص ۱۱۴.

۵. مجله **الموسم**، ش ۴، ص ۸۵۸.

## ۵ـ ام‌کلثوم

ام‌کلثوم، ظاهراً تنها دختر بانو زینب علیها السلام بوده است و ناگزیر باید میراث‌دار ویژگی‌های پسندیده مادر و آراسته به اخلاق والای پدرش باشد و از همین روست که مردان برای ازدواج با این بانو از یکدیگر پیشی می‌گرفتند؛ از جمله معاویة بن ابی‌سفیان که در روزگار حکومت خویش، او را برای پسرش یزید خواستگاری کرد و مروان بن حکم، حکمران خویش بر مدینه را مأمور ساخت، تا او را از پدرش برای یزید بن معاویه خواستگاری کند. عبدالله بن جعفر، پدر دختر، در پاسخ خواستگاری مروان گفت:

کار او در دست من نیست، بلکه سرور ما حسین که دایی ام‌کلثوم است، عهده‌دار کار اوست.

عبدالله، حسین علیه السلام را از ماجرا خبر داد، امام فرمود: «از خدای تعالی خیر طلب می‌کنم. بارخدایا! برای این دختر آنچه را که برای خاندان محمد می‌پسندی، روا دار».

هنگامی که مردم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدند، مروان آمد تا اینکه نزدیک حسین علیه السلام نشست و گفت:

امیرالمؤمنین معاویه مرا به این کار فرمان داده و گفته است به حکم پدر دختر ـ هر اندازه که باشد ـ برای او مهریه تعیین کنم، به اضافه صلحی که میان این دو طایفه برقرار می‌شود و به اضافه پرداخت قرض‌های پدر دختر. نیز بدان آنان که به سبب یزید بر شما غبطه می‌خورند، فزون‌تر از کسانی هستند که به سبب شما بر یزید غبطه می‌خورند. شگفتا! چگونه از یزید مهریه خواسته می‌شود، در حالی که او همسنگی ندارد و به روی اوست که از ابر، باران طلب می‌کنند! پس ای ابوعبدالله! مرا پاسخی نیکو بده.

حسین علیه السلام فرمود: ستایش خدایی را که ما را بهر خویش برگزید و برای دین خود پسندید و از میان مردم ما را انتخاب کرد.

حسین علیه السلام فرمود: ای مروان! گفتی و ما شنیدیم. امّا این سخنت که «مهریهٔ او به حکم پدرش، هر اندازه که می‌خواهد، باشد»؛ به جان خودم سوگند که اگر بخواهیم مهریه

بگیریم، از سنّت رسول خدا ﷺ درباره دختران، زنان و خاندانش، که همان دوازده اوقیه نقره، معادل ۴۸۰ درهم است، فراتر نمی‌رویم.

امّا این سخن تو: «به اضافه پرداخت قرض‌های پدر دختر»؛ چه هنگام بوده که زنان ما قرض‌های ما را پرداخت می‌کرده‌اند؟

امّا «صلح میان این دو طایفه»، ما قومی هستیم که به سبب خدا با شما دشمنی کردیم، پس به سبب دنیا با شما صلح نخواهیم کرد. به جان خودم سوگند که نسب در صلح میان ما ناتوان بود، پس چه رسد به سبب؟

امّا این سخن تو: «شگفتا! چگونه از یزید مهریه خواسته می‌شود»؛ از کسی که نیکوتر از یزید و پدر یزید و جدّ یزید بود، مهریه خواسته شد.

امّا این سخن تو: «یزید همسنگی ندارد»؛ پس هر که تا دیروز همسنگ او بود، امروز نیز همسنگ اوست، و امیربودن او چیزی به لیاقت او نیفزوده است.

امّا این سخن تو: «و به روی اوست که از ابر، باران طلب می‌کنند»؛ این روی، روی رسول خدا ﷺ بود.

امّا این سخن تو: «آنان که به سبب یزید بر شما غبطه می‌خورند، فزون‌تر از کسانی هستند که به سبب شما بر یزید غبطه می‌خورند»؛ آنان که به سبب یزید بر ما غبطه می‌خورند، جاهلان‌اند و آنان که به سبب ما بر یزید غبطه می‌خورند، عاقلان‌اند.

امام حسین ؑ سپس فرمود: «همگی گواه باشید که من ام‌کلثوم دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج پسرعمویش، قاسم بن محمد بن جعفر درآوردم و مهریه‌اش را ۴۸۰ درهم قرار دادم و دو مزرعه را در مدینه ـ یا اینکه فرمود: زمینم، عقیق را ـ به او بخشیدم. حاصل این مزرعه در سال، هشت هزار دینار است که ـ ان شاء الله تعالی ـ مایهٔ بی‌نیازی آنان خواهد شد».

چهرهٔ مروان دگرگون شد و گفت:

أردنـــا صـــهرکم لنجـــد وداً  قـد أخلقـه بـه حـدث الزمـان

فلمّـــا جئـــتكم فجبهتمـــوني و بحـــتم بالضـــمير مـــن الشـــنان

«خواهان وصلت با شما شدیم تا محبتی را بازیابیم
که حوادث روزگار، کهنه‌اش ساخته است.
پس چون نزد شما آمدم، تقاضایم را نپذیرفتید
و کینه و دشمنی نهانی خویش را آشکار نمودید».

ذکوان، غلام آزاد شده بنی‌هاشم در پاسخ او گفت:

أمـــاط الله عـــنهم كـــلّ رجـــس وطهـــرهم بـــذلك فـــي المثـــاني
فمـــا لهـــم ســـواهم مـــن نظيـــر ولا كفـــوهنـــاك ولا مـــداني
أتجعـــل كـــلّ جبـــار عنيـــد إلـــى الاخيـــار مـــن أهـــل الجنـــان[1]

«خداوند در قرآن، هرگونه پلیدی را
از آنان زدوده و پاکشان ساخته است.
به جز خود، همانندی ندارند
و کسی همطراز و هم‌پایهٔ آنان نیست
آیا هر ستمگر ستیزه‌جویی را در کنار
نیکان اهل بهشت قرار می‌دهی؟».

۱. نقدی، جعفر، زینب الکبری علیها السلام، ص ۱۲۹.

# در کنار پدر

طبیعی است که دختر در خانهٔ پدرش پرورش یابد و به او تعلق خاطر داشته باشد، به ویژه اگر مادرش را از دست داده باشد که در این صورت، پدر تنها منبع احساس و عاطفه و توجه برای دختر خواهد بود.

در ارتباط بانو زینب علیها السلام با پدرش علی بن ابی‌طالب علیه السلام، عامل دیگری را نیز باید افزود. این عامل در صفات و ویژگی‌های روحی و اخلاقی امام علی علیه السلام جلوه‌گر می‌شود و همان چیزی است که عشق و دوستی و بزرگداشت را در هر آن کس که با امام دیدار می‌کرد یا با او معاشرت می‌داشت و سخنش را می‌شنید، می‌آفرید؛ بلکه حتّی یکی از سوابق یا مناقب امام، سزاوار آن بود که جان‌ها و دل‌ها در برابر جایگاه و شکوه او سر تعظیم فرود آرند؛ همان‌گونه که ابوطفیل می‌گوید:

«یکی از صحابیان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: علی سوابقی داشت که حتی اگر یکی از آن‌ها میان مردم تقسیم شود، خیرش به همه آنان می‌رسد»[1].

هر کس علی علیه السلام را می‌شناخت و یا با او آشنا می‌شد و دوستی و عشق او بر دلش خیمه نمی‌زد، این نشانهٔ انحراف سرشت و خلل در ذات او بود.

آیا خردمند از خیر بیزاری می‌جوید؟ یا آن که عقلی سالم دارد، با نور دشمنی می‌ورزد؟

---

۱. ابن اثیر جزری، علی بن محمد، **اسد الغابه**، ج ۳، ص ۵۹۸.

از همین روست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام می‌فرماید: «تنها مؤمن است که تو را دوست می‌دارد و تنها منافق است که تو را دشمن می‌دارد»[۱].

ابوسعید خدری می‌گوید: «ما گروه انصار، منافقان را از روی دشمنی‌شان با علی ابن ابی‌طالب می‌شناختیم»[۲].

حتّی معاویة بن ابی‌سفیان که سرسخت‌ترین دشمن امام علی علیه السلام بود، نمی‌توانست ستایش خویش از شخصیت امام را کتمان دارد و در شهادت آن حضرت گفت: «با مرگ پسر ابوطالب، فقه و دانش رخت بربست!».

عتبه برادر معاویه او را گفت: چنین سخنانی را شامیان از تو نشنوند! معاویه گفت: «دست از سرم بردار»[۳].

هنگامی که ضرار بن ضمره، پس از شهادت امام علی علیه السلام، در حضور معاویه، شخصیت حضرت را وصف کرد، معاویه چندان گریست که اشکش بر روی ریشش روان شد و آن را با آستینش پاک کرد و دیگران نیز با بغض در گلو، گریستند و معاویه گفت:

«خدا ابوالحسن را رحمت کند! که به خدا سوگند، همین‌گونه بود. ای ضرار! اندوه تو بر او چگونه است؟

ضرار گفت: اندوه من بر او، اندوه زنی است که پسرش را در دامانش سر بریده‌اند و اشکش خشک نمی‌شود و اندوهش آرام نمی‌گیرد»[۴].

پس اگر شخصیت امام علی علیه السلام گذشته از یاران و پیروان او، حتّی دل‌های دشمنانش را به خویش جذب می‌کند، پس میزان تأثیر آن بر شخصیت دخترش که به پدر نزدیک و وابسته است، چه اندازه خواهد بود؟

---

۱. همان، ص ۶۰۲.

۲. همان، ص ۶۰۷.

۳. دخیل، علی محمدعلی، ائمتنا، ص ۹۱.

۴. همان، ص ۹۲.

در سطور پیش روی می‌کوشیم تا در عمق تاریخ فرو رویم و تصاویر و برداشت‌هایی از رابطه ایمانی ـ انسانی گرم بانو زینب علیها السلام با پدرش امام امیرالمؤمنین علیه السلام را ارائه دهیم تا دریابیم آن بانو، زیر سایهٔ پدر چگونه زندگی کرد.

## پاسداری از حرمت و متانت زینب علیها السلام

یحیی مازنی می‌گوید:

«مدت مدیدی در مدینه همسایهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام بودم و در نزدیکی خانه‌ای زندگی می‌کردم که دخترش زینب در آن بود. به خدا سوگند که هیچ‌گاه نه روی او را دیدم و نه صدایش را شنیدم. او هرگاه می‌خواست به زیارت جدّش رسول الله صلی الله علیه و آله رود، شبانه می‌رفت و حسن در سمت راست و حسین در سمت چپ او، و امیرالمؤمنین نیز جلوی آن بانو راه می‌رفتند و هنگامی که به قبر شریف نزدیک می‌شد، امیرالمؤمنین از او پیشی می‌گرفت و نور چراغدان‌ها را خاموش می‌کرد.

یک بار حسن دربارهٔ این کار از پدرش پرسید، امیرالمؤمنین فرمود: «می‌ترسم کسی به خواهرت زینب نگاه کند»[1].

## بانوی خانهٔ پدر

امام علی علیه السلام پس از رحلت حضرت زهرا علیها السلام چندین زن را به همسری گرفت، لیک هیچ‌یک از همسرانش نمی‌توانست جای زینب علیها السلام را بگیرد و جایگاه او در خانهٔ پدرش را از آنِ خود سازد. زینب علیها السلام امتداد مادرش زهرا علیها السلام بود و ویژگی‌ها و شایستگی‌های خود را داشت و میان او و پدر و برادرانش احترامی دوسویه برقرار بود، از این روی او بانوی خانهٔ پدر خویش به شمار می‌آمد.

حتّی پس از آنکه زینب علیها السلام با پسرعمویش، عبدالله بن جعفر ازدواج کرد، ارتباط خود را

---

۱. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** علیها السلام، ص ۲۲.

با خانه پدری‌اش نگسست و بایسته‌های زندگی زناشویی و خانوادگی، او را از نقش برجسته‌اش در خانهٔ علی علیه السلام بازنداشت.

سید بحرالعلوم می‌گوید: «به رغم آنکه زینب علیها السلام در خانه همسرش زندگی می‌کرد، لیک ازدواج، وی را از بردوش کشیدنِ مسئولیت‌های خانهٔ پدرش علی علیه السلام بازنداشت. او دخت زهرا علیها السلام و نوه خدیجه علیها السلام بود و مسئولیت‌پذیری از خصلت‌های زنان این خاندان است. زینب علیها السلام گل سرسبد بنی‌هاشم، بانوی خاندان علوی و رهبر قوم خویش بود و به رغم ازدواج و رفتن به خانهٔ شوهر از پذیرش مسئولیت شانه خالی نکرد، تا بدین‌سان کارهای خانهٔ پدرش را بگرداند، به کارهای برادرانش اهتمام ورزد و اولین و آخرین مسئول آنان گردد»[1].

عایشه بنت الشاطئ می‌گوید:

«ازدواج، میان زینب و پدر و برادرانش جدایی نینداخت. امام علی علیه السلام چندان به دختر و برادرزاده‌اش تعلق خاطر داشت که او را در کنار خویش نگاه داشت و حتّی پس از فرمانروایی امام و انتقال به کوفه نیز آن دو به کوفه رفتند و در مقر خلافت، زیر سایه توجه و گرامی‌داشتِ امام زندگی کردند و عبدالله در نبردهای علی در کنار او ایستاد و در صفین، امیری از امیران سپاه او بود.

مردم که از جایگاه عبدالله در خاندان نبوت خبر داشتند، او را میان خود و امیرالمؤمنین و حسن و حسین واسطه می‌کردند، پس طلب و امید او هیچ‌گاه رد و نومید نمی‌شد.

در **الاصابه** به نقل از محمد بن سیرین آمده است: «دهقانی از اهالی سواد با عبدالله بن جعفر سخن گفت که دربارهٔ حاجتی با علی سخن گوید. عبدالله سخن گفت و علی نیز حاجت او را روا کرد. دهقان چهل‌هزار درهم برای عبدالله فرستاد، لیک او درهم‌ها را رد کرد

---

۱. بحرالعلوم، سید محمد، **فی رحاب السیدة زینب علیها السلام**، ص ۳۷.

و گفت: ما کار نیک خویش را نمی‌فروشیم»[۱].

## با کاروان پدر، سوی کوفه

پس از به قتل رسیدن عثمان بن عفان ـ خلیفه سوم ـ، مسلمانان در ذوالحجه سال ۳۵ هجری، امام علی ﷺ را به فرمانروایی و خلافت برگزیدند و با رغبت و اختیار و به گونه‌ای که در تاریخ مسلمانان نظیر نداشت، با او بیعت کردند.

پس از این بیعت، امام تصمیم گرفت تا برای رویارویی با دگرگونی‌های سیاسی به کوفه منتقل شود، زیرا بیعت‌کنندگان ـ از جمله طلحه و زبیر ـ بیعت او را شکستند و به همراه عایشه، همسر رسول خدا ﷺ، بصره را به کانون نافرمانی خویش بدل ساخته بودند، همان‌گونه که معاویه نیز شامیان را بر ضد خلافت امام تحریک می‌کرد.

امام می‌دانست که در کوفه ـ تختگاه جدید خلافتش ـ اوضاع خطرناکی در انتظار اوست، لیک تصمیم گرفت که زینب ﷺ را همراه خود به کوفه بَرَد. امام می‌خواست که دخترش در شرایط حساس و سخت در کنارش باشد و برای زینب ﷺ نیز جدایی و دوری از پدر، دشوار بود.

بانو زینب ﷺ این‌گونه زادگاه و شهر کودکی و منزلگاه جدّ و مادرش، مدینه منوره را ترک گفت و همراه پدر و همسرش عبدالله بن جعفر به کوفه رفت.

نقدی، شرایط سفر زینب ﷺ در کاروان پدرش به سوی کوفه را این‌سان به وصف می‌کشد:

«زینب در غایت عزت و نهایت بزرگی و احترام به این سفر رفت. او در کاروانی بزرگ و باشکوه، از کاروان‌های والایی و مجد، که ابهت خلافت و هیبت نبوت، آن را دربر گرفته بود، جای داشت. پدرش امیرالمؤمنین کرار و برادرانش حسن و حسین، سروران جوانان بهشتی در این کاروان بودند و برادرش محمد بن حنفیه نیز پرچم بزرگ را در دست گرفته

---

۱. بنت الشاطئ، عایشه عبدالرحمن، **السیدة زینب** ﷺ، ص ۵۰.

بود و قمر بنی‌هاشم، عباس بن علی، همسر سخاوتمندش عبدالله بن جعفر و عموزاده‌هایش، عبدالله بن عباس، عبیدالله بن عباس و دیگر برادران آن‌ها و باقی فرزندان جعفر و عقیل بن ابی‌طالب و دیگر جوانمردان بنی‌هاشم و پیروانشان از رؤسای قبایل و بزرگان عرب، در حالی که غرق در سلاح و جنگ‌افزار بودند و پرچم‌هایشان به اهتزاز درآمده بود، زینب علیها السلام را در این سفر همراهی می‌کردند و در شادی و سرور راه می‌سپردند»[1].

## آموزش علمی

سرای علی علیه السلام در کوفه، تنها مرکز خلافت و حکومت نبود و وجود شریف آن حضرت نیز تنها در شخصیت و نقش او به عنوان حاکم و فرمانده منحصر نمی‌شد، بلکه سرای او، کانون اشراق معرفت و اندیشه به‌شمار می‌آمد و نقش امام در هدایت معنوی و فکری، کمتر از نقش او در رهبری سیاسی و اجتماعی نبود.

برای اینکه معرفت و شناخت در تمامی محافل جامعه منتشر شود و هیچ‌کس از حق خویش در زمینه فرهنگ و آگاهی محروم نگردد، امام علی علیه السلام به دخترش زینب علیها السلام فرمود تا آموزش زنان را برعهده گیرد و معرفت و آگاهی را در میان آنان بپراکند.

زینب علیها السلام برای زنان تفسیر قرآن می‌گفت و احادیث، اخبار و رهنمودهای جدّش محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله، مادرش زهرا علیها السلام و پدرش علی مرتضی علیه السلام را برای آنان روایت می‌کرد.

روایت شده است که در روزگار اقامت پدرش در کوفه، در خانهٔ خویش مجلسی داشت و برای زنان قرآن را تفسیر می‌کرد و روزی پدرش بر او وارد شد، در حالی که او آیات آغازین سوره کهف و سورهٔ مریم: «کهیعص» را تفسیر می‌کرد[2].

---

۱. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** علیها السلام، ص ۹۲.

۲. همان، ص ۳۶.

## امتیازات خلافت و حکومت

رسیدن به تخت خلافت و حکومت، یعنی دستیابی به امتیازات و منافع مادی، سیاسی و اجتماعی. قدرت در دست حاکم تمرکز می‌یابد و ثروت و امکانات تحت تصرف او خواهد بود و بنابراین در بالاترین درجات آسایش و رفاه زندگی خواهد کرد و خانواده، نزدیکان و یارانش نیز از انواع نعمت‌ها و امتیازات، از املاک گرفته تا هدیه‌ها و بخشش‌ها، برخوردار خواهند بود.

تاریخ برای ما روایت می‌کند که چه‌سان حاکمان اموی و عباسی و غیرآنان، در روزگاران گذشته، ثروت‌های امّت اسلامی را به بازی گرفتند و برای خویش کاخ‌ها برافراشتند و زمین‌خواری کردند و ثروت اندوختند و دارایی‌های فاخر را فرا چنگ آوردند.

جوانان بنی‌مروان در روزگار فرمانروایی خویش، چنان دامن‌کشان و از سرِ تکبر در لباس‌های رنگارنگ راه می‌رفتند که گویی دینارهای رومی‌اند. مروان بن ابان بن عثمان هفت پیراهن به تن می‌کرد که به‌سان پله، هر کدام کوتاه‌تر از دیگری بود و بالای همه آن‌ها ردایی عدنی به ارزش دو هزار درهم می‌پوشید. امّا زنانشان، آنان جامه‌های دیبا و حریر بر تن می‌کشیدند[۱].

هنگامی که مصعب بن زبیر، عایشه بنت طلحه را به همسری گرفت، یک میلیون درهم برای او مهریه بُرید و به او هشت دانه مروارید داد که بهای آن ۲۰ هزار دینار بود. عایشه هنگامی که به حج می‌رفت، ۶۰ استر، باروبنه و کجاوه‌های او را می‌کشیدند[۲].

معاویة بن ابی‌سفیان می‌گفت: «زمین از آنِ خداست و من خلیفهٔ خدایم. پس هر چه از اموال خدا برمی‌دارم، برای من است و هر چه برجای می‌نهم، برداشتن آن نیز برای من رواست»[۳].

---

۱. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الباقر**ﷺ، ج ۲، ص ۱۵۱.

۲. همان، ص ۱۵۲.

۳. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام موسی بن جعفر**ﷺ، ج ۱، ص ۳۰۱.

معاویه به زیاد بن ابیه، حکمران خویش بر عراق، نوشت که زر و سیم را برای او نگاه دارد. زیاد نیز به کارگزاران خویش فرمان داد تا چنان کنند و آنان را گفت که زر و سیمی را میان مسلمانان تقسیم نکنند»[۱].

وضعیت فرمانروایان عباسی نیز همین گونه بود. در گزارش‌های تاریخی آمده است که هارون الرشید، هر روز برای سفره‌های غذای خویش ده هزار درهم هزینه می‌کرد و گاه آشپزها برای او سی نوع غذا می‌پختند[۲].

هارون الرشید چنان شیفتهٔ جواهر و سنگ‌های قیمتی بود که انگشتری را به ارزش صدهزار دینار خریداری کرد. او عصایی از جنس زمرد به طولی فراتر از یک ذراع داشت که بر سر آن تمثال پرنده‌ای از جنس یاقوت سرخ قرار داشت. این عصا چنان نفیس بود که قیمت نمی‌خورد و تنها پرندهٔ آن صدهزار دینار قیمت گذاشته شده بود[۳].

تاریخ برای ما از اسراف و ریخت‌وپاش زبیده، همسر هارون نیز سخن گفته است؛ همو که غلامی را که نیکو عود می‌نواخت، به سیصدهزار درهم خریداری کرد و در قصر خویش، کفش‌هایی مزین به گوهر می‌پوشید و تسبیحی از یاقوت‌های گرد، همانند فندق داشت که آن را به پنجاه هزار دینار خریده بود. برای زبیده، فرشی ابریشمین بافته بودند که نقش هر حیوانی بر روی آن بود و تصویر طلایی تمام پرندگان با چشمانی از یاقوت و جواهر بر روی آن نقش بسته بود. گفته‌اند زبیده برای این فرش، یک میلیون دینار هزینه کرد. نیز او اسباب و لوازمی از طلا داشت که با گوهر تزیین شده بود، و پیراهنی زردوزی شده که بهای آن فراتر از ۵۰ هزار دینار بود[۴].

جلوه‌های اسراف و زندگی مرفه تنها به خلفا و حکمرانان و خانواده‌های آنان محدود

---

۱. همان‌جا.

۲. همان، ج۲، ص ۳۹.

۳. همان، ص ۴۶.

۴. همان، ص ۴۸.

نمی‌شد، بلکه وزیران و یاران آنان را نیز دربر می‌گرفت. مادر جعفر برمکی، وزیر عباسیان، صد خدمتکار زن داشت که لباس و زیورآلات هریک از آن‌ها با دیگری تفاوت داشت[۱].

خلفا و زنان و خانواده‌های آنان این‌گونه می‌زیستند، لیک علی بن ابی‌طالب ﷺ در روزگار خلافت، با زنان و خانواده خویش چگونه می‌زیست؟ و دخترش زینب ﷺ به عنوان بزرگ‌ترین دختر خلیفه و محبوب قلب او و بانوی خانه‌اش، از کدام امتیاز خلافت و حکومت بهره‌مند شد؟

اینک آنچه را که تاریخ دربارهٔ زندگی علی ﷺ در روزگار حکومتش برای ما گفته است، از نظر می‌گذرانیم تا ببینیم شرایط و اوضاع مادی بانو زینب ﷺ در روزگار حکومت پدرش چگونه بوده است.

علی ﷺ بیت‌المال را جمعه هر هفته تقسیم می‌نمود و سپس بیت‌المال را آب و جارو می‌کرد و در آن دو رکعت نماز می‌گزارد و می‌گفت: «در روز قیامت برای من شهادت بده که دارایی‌هایی را که در تو بود از مسلمانان بازنداشتم»[۲].

از شعبی روایت شده است که گفت: «در نوجوانی به رحبه وارد شدم و امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ را دیدم که بر سر دو همیان طلا و نقره ایستاده است و آن‌ها را تقسیم کرد تا اینکه چیزی باقی نماند. او بازگشت و چیزی از طلا و نقره را به خانه‌اش نبرد. من نزد پدرم بازگشتم و او را گفتم: امروز بهترین مردم یا نادان‌ترین آنان را دیدم!

پدرم گفت: پسر جان! او کیست؟

گفتم: امیرالمؤمنین علی را دیدم. سپس برای پدر تعریف کردم که از او چه دیدم، او گریست و گفت:

«پسرم! بلکه بهترین مردم را دیده‌ای»[۳].

---

۱. همان، ص ۵۰.

۲. ثقفی، ابواسحاق، **الغارات**، ج ۱، ص ۴۹.

۳. همان، ص ۵۴.

از ابورجاء یزید بن محجن روایت شده است: «علی علیه السلام شمشیرش را به بازار برد و فرمود: چه کسی این شمشیرم را می‌خرد؟

سوگند به آن که جانم در دست اوست اگر پول یک شلوار را داشتم آن را نمی‌فروختم!

ابورجاء گوید که عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! من به تو شلواری می‌فروشم و پولش را هنگامی که حقوق گرفتی از تو می‌ستانم.

پس شلواری به او فروختم تا اینکه حقوق بگیرد و پولش را بدهد و هنگامی که حقوق گرفت، حق مرا داد»[1].

از سوید بن غفله روایت است که گفت: «بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم و دیدم که در برابر او کاسه‌ای شیر ترش است که از شدت ترشی بوی آن به مشامم می‌رسید، و حضرت در دست، گرده نانی دارد که پوست جو بر روی آن دیده می‌شد و او نان‌ها را می‌شکست و گاه نیز برای شکستن نان از زانوی خویش کمک می‌گرفت و فضه، کنیزش نیز بالای سر او ایستاده است. به فضه گفتم:

ای فضه! آیا دربارهٔ این پیرمرد از خدا نمی‌ترسید؟ کاش آرد نان او را غربال کنید!

گفت: ما خوش نداریم که او پاداش بَرَد و ما گناه کنیم. او از ما پیمان گرفته تا آن هنگام که با او هستیم، آردی را برایش غربال نکنیم.

علی علیه السلام فرمود: چه می‌گوید؟

فضه عرض کرد: از او بپرس.

عرض کردم: به او گفتم که ای کاش آرد شما را غربال کنند!

امام گریست و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی ـ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله ـ که سه روز پی‌درپی از نان گندم سیر نشد تا اینکه از دنیا رفت»[2].

از امام جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «برای علی علیه السلام حلوایی آوردند،

---

۱. همان، ص ۶۳.

۲. همان، ص ۸۷.

لیک از خوردن آن سر باززد.

عرض کردند: آن را حرام می‌کنی؟

فرمود: نه، لیک می‌ترسم نفسم مشتاق آن شود. سپس این آیه را خواند: ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا﴾[۱و۲].

بانو زینب علیها السلام زندگی پدر خویش در روزگار خلافت را این‌گونه دید و طبیعتاً سیاست پدرش بر زندگی او انعکاس می‌یافت.

روایت شده است که عبدالله بن جعفر، همسر بانو زینب علیها السلام از روی سخاوتمندی و بخشندگی، اموال خویش را انفاق می‌کرد و از همین روی تنگدستی دامنش را گرفت، پس نزد عمویش امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و از آن حضرت خواست که از بیت‌المال به او کمک کند. عبدالله، محبوب دل عمویش بود و همسر دختر عزیز و دلبندش زینب علیها السلام نیز به شمار می‌آمد، لیک علی علیه السلام چه پاسخی به درخواست او داد؟

اینک متن روایت را می‌خوانیم:

«عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب به علی علیه السلام عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! کاش فرمان دهی تا به من کمکی شود، زیرا به خدا سوگند چاره‌ای ندارم جز اینکه بخشی از علوفه‌ام - و در روایتی: چارپایم را - بفروشم!

علی علیه السلام او را فرمود: نه به خدا چیزی برای تو ندارم، مگر اینکه عمویت را فرمان دهی که دزدی کند و به تو دهد!».[۳]

بنابراین، علی علیه السلام برای برادرزاده عزیز و شوهر دختر دلبندش چیزی فزون‌تر از سهم مقرر شده‌اش همانند همه مسلمانان، نداشت و هرگونه پرداخت اضافی را نوعی دزدی از بیت‌المال می‌دانست!

---

۱. احقاف / ۲۰؛ «نعمت‌های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان صرف کردید».

۲. ثقفی، ابواسحاق، **الغارات**، ج ۱، ص ۹۰.

۳. همان، ص ۶۶.

امام محمدباقر علیه السلام می‌فرماید: «علی علیه السلام پنج سال خلافت کرد و هیچ آجر یا خشتی بر آجر یا خشت دیگری نگذاشت و تیولی نداد و سیم و زری را به ارث ننهاد»[۱].

تاریخ، ماجرای دیگری را برای ما بازگو می‌کند که از وضعیت دختران امام علی علیه السلام و خانواده او در روزگار خلافتش حکایت دارد که چگونه آنان از هیچ امتیازی از امتیازات مالی خلافت و قدرت استفاده نکردند:

از علی بن ابی‌رافع روایت است که گفت: «مسئول بیت‌المال و کاتب علی علیه السلام بودم. در بیت‌المال گردنبند مرواریدی بود. دختر علی بن ابی‌طالب علیه السلام برای من پیامی فرستاد و گفت: مرا خبر رسیده است که در بیت‌المال امیرالمؤمنین گردنبند مرواریدی هست که در دست توست و من دوست دارم آن را به عاریه به من دهی تا در ایام عید قربان خویش را با آن بیارایم».

من نیز برای او پیام فرستادم و گفتم: ای دختر امیرالمؤمنین! عاریه است و باید تضمین کنی که آن را بازمی‌گردانی!

گفت: عاریه است و تضمین می‌کنم که آن را پس از سه روز بازگردانم.

من نیز گردنبند را به او دادم... . امیرالمؤمنین گردنبند را دید و آن را شناخت، پس دخترش را فرمود: این گردنبند را از کجا آورده‌ای؟

عرض کرد: از پسر ابورافع، خزانه‌دار بیت‌المال گرفته‌ام تا در عید برگردن اندازم و سپس آن را بازگردانم.

امیرالمؤمنین در پی من فرستاد و چون خدمت رسیدم مرا فرمود: «ای پسر ابورافع! به مسلمانان خیانت می‌کنی؟

عرض کردم: پناه بر خدا از اینکه به مسلمانان خیانت کنم!

فرمود: چگونه بدون اجازه و رضایت من، گردنبندی را از بیت‌المال مسلمانان به دختر امیرالمؤمنین عاریه می‌دهی؟

---

۱. قزوینی، محمدکاظم، **علی علیه السلام من المهد الی اللحد**، ص ۱۴۰.

عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! او دختر توست و از من خواست که گردنبند را به او عاریه دهم تا خویش را با آن بیاراید، من نیز آن را به عنوان عاریه‌ای با ضمانتِ بازگشت به او دادم و آن را از اموال خویش ضمانت کردم و بر من است که آن را سالم به جای خودش بازگردانم.

فرمود: همین امروز آن را بازگردان و زنهار که دیگر بار چنین کاری را انجام دهی که عقوبت من دامنگیرت می‌گردد. نیز اگر دخترم این گردنبند را عاریتی و با ضمانتِ برگشت نگرفته بود، سزاوار آن بود که نخستین زن هاشمی باشد که دستش را به سبب سرقت قطع کنم.

راوی گوید: سخن حضرت به گوش دخترش رسید، او عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! من دختر و پارهٔ تن تو هستم، پس چه کسی از من به پوشیدن آن سزاوارتر است؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را فرمود: ای دختر علی بن ابی‌طالب! خویش را بالاتر از حق مدان! آیا تمامی زنان مهاجران در این عید با چنین گردنبندی خویش را می‌آرایند؟

ابن ابی‌رافع گوید: گردنبند را از آن دختر گرفتم و سر جایش نهادم»[1].

آن دختر که بود؟ آیا زینب علیهاالسلام بود یا یکی دیگر از خواهرانش؟

شاید این دختر زینب علیهاالسلام نبوده است؛ زیرا پرهیزکاری او و آگاهی‌اش از سیاست پدر، او را از چنین کاری بازمی‌داشت.

نکته مهم آن است که بدانیم زینب علیهاالسلام حتّی به اندازه رفع نیازهای خانه‌اش یا در حدود به عاریت گرفتن چیزی از بیت‌المال با ضمانت برگشتِ آن هم از امتیازات خلافت و حکومت برخوردار نگردید.

## پرواز علی علیه‌السلام سوی شهادت از خانهٔ زینب علیهاالسلام

بانو زینب علیهاالسلام نزدیک به دوسوم از عمر پدرش را با آن حضرت، همراه بود. هنگامی که آن

---

۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **بحار الانوار**، ج ۴۰، ص ۳۳۸.

بانو در سال پنجم هجری به دنیا آمد، پدرش ۲۸ ساله بود. زینب علیها السلام با پدرش زندگی کرد، در حالی که آن حضرت در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله از نبردی به نبردی دیگر می‌شتافت. سپس هر دو، مصیبت فقدان رسول خدا صلی الله علیه و آله و رخدادهای پس از آن ـ از جمله مصادره حق خلافت آن حضرت و پس از آن، عزلت و خانه‌نشینی امام به ویژه پس از وفات شریک زندگی‌اش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ـ را از سر گذراندند. زینب علیها السلام سپس پدرش را آن هنگام که خلافت و حکومت را در دست گرفت، همراهی کرد و در کوفه در کنار او بود و آنگاه شرایط دشوار و سخت نافرمانی ناکثین، قاسطین و مارقین، در دورهٔ پنج ساله خلافت پدرش را از سر گذراند؛ همان شرایطی که سبب شد، امام علی علیه السلام به کام سه جنگ دردناک فرو رود:

## ۱ـ جنگ جمل

در این جنگ، عایشه دختر ابوبکر و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله با طلحة بن عبدالله تیمی و زبیر بن عوام، پسرعمه رسول خدا صلی الله علیه و آله، که هر دو با علی علیه السلام بیعت کرده بودند، هم‌پیمان شد تا در برابر قدرت و حکومت امام علی علیه السلام سرِ نافرمانی و تمرّد برآورند. عایشه با طلحه و زبیر به بصره رفت و مردم آن دیار را با شعار خونخواهی عثمان، بر ضد امام علی علیه السلام تحریک کرد و آنان را به نبرد با او فرا خواند. سی هزار جنگجو گرد عایشه را گرفتند. امام کوشید تا با آنان مذاکره کند تا بلکه به راه حق و قانون بازگردند، لیک آنان بر نبرد و رویارویی اصرار کردند و امام نیز ناگزیر با بیست هزار رزمنده سوی آنان شتافت و جنگی سخت میان دو سپاه درگرفت که نزدیک به هجده هزار کشته (سیزده هزار از سپاه جمل و پنج هزار از سپاه علی علیه السلام) برجای نهاد و طلحه و زبیر در همین جنگ از پای در آمدند و شتری را که عایشه بر آن سوار بود، پی کردند و از همین روی، این جنگ، نام «جمل» (شتر) را به خود گرفت.

آتش جنگ جمل روز پنجشنبه دهم جمادی‌الثانیه سال ۳۶ق شعله‌ور شد.

## ۲ـ جنگ صفّین

معاویه از روزگار خلافت عمر بن خطاب، حکمران شام بود. او که در دوره خلافت

پسرعمویش عثمان، نفوذ و صلاحیت‌های خویش را افزایش داده بود، به نیکی می‌دانست امام علی ﷺ او را بر منصب حکمرانی شام ابقا نخواهد کرد و او را مجال نخواهد داد تا همانند روزگار گذشته، خودسرانه عمل کند. افزون بر این، معاویه کینه و دشمنی امام علی ﷺ را در دل داشت و از همین روی، راه تمرّد و نافرمانی را در پیش گرفت. اقدام عایشه و طلحه و زبیر او را در این راه دلیرتر ساخت و کاری کرد که او نیز سپاهی از مردمان شام و سرزمین‌های پیرامون آن بسیج کند که شمار آن به ۸۵ هزار جنگجو می‌رسید.

معاویه با سپاه خویش سوی منطقه‌ای به نام صفین در نزدیکی رقه حرکت کرد و امام نیز با سپاهی بالغ بر نود هزار رزمنده به رویارویی او شتافت. اندرزها و رهنمودها و گفتگوهای امام سودی دربر نداشت، پس در روز اول ذوالحجه سال ۳۶ق، یعنی نزدیک به پنج ماه پس از پایان جنگ جمل، نبرد صفین درگرفت و در ۱۳ صفر سال ۳۷ق پس از قضیهٔ مشهور تحکیم و پس از کشته شدن هفتاد هزار تن از مسلمانان (۵۴ هزار از سپاه معاویه و ۲۵ هزار از سپاه امام علی ﷺ) که در میانشان محبوب‌ترین و نیکوترین یاران امام، از جمله عمار بن یاسر و هاشم مرقال نیز دیده می‌شدند، به پایان رسید.

## ۳ـ جنگ نهروان

پس از آنکه شامیان قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کردند، امام علی ﷺ به ناچار و بنا به درخواست اکثریت یارانش، تحکیم را پذیرفت، لیک گروهی از یاران حضرت، سپس نظر خود را تغییر دادند و پذیرش تحکیم را خطا دانستند، همان‌گونه که امام در آغاز کار، نظری چنین داشت. آنان از امام خواستند که به عقب بازگردد و نتیجهٔ تحکیم را نقض و اعتراف کند که موضعی خطا گرفته است! اینان از سپاه امام جدا شدند و تجمعی بر ضد او برپا نمودند و به فتنه‌انگیزی و ترور دست زدند. امام علی ﷺ فرستادگان و میانجیگرانی را برای گفتگو سوی آنان فرستاد تا مگر از گمراهی خویش بازگردند. نیز چندین بار در خطبه‌ها و سخنان خود به اشکالات و شبهه‌هایشان پاسخ داد، لیک چون بر انحراف و گمراهی خود پافشاری کردند و به قتل و ترور ادامه دادند، حضرت با سپاهیان خویش،

سوی آنان که در منطقه نهروان ـ مابین بغداد و حلوان ـ بودند، روی نمود. سپاه خوارج، چهار هزار نفر بود، لیک پس از سخنرانی‌ها و تلاش‌های امام برای هدایت آنان، ۱۲۰۰ نفرشان به راه حق و هدایت بازگشتند و باقی آنان جنگ را آغازیدند و سپاه امام را به تیر بستند. امام نیز با سپاهیانش بر آنان حمله برد و نابودشان کرد و از آن جمع پرشمار، کمتر از ده نفر جان سالم به‌در بردند.

این جنگ که به جنگ خوارج نهروان معروف است، فقط چند ماه پس از جنگ صفین در همان سال ۳۷ ق درگرفت.

این جنگ‌های سه‌گانه، سخت جان و دل امام علی علیه السلام را به درد آورد. امام برنامهٔ نجات و رهایی را در دستور کار داشت و برای پیاده ساختن عدالت، برابری و آزادی، برنامه می‌ریخت و بر آن بود تا راه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در ساخت بهترین امّت را ادامه دهد، لیک فرصت‌طلبان و مصلحت‌گرایان و کینه‌توزان و نادانان برنامه آرمانی امام را با مشکل روبه‌رو کردند و در راه آن، موانع سختی را گماردند و کاری کردند که فرصت تاریخی و طلایی امّت و بشریت از دست برود.

علی علیه السلام بر واقعیت اسفناک امّت حسرت می‌خورد و از فقدان یاران نیکویش در جنگ‌های سه‌گانه تحمیلی و خستگی، تردید و طفره رفتن سپاهیانش از نبرد، و از شبیخون‌های جنگ‌افروز و تخریبی معاویه بر قلمرو حکومتی خود، دلی دردمند داشت.

بانو زینب علیها السلام از دردها و رنج‌های پدر دور نبود و سخنرانی‌های امام بر منبر مسجد کوفه را می‌شنید یا از آن خبر می‌یافت که چگونه پدرش کوفیان را سرزنش می‌کند و همّت و حمیّت آنان را برمی‌انگیزد و می‌فرماید:

«ای مردنمایانِ نامرد! با عقل کودکان و زنانِ به حجله آرمیده. کاش نه شما را دیده بودم و نه می‌شناختم! این آشنایی برای من، به خدا سوگند، جز پشیمانی و اندوه هیچ ثمره‌ای نداشت. مرگتان باد! که دلم را مالامال خون گردانیدید و سینه‌ام را از خشم آکنده ساختید و جام زندگی‌ام را از شرنگ غم لبریز ساختید و با نافرمانی‌های خویش، نظرم را

تبلغ ساختید...»[۱].

هنگامی که خبر شبیخون و تبهکاری‌های معاویه در منطقه انبار به گوش امام می‌رسد، دلش از اندوه و درد لبریز می‌شود که مردم از خشونت سپاهیان معاویه چه‌ها می‌کشند! امام آرزوی مرگ می‌کند و تحمل این همه درد و مصیبت برای او سخت و دشوار می‌گردد. بانو زینب ﷺ از پدرش می‌شنود که با دنیایی از درد و رنج می‌فرماید:

«مرا خبر رسیده که مردی از آنان ـ از سپاهیان معاویه ـ برزنی مسلمان و زنی دیگر که در پناه اسلام است، درآمده، گردنبند، دستبند، گوشواره و خلخال از گردن و دستان و پای آنان به‌در می‌کرده است! در حالی که آن ستمدیدگان در برابر او، جز زاری و رحمت خواستن، سلاحی نداشته‌اند. اگر پس از این ماجرا، مرد مسلمانی از غم چنین حادثه‌ای بمیرد چه جای ملامت است که از نگاه من شایسته آن است. شگفتا! شگفتا که به خدا سوگند، دل مرا می‌میراند و اندوه به‌بار می‌آورد»[۲].

زینب ﷺ خبر داشت که پدرش در صفین، بر سر جنازهٔ یارانِ گزیده‌ای چون عمار بن یاسر و هاشم مرقال، ایستاده است و با دلتنگی از زندگی و آرزوی مرگ چنین سروده است:

ألا أيّها الموت الذي ليست تاركي ... أرحني فقد أفنيت كلّ خليل

أراك بصيراً بالذين أحبّهم ... كأنّك تنحو نحوهم بدليل

«الا ای مرگی که مرا ترک نمی‌گویی!

راحتم کن که تمامی دوستانم را به فنا دادی

تو کسانی را که من دوست می‌دارم، می‌شناسی

گویا راهنمایی داری که با او به سوی آنان می‌روی».

رنج امام فزونی گرفته بود و دردها او را در میان گرفته بودند. او می‌خواست هرچه زودتر از این دنیا و مردمان آن رخت بربندد و به دیدار خدای تعالی بشتابد! لیک از بهترین و

---

۱. شریف رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲. همان جا.

سریع‌ترین راه که همان شهادت بود. امام دوست نمی‌داشت با مرگی سرد و بی‌رنگ، زندگی را بدرود گوید و شیفتهٔ آن بود که با ردای شهادت و آغشته به خون، روی سوی خدا نهد. مگر او نبود که می‌فرمود: «گرامی‌ترین مرگ، کشته شدن است!».

و: «سوگند به آن که جان پسر ابوطالب در دست اوست که هزار ضربت شمشیر برای من آسان‌تر است از مرگ بر بستر در غیر طاعت خداوند»[۱].

به درگاه خداوند دعا می‌کرد که: «بارخدایا! ... شهادت را روزی ما کن»[۲].

علی علیه السلام از روزگار جوانی، عشق و شور عمیقی به شهادت داشت و در میان‌سالی و در گیرودار رنج‌ها و دردها نیز آن را برای خود، دور از انتظار و غافلگیرکننده نمی‌دانست. امام در یکی از خاطرات خویش از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر همین حقیقت تأکید می‌کند و می‌فرماید:

«به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: ای رسول خدا! مگر روز احد که برخی مسلمانان به شهادت رسیدند و شهادت نصیب من نشد و این بر من دشوار بود، مرا نفرمودی که: مژده باد تو را که شهادت از پی توست؟[۳]

به من فرمود: آری چنین است، و آنگاه صبر تو چگونه خواهد بود؟

عرض کردم: ای رسول خدا! چنین موردی جای صبر نیست، بلکه از موارد مژده و سپاس است»[۴].

لحظهٔ دیدار فرا رسید و وقت کوچیدن نزدیک شد و گاه به شهادت نائل آمدن که امام سال‌ها انتظار آن را می‌کشید، گشت و حضرت در بامداد شب نوزدهم ماه رمضان سال ۴۰ ق ضربت خورد.

تقدیر چنین بود که علی علیه السلام در آن شب، مهمان دخترش زینب علیها السلام باشد و از خانه او سوی شهادت گام بردارد... . گزارش‌های تاریخی برخی لحظات آن شب و لحظه‌های

---

۱. همان، خطبه ۱۲۳.

۲. همان، خطبه ۱۷۱.

۳. همان، خطبه ۱۵۶.

۴. همان جا.

حساس آن در خانهٔ بانوزینب ﷺ را برای ما ثبت کرده‌اند.

امام علی ﷺ در ماه رمضان یک شب نزد حسن ﷺ، یک شب نزد حسین ﷺ و یک شب به خاطر زینب ﷺ نزد عبدالله بن جعفر، همسر او، افطار می‌کرد[1].

آن گونه که برخی روایات **بحار الانوار** می‌گویند، امام در شب نوزدهم رمضان، نزد دخترش زینب ﷺ افطار کرد، اگرچه برخی روایات بر آن‌اند که او نزد دختر دیگرش ام‌کلثوم بوده است، لیک براساس تحقیقی که علامه شیخ جعفر نقدی به انجام رسانده است، غالباً در زبان روایات به زینب کبریٰ ﷺ ام‌کلثوم گفته می‌شود[2].

بانوزینب ﷺ می‌دید که پدرش در آن شب، وضعی استثنایی داشت و حالتی که پیش‌تر در او ندیده بود. زینب ﷺ می‌فرماید:

«پدرم آن شب همواره در حال قیام و قعود و رکوع و سجود بود. دم‌به‌دم بیرون می‌رفت، نگاهش را به آسمان می‌انداخت، به ستارگان می‌نگریست و می‌گفت: به خدا که نه دروغ گفته‌ام و نه به من دروغ گفته‌اند! این همان شب موعود است! این همان شبی است که حبیبم رسول خدا ﷺ به من وعده داد!

او دوباره به عبادتگاه خویش بازمی‌گشت و می‌گفت: بارخدایا! مرگ را بر من مبارک گردان! بارخدایا! دیدارت را بر من مبارک گردان! و بسیار «انّا لله و انّا الیه راجعون» و «لا حول ولا قوة الّا بالله العلی العظیم» می‌گفت و بسیار استغفار می‌کرد».

بانوزینب ﷺ می‌گوید:

«چون دیدم که پدرم در آن شب بی‌تاب و نالان است و بسیار ذکر و استغفار می‌گوید، آن شب همراه او بیدار ماندم... و عرض کردم: پدر! چرا امشب طعم خواب را نمی‌چشی؟ پدر! چرا خبر از مرگ خود می‌دهی!

فرمود: دخترم! اجل نزدیک و آرزو بریده شده است.

---

۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **بحار الانوار**، ج۴۱، ص ۳۰۰.

۲. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** ﷺ، ص ۱۷، ۱۸، ۲۵ و ۳۸.

گوید: گریستم... . مرا فرمود: دخترم! گریه مکن. این سخن را جز به دلیل عهد و سخنی که پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرموده است، نگفتم.

سپس لختی سر بر زانو نهاد و چرتی زد و چون چشم گشود، فرمود: دخترم! چون وقت اذان نزدیک شد، خبرم کن. او دوباره به نماز و دعا و نیایش به درگاه خدای متعال پرداخت که از اول شب، همین حالت را داشت.

زینب علیها السلام گوید: مراقب وقت اذان بودم. چون وقتش شد، همراه ظرفی آب، نزد او رفتم و بیدارش کردم. وضو گرفت و برخاست و جامه‌اش را پوشید و در را گشود و به حیاط خانه رفت. در حیاط، مرغابی‌هایی بود که به برادرم حسین علیه السلام هدیه شده بود. چون به حیاط رفت، مرغابی‌ها بال‌زنان به دنبال او رفتند و در رویش فریاد کشیدند، چیزی که قبلاً رخ نداده بود، او فرمود: لا اله الّا الله! ناله‌زنانی که در پی آن‌ها نوحه‌کنانی خواهند بود. صبح فردا، قضای الهی آشکار خواهد شد.

عرض کردم: پدرم! این‌گونه فال بد می‌زنی؟

فرمود: دخترم! هیچ‌یک از ما خاندان، اهل فال بد زدن نیستیم و به ما نیز فال بد نمی‌زنند. لیک سخنی بود که بر زبانم رفت.

سپس فرمود: دخترم! تو را به حقی که بر گردنت دارم، این‌ها را آزاد کن. حیواناتِ زبان‌بسته‌ای را نگاه داشته‌ای که هرگاه گرسنه یا تشنه شوند، نمی‌توانند حرف بزنند. یا به آب و غذایشان برس یا آزادشان کن تا از خس و خاشاک زمین بخورند.

هنگامی که به در رسید، خواست آن را باز کند که در به شالِ کمرش گیر کرد و آن را باز کرد، چندان که شالش بر زمین افتاد. او شال را برداشت و بست، در حالی که چنین می‌گفت:

اشدد حیازیمك للموت فإنّ الموت لاقیکا

ولا تجزع من الموت إذا حلّ بنادیکا

کما أضحکك الدّهر کذاك الدّهر یبکیکا

«کمربندت را برای مرگ محکم ببند
که مرگ تو را دیدار خواهد کرد
و از مرگ بی‌تابی مکن
آنگاه که بر تو وارد شود
زمانه همان‌گونه که تو را خنداند
همان‌گونه نیز تو را می‌گریاند».

امام سپس گفت: خداوندا! مرگ را بر ما مبارک گردان! خداوندا! دیدارت را بر من مبارک گردان!

گوید: در پی او راه می‌رفتم و هنگامی که شنیدم چنین می‌فرماید، گفتم: به دادم برسید! پدرا تو را می‌بینم که از آغاز شب، خبر مرگ خودت می‌دهی!

فرمود: دخترم! خبر مرگ دادن نیست، بلکه نشانه‌ها و علامت‌های مرگ است که پی‌درپی نمایان می‌شود... . او سپس در را گشود و بیرون رفت»[1].

دیری نپایید که زینب علیها السلام خبر شهادت پدرش علی علیه السلام را شنید. عبدالرحمن بن ملجم مرادی، از پیروان خوارج، آن هنگام که آن حضرت از اولین سجده رکعت اول نماز صبح، سر برداشته بود، با شمشیر، ضربتی بر فرق سر او زد و امام، بر محراب خویش افتاد و گفت: «سوگند به پروردگار کعبه که رستگار شدم».

امام را به خانه‌اش منتقل کردند، جایی که روح مطهر حضرت دو روز پس از ضربت خوردن، یعنی در ۲۱ رمضان، پیکر پاکش را بدرود گفت.

اندکی پیش از وفات، عرق بر پیشانی مبارک امام نشست، بانو زینب علیها السلام عرض کرد: پدرا می‌بینم که پیشانی خویش را پاک می‌کنی؟

امام فرمود: دخترم! از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هرگاه مرگ مؤمن فرا رسد و وفاتش نزدیک گردد، دانه‌های عرق همچون مرواریدهای تازه و نمناک، بر

---

۱. قزوینی، محمدکاظم، علی علیه السلام من المهد الی اللحد، ص ۵۵۹.

پیشانی‌اش می‌نشیند و آه و ناله‌اش آرام می‌گیرد».

زینب علیها السلام برخاست و خویش را بر سینه پدرش انداخت و گفت: پدرا ام ایمن حدیث کربلا را برای من گفته است و من دوست دارم آن را از تو بشنوم.

امام فرمود: دخترم! حدیث همان‌گونه است که ام ایمن گفته است و گویا که تو و زنان خانواده‌ات را می‌بینم که در این سرزمین به اسارت گرفته شده‌اید و می‌هراسید و بیم آن دارید که مردم شما را بربایند، پس صبر پیشه کنید و صبر پیشه کنید.

بانو زینب علیها السلام این‌گونه پدرش علی علیه السلام را وداع گفت و از مصیبت فقدان او اندوهگین شد. شاید بتوانیم میزان اندوه و درد زینب علیها السلام پس از وفات پدرش را تصور کنیم؛ پدری که تمام زندگی و هستی‌اش بود و سخت به او دلبستگی داشت و پدرش نیز سخت دل‌بسته دخترش بود.

لیک باید همان‌گونه گفت که علی علیه السلام در فقدان فاطمه علیها السلام سرود:

لكلّ اجتماع من خليلين فرقة وكلّ الذي دون الفراق قليل

وإنّ افتقادي فاطماً بعد أحمد دليل على أن لا يدوم خليل

«میان هر دو نفر که با یکدیگر دوست می‌شوند، فراقی هست

و تحمل هر چیز غیر فراق، آسان است

اینکه فاطمه را پس از احمد از دست دادم

دلیل آن است که دوستی در این دنیا دوام نمی‌یابد».

## امتداد شخصیت پدر

زینب علیها السلام ۳۵ سال با پدرش زندگی کرد و در این مدت محبوب قلب و عزیز دل پدر بود و پدرش نیز نزدیک‌ترین کس به او بود و بیشترین اثر را بر او نهاد... . از همین روی، زینب علیها السلام در شجاعت و بی‌باکی و در فصاحت و بیان و در عبادت و بندگی خداوند و در دیگر فضائل و خصلت‌های اخلاقی والا، تجسم پدرش بود و تمام این ویژگی‌ها را از او به

ارث برده بود، چرا که در طول این ۳۵ سال در دامان آن حضرت پرورش یافته بود و در مکتب او به شاگردی نشسته بود.

علامه شیخ جعفر نقدی پس از سخن دربارهٔ فصاحت و بیان امام علی ﷺ در زمینه فصاحت و بلاغت زینب ﷺ می‌گوید:

«بدان که به شهادتِ عرب‌ها که خود اهل فصاحت و بلاغت‌اند، این بانوی ارجمند، فصاحت علوی و بلاغت مرتضوی را به ارث برده بود. عالمان و محدّثان با اسانید خود، در احادیثی متواتر از حذلم بن کثیر روایت کرده‌اند که گفت:

«در محرم سال ۶۱ق به کوفه آمدم. علی بن حسین از کربلا بازمی‌گشت و سربازانی گرد آنان را گرفته بودند. مردم بیرون رفته بودند تا اسیران را تماشا کنند، پس چون آنان را سوار بر شترانی بدون جهاز آوردند، زنان کوفه گریه و زاری کردند، پس، از علی بن حسین که بیماری ناتوانش کرده بود و غل و زنجیر در گردن داشت، شنیدم که با صدایی آهسته می‌گوید: این زنان بهر ما می‌گریند، پس که ما را کشت؟!

نیز زینب دخت علی را دیدم که زن باحیایی سخنورتر از او ندیده‌ام و گویی از زبان و دهان امیرمؤمنان ﷺ سخن می‌گفت».

حذلم بن کثیر که از سخنوران عرب به شمار می‌آید، از فصاحت و بلاغت زینب ﷺ شگفت‌زده می‌شود و مدهوش مهارت و شجاعت ادبیِ او می‌گردد، چندان که چاره‌ای نمی‌یابد جز آنکه وی را به پدرش، سالار سخنوران و زبان‌آوران تشبیه کند»[1].

امّا در بُعد عبادت، راز و نیاز و تضرع و زاری؛ زینب ﷺ بسیاری از دعاها و مناجات‌های پدرش را حفظ کرده بود و بر خواندنِ آن‌ها مواظبت داشت. دربارهٔ آن بانو روایت شده است که پس از نماز عشا، این دعای پدرش علی ﷺ را می‌خواند: «اللهم اني اسألك يا عالم الأمور الخفيّة و يا من الارض بعزّته مدحية و يا من الشمس و القمر بنور

---

۱. نقدی، جعفر، زینب الکبری ﷺ، ص ۴۸.

جلاله مشرقة مضيئة...»[۱].

نیز آن بانو با مناجات پدرش که در قالب قصیده‌ای معنوی و سراسر خشوع و تضرع به درگاه پروردگار بود، با خدای خود راز و نیاز می‌کرد. مطلع این قصیده چنین است:

لك الحمد يا ذالجود والمجد والعلى تباركت تعطي من تشاء وتمنع[۲]

«تورا ستایش ای صاحب بخشندگی و بزرگی و والایی

بلندمرتبه هستی و نعمتت را به هر کس مشیت کنی ارزانی می‌داری و از هر کس مشیت کنی، بازمی‌داری».

زینب ﷺ این ابیات سراسرحکمت و اندرز پدرش را نیز می‌خواند:

وكم لله من لطف خفي يدقّ خفاه عن فهم الذكي

وكم يسر أتى من بعد عسر وفرج كربة القلب الشّجي

وكم أمر تساء به صباحاً فتأتيك المسرّة بالعشي

إذا ضاقت بك الأحوال يوماً فثق بالواحد الفرد العلي[۳]

«چه بسیار الطاف پنهان پروردگار

که حتّی بر هوشیاران نیز پنهان می‌مانند

و چه بسیار آسانی که پس از سختی می‌آید

و اندوه دل غم‌زده را برطرف می‌کند

و چه بسیار اموری که صبح، تورا ناراحت می‌کند

و شباهنگام، شادمانی به سوی تو می‌آید

اگر روزی، روزگار بر تو تنگ گرفت

پس به خدای واحد یگانه والا، اعتماد کن».

---

۱. هاشمی، علی بن حسین، **عقیلة بنی‌هاشم**، ص ۱۶.

۲. همان جا.

۳. همان، ص ۱۹.

## در محنت برادرش حسن علیه‌السلام

مردم پس از شهادت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام با امام حسن علیه‌السلام بیعت کردند؛ زیرا احادیث و روایات بسیاری را از جدّش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ فضیلت و جایگاه او شنیده بودند، از جمله این فرموده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که:

«هر کس شادمان می‌شود که به سرور جوانان اهل بهشت بنگرد، پس باید به حسن بنگرد»[۱].

براء نیز روایت می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم که حسن علیه‌السلام بر روی شانه‌اش بود و می‌فرمود: «بارخدایا! من او را دوست دارم، تو نیز دوستش بدار»[۲]. از ابوهریره نیز روایت شده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ حسن علیه‌السلام فرمود: «خدایا! من او را دوست دارم، تو نیز او و دوستدارش را دوست بدار»[۳].

نیز از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است که فرمود: «حسن و حسین، دو دسته‌گل من از دنیا هستند»[۴].

برخی صحابیان آن هنگام که امام حسن علیه‌السلام در رثای پدرش علی علیه‌السلام سخنرانی می‌کرد و بیعت مردم را می‌پذیرفت، شهادت داده‌اند که سخنانی را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حق امام حسن علیه‌السلام شنیده‌اند؛ از جمله زهیر بن اقمر روایت می‌کند:

«در حالی که حسن بن علی سخنرانی می‌کرد، به ناگاه مردی گندمگون و بلندبالا از قبیلهٔ ازد برخاست و گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم که او [یعنی حسن علیه‌السلام] را در پیراهن خود نشانده بود و می‌فرمود: «هر کس مرا دوست دارد باید او را دوست داشته باشد. حاضران این سخن را به غایبان برسانند»، و من اگر این فرمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود، آن را

---

۱. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسن علیه‌السلام**، ج ۱، ص ۹۶.
۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، **صحیح بخاری**، ج۵، ص ۳۳.
۳. قشیری، مسلم بن حجاج، **صحیح مسلم**، ج۲، ص ۳۶۷.
۴. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسن علیه‌السلام**، ج۱، ص ۹۶.

برای شما نمی‌گفتم»[۱].

امام حسن علیه السلام توانایی‌ها و ویژگی‌هایی داشت که کسی در آن با او برابری نمی‌کرد. امام پس از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام برترین فرد امّت بود و همین توانایی‌ها، ویژگی‌ها و برتری، مردم را به بیعت با آن حضرت واداشت.

انس بن مالک می‌گوید: «کسی از حسن به رسول خدا صلی الله علیه و آله شبیه‌تر نبود»[۲].

روزی گروهی از صحابیان دربارهٔ شبیه‌ترین فرد خاندان نبوت به رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می‌گفتند که عبدالله بن زبیر گفت: «من شما را می‌گویم که شبیه‌ترین فرد آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و محبوب‌ترین آنان نزد او که بود: حسن بن علی»[۳].

عبدالله بن عمر در مدینه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حلقه‌ای نشسته بود که حسن بن علی علیه السلام گذر کرد، عبدالله گفت: این محبوب‌ترین زمینیان نزد آسمانیان است»[۴].

عمرو بن اسحاق می‌گوید: «هیچ‌کس را بیشتر از حسن بن علی دوست نداشتم که چون سخن می‌گوید، ساکت نشود، و هرگز از او کلمهٔ فحشی نشنیدم»[۵].

از واصل بن عطا نقل است که گفت: «حسن بن علی، سیمای پیامبران را داشت و شکوه پادشاهان را»[۶].

محمد بن اسحاق گوید: «پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی به شرافت حسن نرسید. برای او بر درِ خانه‌اش فرش می‌گستردند و چون بیرون می‌آمد و جلوس می‌کرد، احدی از خلق خدا برای احترام به او از آنجا گذر نمی‌کرد و چون این موضوع را درمی‌یافت برمی‌خاست و به

---

۱. ابن‌حجر عسقلانی، احمد بن علی، **الاصابه**، ج۱، ص ۳۲۹.

۲. همان‌جا.

۳. همان‌جا.

۴. شوکانی، محمد بن علی، **درّ السحابه**، ص ۲۸۹.

۵. دخیل، علی محمدعلی، **ائمتنا**، ج۱، ص ۱۶۷.

۶. همان، ص ۱۶۸.

خانه‌اش می‌رفت و مردم از آنجا گذر می‌کردند. او را در راه مکه دیدم که با پای پیاده می‌رفت و هر کس از خلق خدا که او را می‌دید، از مرکبش پایین می‌آمد و پیاده راه می‌رفت، و حتّی سعد بن ابی‌وقاص را دیدم که پیاده راه می‌رود»[۱].

به سبب تمامی عواملی که برشمردیم و به علت اینکه امام حسن علیه‌السلام وصی پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، مردم به بیعت با او شتافتند. عبیدالله بن عباس در میان جمع انبوهی که پس از شهادت امام علی علیه‌السلام گرد آمده بودند به سخن ایستاد و گفت:

«ای مردم! این ـ یعنی حسن علیه‌السلام ـ پسر پیامبر و وصی امام شماست، پس با او بیعت کنید».

مردم در پاسخ گفتند: «وه که چه او را دوست داریم و چقدر حق او بر ما واجب است و چه اندازه سزاوار خلافت است!»[۲].

بدین‌سان در ۲۲ رمضان سال ۴۰ ق، مردمان کوفه، بصره، مدائن و تمامی عراقیان، نیز فارس، حجازی‌ها، یمنی‌ها و تمامی سرزمین‌های اسلامی با امام حسن علیه‌السلام بیعت کردند، لیک معاویة بن ابی‌سفیان بر تمرد خویش پافشاری کرد، همان‌گونه که در روزگار خلافت امام علی علیه‌السلام موضعی چنین داشت. معاویه، سازوبرگ فراهم آورد و نیروهایش را بسیج کرد تا بر کوفه، پایتخت مشروع خلافت یورش آورد. امام حسن علیه‌السلام نیز کوشید تا با ارسال نامه و فرستادگان، معاویه را از موضع تمرد و سرپیچی در برابر خلافت مشروع، بگرداند، لیک این کوشش‌ها ناکام ماند.

امام حسن علیه‌السلام تصمیم گرفت با سرکشی معاویه رویارو شود. او یارانش را گرد آورد و برای نبرد آماده‌شان ساخت، زیرا خبر یافته بود که سپاه معاویه، با شماری شصت هزار نفره و حتّی بیشتر، به سوی عراق حرکت کرده است[۳]. اما شرایط به نفع امام نبود؛ چه، سپاهیان و

---

۱. همان‌جا.

۲. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسن** علیه‌السلام، ج۲، ص ۳۴.

۳. همان، ص ۷۱.

هواداران او در پی نبردهای سه‌گانه در روزگار خلافت امام علی علیه السلام، خسته و بی‌رمق شده بودند، همان‌گونه که به جریان‌های مختلفی گرایش داشتند و شماری از خوارج و آزمندان نیز در آن جای گرفته بودند. شمار سپاهیان امام حسن علیه السلام براساس روایات تاریخی صحیح، چهل هزار نفر بوده است[۱].

معاویه بسی تلاش کرد تا جبههٔ درونی سپاه امام حسن علیه السلام را تخریب کند و به پراکندگی دچار نماید. او در این راه، مزدوران خویش را به درون سپاه امام فرستاد تا شایعه‌پراکنی کنند و شک و شبهه پدید آورند. همان‌گونه که تمام توان خود را به کار زد تا شماری از سرکردگان، سردمداران و شخصیت‌های بنام سپاه امام را با دادن پول‌های هنگفت فریب دهد و با وعده مناصب و جایگاه‌ها به طمع اندازد.

بسیاری از فرماندهان سپاه امام حسن علیه السلام عملاً از او دست کشیدند، حتّی پسرعمویش عبیدالله بن عباس که فرمانده پیش‌قراولان سپاه امام برای رویارویی با معاویه بود، از سوی معاویه با پیشنهاد یک میلیون درهم فریب خورد و به معاویه پیوست، در حالی که هشت هزار نفر از اصل دوازده هزار نفری که فرماندهی‌شان را برعهده داشت، وی را در این کار همراهی کردند!

تمام این رخدادها به پریشانی سپاهیان امام انجامید و برخی از آنان را جرئت بخشید تا به شخصیتِ شکوهمند امام توهین کنند و در پی ترور او برآیند. گروهی از سپاهیان امام به خیمه و خرگاه او حمله بردند و باروبنه او را غارت کردند. برخی منابع افزوده‌اند که آنان فرش زیرپای امام را نیز کشیدند و ردایش را دزیدند و یکی از خوارج که جراح بن سنان نام داشت، بر سر امام فریاد زد:

«ای حسن! شرک ورزیدی، همان‌گونه که پیش‌تر پدرت شرک ورزیده بود!».

سپاهیان امام حسن علیه السلام سه بار کوشیدند تا آن حضرت را ترور کنند[۲].

---

۱. همان، ص ۸۰.

۲. همان، ص ۱۰۶.

این شرایط دشوار و سخت، امام حسن علیه‌السلام را واداشت تا در تصمیم رویارویی و نبرد با معاویه تجدیدنظر کند، زیرا سپاهیان دو طرف در شمار، سازوبرگ و انسجام برابری نداشتند و این آینده نبرد و رویارویی را بی‌گمان به سود معاویه تغییر می‌داد و برای وضعیت امّت اسلامی به شکل کلی و برای خط اهل‌بیت علیهم‌السلام به شکلی خاص، خطرها و بازتاب‌های نگران‌کننده‌ای داشت.

از این روی، امام حسن علیه‌السلام تصمیم گرفت تا به دعوت صلح که معاویه بر آن اصرار داشت، پاسخ گوید. امام از خلافت و حکومت کوتاه آمد، لیک به شروطی که معاویه آن‌ها را پذیرفت؛ مهم‌ترین این شروط عبارت بودند از: عمل به کتاب خدا و سنت رسول او، عدم ستم و تجاوز به حقوق مردم و به ویژه اهل‌بیت و پیروانشان، و اینکه خلافت پس از معاویه از آنِ امام حسن علیه‌السلام باشد یا به کسی رسد که مسلمانان او را برمی‌گزینند.

صلح در ماه ربیع‌الاول سال ۴۱ ق، شش ماه پس از خلافت امام حسن علیه‌السلام صورت پذیرفت.

طبیعتاً برای امام حسن علیه‌السلام و اهل‌بیت و پیروان او بسی دردآور بود که ببینند معاویه بر مسلمانان سلطه دارد و در امور آنان حکم می‌راند، و بنگرند که او بدون هیچ مانعی و سدّی، راه خطرناک انحراف را می‌پوید، لیک امام حسن علیه‌السلام که سپاهیانش به او خیانت کرده، پیمانش را شکسته بودند و امّت اسلامی با او وفادار و یک‌رنگ نبود، چه می‌توانست بکند؟

شماری از پیروان مخلص امام از آنچه روی داده بود، منفعل شدند و حضرت را به سبب پیمان صلح، سخت و گزنده، نکوهیدند، لیک امام با دل بزرگ و بردباری بسیارش، آنان را در این انفعال معذور می‌داشت و حقیقت و ابعاد موضع خویش را برایشان روشن می‌ساخت.

امام حسن علیه‌السلام چند روزی پس از صلح در کوفه ماند، در حالی که دلی شکسته داشت و دردها و رنج‌ها وجودش را درنوردیده بودند. او از شیعیانش سخنان تلخ و نقدهای سنگدلانه می‌شنید و از معاویه و حزبش نیز توهین به جایگاه والایش، لیک با

وجود این، شکیبایی پیشه کرد و پاداش خویش را از پروردگار طلبید. امام خشم خود را فرو خورد و کارش را به خدا وا نهاد و تصمیم گرفت تا عراق را ترک گفته، سوی مدینه جدش رود[۱].

برخی کوفیان از امام خواستند تا در نزدشان بماند، لیک او نپذیرفت. روز رفتن حضرت، روزی به‌یاد ماندنی برای کوفه بود؛ زیرا اقشار مختلف مردم برای تودیع امام بیرون آمده بودند و می‌گریستند و افسوس می‌خوردند!

زینب علیها السلام از این رخدادهای ناگوار، دور نبود، بلکه در کنار برادرش حسن علیه السلام ایستاده بود و او را در رنج‌هایش یاری می‌رساند و با دردهایش برای این امّت ویران شده، می‌زیست... . زینب علیها السلام به همراه برادرش کوفه را ترک کرد و به مدینهٔ جدش، همان شهری که در آن زاده شده بود، رفت، زآن پس که نزدیک به پنج سال را در کوفه گذراند؛ پنج سال سراسر حادثه و درد که سخت‌ترین آن، شهادت پدرش علی علیه السلام بود.

بانو زینب علیها السلام در مدینه، به مسئولیت خویش در هدایت و ارشاد و پراکندن معارف و آگاهی پرداخت، همان‌گونه که در مبارزه با ظلم و انحراف امویان نیز، شریک برادرش امام حسن علیه السلام بود، زیرا معاویه به هیچ شرطی از شروط صلح پایبندی نشان نداد و براساس میل و رغبت خویش و به دور از تعالیم کتاب خدا و سنّت رسول او، بر مسلمانان حکومت می‌کرد. افزون براین، معاویه تیرهای ستم و کینه خود را سوی اهل‌بیت علیهم السلام و پیروان آنان نشانه می‌رفت. او دشنام به علی علیه السلام بر روی منبرها را سنّت کرد و نیکان یاران او را به قتل رساند و بر شیعیانش سخت گرفت و برای به خلافت رساندن پسرش یزید، پس از خود، برنامه‌ریزی کرد.

طبیعتاً وجود امام حسن علیه السلام مایهٔ تشویش و نگرانی معاویه بود و برخی برنامه‌های فاسدِ او را با مشکل روبه‌رو می‌کرد، از همین روی، معاویه در اندیشه شد تا امام حسن علیه السلام را به قتل رسانَد و زندگی‌اش را پایان بخشد. او همسر امام، یعنی جعده بنت اشعث را با صد

---

۱. همان، ص ۲۸۵.

هزار درهم فریفت و وعده‌اش داد که او را به همسری پسرش یزید درآورَد، اگر به حسن، سم خورانَد و به زندگی‌اش پایان بخشد!

جعده، فریب خورد و سم کشنده‌ای را که معاویه برای او فرستاده بود، در غذای امام حسن علیه‌السلام ریخت. سم، جگر و دل و رودهٔ امام را پاره پاره کرد و او آماده بدرود گفتن زندگی شد.

زینب علیهاالسلام خواهر امام او را در بستر مرگ دید و قلبش از مصیبت برادرش به درد آمد و غم و اندوه از نو، وجودش را فرا گرفت.

توهین و بی‌حرمتی به جنازه امام حسن علیه‌السلام بر دردها و رنج‌های زینب علیهاالسلام افزود، زیرا امام وصیت فرموده بود که کنار جدّش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به خاک سپرده شود، یا دست کم جنازه او را بر قبر جدّش گذر دهند تا با او تجدید عهد کند، لیک حزب اموی راه بر جنازه بست و عایشه را برانگیخت که به رویارویی بنی‌هاشم رود و نگذارد که آنان جنازه را به قبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیک کنند، به این بهانه که قبر در خانه او قرار گرفته است و او به آنان اجازهٔ چنین کاری را نمی‌دهد!

ستم و مصیبت، این‌گونه حتّی پس از مرگ نیز امام حسن علیه‌السلام را ترک نگفت! آنان نگذاشتند جنازه امام حسن علیه‌السلام که سبط رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و فرزند محبوب او بود، به قبر آن حضرت نزدیک شود!

تمام این ماجراها بر حزن و اندوه زینب علیهاالسلام و بنی‌هاشم افزود، از همین روی در تاریخ آمده است: «زنان بنی‌هاشم به جلوداری زینب علیهاالسلام یک ماه کامل برای حسن علیه‌السلام گریه و زاری کردند و به سوگ نشستند و یک سال، سیاه پوشیدند»[1].

---

۱. همان، ص ۵۰۲.

# شیرزن کربلا

ظاهراً تمامی رخدادهای زندگی بانوزینب ﷺ به مثابه آماده‌سازی او برای برعهده گرفتن نقش مهم‌تر در ادامه زندگی‌اش بوده است.

زینب ﷺ در پنج سال نخست حیات خویش با جدّش رسول خدا ﷺ زندگی کرد؛ همو که برای استوار ساختن پایه‌های اسلام کارزارهای جهاد را فرماندهی کرد و خود و خانواده‌اش شرایط رنج و خطر را تحمل کردند.

او سه ماه پس از رسول خدا ﷺ در کنار مادرش زهرا ﷺ زندگی کرد و دید که چگونه مادرش از خلافت مشروع پدرش دفاع می‌کند و حق مصادره شده خویش را می‌طلبد، به تحولاتی که پس از رسول خدا ﷺ رخ دادند، اعتراض می‌نماید و با حسرت‌ها و دردهای خویش دست‌وپنجه نرم می‌کند.

زینب ﷺ سپس دوران خطرناک حکومت پدر و مشکلات و جنگ‌های این دوره را پشت سر نهاد، وانگاه با محنت برادرش امام حسن ﷺ و رنج‌ها و دردهای او همراه شد. به سر بردن در این رخدادها و هم‌روزگار بودن با این تحولات، همه و همه برای این بود که آن بانو خویشتن را برای آزمونی دشوار و نقشی حساس در قیام برادرش حسین ﷺ در کربلا آماده سازد.

اگر زینب ﷺ این سرمایه انبوه از تجربه‌های مقاومت و رنج را نداشت، در پشت سر نهادن این آزمون و برعهده گرفتن این نقش به موفقیت نمی‌رسید و این ارثیه گران‌بهای

بصیرت و آگاهی برای او فراهم نمی‌گشت.

رخداد کربلا از مهم‌ترین رخدادهایی است که پس از رسول خدا ﷺ در میان امّت اسلام رخ داد.

جریان ارتداد جاهلی و بازگشت به اندیشه و فرهنگ پدران مشرک، در کربلا پدیدار شد و از خلال اردوگاه اموی به اوج خود رسید... . همان‌گونه که خط رسالت و ارزش‌های الهی نیز در نهضت عظیم حسینی متبلور گشت.

رخداد کربلا، امّت اسلامی را به ایستادگی در برابر ستم و سرکشی وا داشت و راه قیام و مبارزه را برای آرزومندان عدالت و آزادی گشود.

زینب علیها السلام در این قیام سترگ، نقشی اساسی و اصلی داشت و پس از برادرش حسین علیه السلام دومین شخصیت این قیام به شمار می‌آمد.

هر کس رویدادهای کربلا را مطالعه کند و کتاب عاشورا را ورق زند، زینب علیها السلام را در بیشتر فصل‌ها و مواضع این کتاب در کنار حسین علیه السلام می‌بیند؛ بلکه شاهد است که او پس از شهادت حسین علیه السلام قیام را رهبری کرده، حلقه‌های آن را کامل می‌کند.

اگر کربلا نبود، شخصیت بانو زینب علیها السلام در والایی، تابناکی و جاودانگی به اوج نمی‌رسید... و اگر زینب علیها السلام نیز نبود، کربلا اهداف و آثار خویش را در موجودیت امّت و تاریخ محقق نمی‌ساخت.

کربلا گوهر شخصیت زینب علیها السلام را هویدا کرد و از قابلیت‌ها و توانایی‌های رهبری او پرده برداشت، همان‌گونه که آن بانو نیز حقیقت قیام کربلا و ابعاد حوادث آن را برای جهانیان روشن ساخت.

## سطرهایی از کتاب قیام حسینی

پیش از اینکه پیرامون نقش زینب علیها السلام در قیام کربلا سخن بگوییم، ناگزیر بایستی برخی سطرهای کتاب قیام حسینی را بخوانیم تا پس‌زمینه‌های نقش زینب علیها السلام روشن شود.

## سرشت حکومت اموی

در جمادی الاولی سال ۴۱ق و پس از صلح امام حسن علیه السلام، معاویه به آنچه می‌خواست و برایش می‌کوشید، دست یافت و به خلافت و فرمانروایی تمام امّت اسلام رسید.

امّت اسلامی به گذرگاه حکومت اموی وارد شد، آنجا که اصول و قواعد اسلام، مرجع و معیار به شمار نمی‌آمد، بلکه این اراده فرمانروا و حکمران بود که هرگونه می‌خواست، عمل می‌کرد و برای اینکه اراده‌ای دیگر برای آن، مزاحمتی نیافریند و کسی جرئت مخالفت نداشته باشد، حکومت اموی برنامه‌ای در پیش گرفت که براساس آن، همهٔ مسلمانانِ آزاده و شریف کشته شدند.

یکی از این قربانیان، امام حسن علیه السلام بود که با سم به شهادت رسید و صحابی بزرگوار، حجر بن عدی، عبدالرحمان بن حسان عنزی، صیفی بن فسیل شیبانی، قبیصة بن ضبیعه، شریک بن شداد حضرمی، کدام بن حیّان عنزی، محرز بن شهاب تمیمی، صحابی دانشمند، رشید هجری، صحابی بزرگوار، عمرو بن حمق خزاعی، اوفی بن حصن، جویریة بن مسهر عبدی، عبدالله بن یحیی حضرمی[1] و دیگر شخصیت‌ها و بزرگان بااخلاص امّت نیز از دیگر قربانیان این برنامه به شمار می‌آمدند.

نیز حکومت اموی، فضای افکار عمومی را به سمت و سوی ضدیت با اهل‌بیت علیهم السلام هدایت کرد و دشنام به امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام را در خطبه‌های نماز جمعه، از روی منابر سنت ساخت و آن را بر تمامی کارگزاران و والیان خویش بایسته و مخالفان را عزل نمود. این سنّت تا عهد عمر بن عبدالعزیز برجای بود تا اینکه او با رسیدن به خلافت در سال ۹۹ هجری، سنّت دشنام به امام علی علیه السلام را که افزون بر نیم قرن (از سال ۴۱ق تا ۹۹ق) استمرار یافته بود، ملغیٰ کرد.

فشارهای سرکوبگرانه بر اهل‌بیت علیهم السلام و شیعیان آنان از سوی حکومت اموی شدت

---

۱. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسن** علیه السلام، ج۲، ص ۳۵۸-۳۸۵.

پیدا کرد و معاویه بخشنامه‌ای برای تمامی کارگزاران و والیان خویش فرستاد که در آن آمده بود:

«بنگرید که هر کس بر او دلیل اقامه شد که دوستدار علی و اهل‌بیت اوست، نامش را از دیوان بزدایید و حقوق و روزی او را قطع کنید».

معاویه سپس نامه‌ای نیز به این بخشنامه ضمیمه کرد که در آن آمده بود: «هر کس را که به هواداری این قوم متهم ساختید، کیفرش کنید و خانه‌اش را ویران سازید».

امام باقر علیه السلام دربارهٔ ستم و آزاری که در روزگار معاویه بر سر اهل‌بیت علیهم السلام و شیعیانشان رفت، می‌فرماید:

«در آن زمان شیعیان ما در هر شهر و نقطه‌ای به قتل می‌رسیدند و هر کس به صرف اینکه مظنون [به شیعه بودن] واقع می‌شد، دست‌ها و پاهایش قطع می‌گردید و اگر معلوم می‌شد کسی دوستدار و علاقه‌مند ماست، یا زندانی می‌شد، یا اموالش به غارت می‌رفت و یا خانه‌اش ویران می‌گشت»[1].

افزون بر این، فساد آشکار، مخالفت با دین، تعطیل کردن حدود، هرزگی و بی‌بندباری، ملحق ساختن زیاد از سوی معاویه، بی‌پروایی روشن در مخالفت با احکام شرعی از سوی معاویه حتّی در عباداتی چون اذانِ نماز عید، خطبه پیش از نماز عید، اخذ زکات از عطایا، عطر زدن در احرام، استفاده از ظروف طلا و نقره و پوشیدن حریر، از اقدامات معاویه بود.

اوضاع اقتصادی مردم نیز رو به وخامت نهاد، زیرا معاویه و پیرامونیان او دارایی‌های مسلمانان را به انحصار خویش درآورده و مالیات‌های گوناگونی را بر مردمان بسته بودند. معاویه برای خود این حق را قائل بود که هرگونه بخواهد در ثروت‌های امّت تصرف کند، در حالی که تهیدستان و مستضعفان از گرسنگی و محرومیت رنج می‌بردند. از معاویه نقل شده است که می‌گفت: «زمین از آنِ خداست و من خلیفهٔ خدایم. هرچه از مال خدا که

---

۱. همان، ص ۳۵۶.

گرفتم از آنِ من است و هرچه را که ترک گفتم، برایم رواست»[۱].

ابن‌حجر با سندی که راویان آن ثقه هستند، روایت می‌کند که معاویه، روز جمعه به خطبه ایستاد و گفت: «مال همانا مالِ ماست و فَیء[۲] نیز فیء ماست. آن را به هر که بخواهیم می‌دهیم و از هر که بخواهیم بازمی‌داریم[۳].

در ربیع الابرار آمده است که معاویه به سخن ایستاد و گفت: «خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾[۴]، پس اگر از عطایتان کم بگذارم، چرا مرا سرزنش می‌کنید؟»[۵].

نیز معاویه والیانی جفاکار و سنگدل را بر امّت مسلط ساخت. آنان ترس و خشونت را رواج دادند و با ترور و قتل بر مردم حکومت کردند؛ کسانی چون سمرة بن جندب که زیاد او را به عنوان جانشین خویش به حکمرانی بصره منصوب کرد. سمره، بی‌گناهان بسیاری را به قتل رساند و مردمان بسیاری را به ناحق از دم تیغ گذراند. محمد بن سلیم می‌گوید:

از انس بن سیرین پرسیدم: آیا سمره کسی را به قتل رساند؟

او با جوش و تأثر گفت: آیا کسانی را که سمرة بن جندب به قتل رساند، می‌توان شمرد؟ زیاد بن ابیه او را جانشین خویش بر بصره کرد و به کوفه آمد و سمره هشت هزار نفر را کشت.

زیاد بن سمره گفت: آیا نمی‌ترسی که بی‌گناهان را کشته باشی؟

سمره در پاسخ او گفت: اگر دوبرابر آنان را نیز می‌کشتم، ترسی نداشتم»[۶].

---

۱. عقیل، محمد، **النصائح الکافیة لمن یتولی معاویه**، ص ۱۳۱-۱۳۴.

۲. فَیء: آنچه از اموال کفار که بدون جنگ گرفته شود ـ م.

۳. همان‌جا.

۴. حجر/ ۲۱؛ «و چیزی نیست مگر اینکه خزانه‌های آن نزد ماست و آن را فرود نمی‌آوریم، مگر به اندازه‌ای معلوم».

۵. عقیل، محمد، **النصائح الکافیه**، ص ۱۳۱-۱۳۴.

۶. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسن** علیه السلام، ج ۲، ص ۱۹۴.

بُسر بن ارطاة نیز یکی دیگر از حکمرانان ستمگر معاویه بود. معاویه او را به یمن فرستاد و بُسر در آن دیار به کارهایی بس زشت دست زد که تاریخ در زشتی و بی‌رحمی نظیر آن را ندیده است. راویان می‌گویند: «بسر بن ارطاة سی هزار نفر از مسلمانان را به قتل رساند و این جدا از کسانی بود که آنان را به آتش کشید»[۱].

امّا خطرناک‌ترین و ستم‌کارترین حکمران معاویه، زیاد بن ابیه بود که معاویه، بصره، کوفه، سجستان، فارس، سند و هند را به زیر فرمان او درآورده بود.

امّت اسلامی زیر سایه حکومت امویان این‌گونه می‌زیست. انسان با مراجعه‌ای ساده به کتاب‌های تاریخی می‌تواند تصویر ستم زشت و دردناک امویان در دوره حکومت خویش را مشاهده کند.

## حکومت یزید بن معاویه

معاویه در تکمیل طرح ارتداد جاهلی، زندگی خویش را با به خلافت رساندن یزید به پایان برد تا بدین‌سان، دورهٔ پادشاهی ستمگرانه و حکومت موروثی و خانوادگی آغاز شود؛ چیزی که با قوانین اسلامی و آنچه مسلمانان بدان خو گرفته بودند، در مخالفت بود.

یزید، کمترین شایستگی‌های حکومت و خلافت را دارا نبود. او شیفتهٔ شکار بود و به دست سگ‌های شکاری، دست‌بندهای زرین می‌بست و لباس‌هایی زربفت به آنان می‌پوشاند و برای هر سگ، خدمتکاری می‌گماشت. او به میمون‌ها نیز سخت دل بسته بود و میمونی داشت که او را در برابر خود می‌نهاد و به او کنیه «ابوقبیس» را داده بود و ته‌ماندهٔ شراب خویش را به کام او می‌ریخت، همان‌گونه که به شراب نیز اعتیاد داشت.

حسن بصری در ضمن برشمردن کارهای زشت معاویه می‌گوید: «[دوم:] پسر مست و شراب‌خوار خویش را جانشین خود کرد؛ پسری که ابریشم می‌پوشید و تنبک می‌زد»[۲].

---

۱. همان، ص ۱۹۹.

۲. همان، ص ۱۸۴.

هنگامی که معاویه می‌خواست برای یزید بیعت ولایتعهدی را بگیرد، با اعتراض بزرگان صحابه روبه‌رو شد. او در مدینه مجلسی برپا کرده، گزیده‌ای از بزرگان صحابه را به آن دعوت نمود تا خبرشان دهد که مایل است پسرش یزید را به ولایتعهدی خویش برگزینند. عبدالله بن جعفر، همسر بانو زینب علیها السلام پس از حمد و ثنای الهی گفت:

«اگر درباره این خلافت[بنای شما بر] این است که به قرآن عمل شود که در آن آمده: ﴿وَأُولُو الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ﴾[1]. در صورتی که به سنّت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمل شود، باید از آنِ خویشاوندان او باشد، و اگر به روش ابوبکر و عمر عمل شود، باز چه کسی برتر و کامل‌تر از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و ذی‌حق‌تر به تصدی حکومت اسلام؟ به خدا سوگند، اگر این خاندان را پس از پیامبرشان عهده‌دار حکومت کرده بودند، حکومت را به متصدی حقیقی و شایسته‌اش سپرده بودند و حکم خدا به کار بسته می‌شد و از شیطان پیروی نمی‌شد و در آن صورت، حتّی دو نفر در میان امّت، اختلاف نمی‌یافتند و شمشیری کشیده نمی‌شد.

بنابراین، ای معاویه! از خدا بترس! زیرا تو زمامدار گشته‌ای و ما تحت سرپرستی تو قرار گرفته‌ایم. از این روی، به مصالح مردمی که تحت سرپرستی تو قرار گرفته‌اند، بیندیش؛ زیرا فردای قیامت، در این خصوص، از تو بازخواست خواهد شد».

عبدالله بن عمر نیز پس از ستایش خدا و درود بر رسول او گفت:

«این خلافت، مثل امپراتوری روم شرقی یا امپراتوری روم غربی یا شاهنشاهی ایران نیست که حکومت را پسر از پدر به ارث ببرد و ولایتعهدی باشد. اگر مثل آن‌ها می‌بود، من پس از پدرم، متصدی خلافت شام می‌شدم. به خدا سوگند، مرا فقط بدان سبب به عضویت شورای شش نفره درنیاورد که در خلافت، شرط وابستگی خویشاوندی وجود ندارد. خلافت منحصر به قبیلهٔ قریش است و متعلق به کسی است که شایسته آن باشد و مسلمانان، او را بپسندند و با او موافق باشند».

---

۱. انفال / ۷۵؛ «خویشاوندان، به موجب کتاب خدا، [در حق‌گیری از یکدیگر] بر دیگران مقدم‌اند».

عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر نیز با همین مضمون سخن گفتند، لیک مخالفت این صحابیان و دیگر بزرگان امت بر عزم معاویه برای به حکومت رساندن پسرش یزید، اثری ننهاد، بلکه او سلاح تهدید را بر روی مخالفان کشید و یزید بن مقفع که سخنگوی او بود در حضور معاویه با اشاره به معاویه، یزید و شمشیر گفت: امیرالمؤمنین این است و اگر مُرد، این است و هر که مخالفت کند، حسابش با این است»[۱].

معاویه در رجب سال ۶۰ق مُرد و پسرش یزید، خلیفه و حاکم مسلمانان شد.

## حسین علیه‌السلام و عدم پذیرش بیعت

یزید در نامه‌ای به ولید بن عتبة بن ابی‌سفیان، حکمران خویش بر مدینه، از او طلب کرد به زور از بزرگان صحابه و در طلیعهٔ آنان امام حسین علیه‌السلام بیعت بگیرد.

امام حسین علیه‌السلام در نیمهٔ شب فرا خوانده شد و از او خواستند تا با یزید بیعت کند، امام در پاسخ فرمود: «کسی همچون من، پنهانی بیعت نمی‌کند و گمان نمی‌کنم تو نیز به این مقدار اکتفا کنی، بلکه می‌خواهی آشکارا و در حضور مردم بیعت کنم».

ولید سخن امام حسین علیه‌السلام را پذیرفت، لیک مروان بن حکم که کنار ولید نشسته بود، سخن حضرت را رد کرد و از ولید خواست که فوری و به زور از امام بیعت بگیرد!

امام حسین علیه‌السلام نیز در پاسخ به این تهدید از موضع مخالف خود در برابر بیعت با یزید سخن گفت و فرمود: «ای امیرا ما خاندان نبوتیم و معدن رسالت و محل رفت‌وآمد فرشتگان. خداوند با ما آغاز کرد و به ما ختم فرمود، در حالی که یزید، مردی فاسق، می‌گسار، آدمکش و دارای فسق آشکار است و کسی همچون من با کسی همچون او بیعت نمی‌کند. لیک ما و شما شب را به صبح می‌رسانیم و می‌نگریم که کدام‌یک از ما برای خلافت و بیعت سزاوارتر است»[۲].

---

۱. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین علیه‌السلام**، ج ۲، ص ۲۰۳-۲۰۷.

۲. همان، ص ۲۵۵.

## رهسپاری حسین علیه السلام به مکه

امام حسین علیه السلام در ۲۸ رجب سال ۶۰ق، مدینه را به سوی مکه ترک کرد. امام پیش از ترک مدینه در نامه‌ای به برادرش محمد بن حنفیه از هدف رفتن و رهسپاری خویش گفت. در آن نامه آمده است: «همانا من از روی ناسپاسی و زیاده‌خواهی و برای فساد و ستمگری، قیام نکردم، بلکه برای اصلاحگری در امّت جدّم راهی می‌شوم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سیره جدّم محمد صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن ابی‌طالب علیه السلام عمل کنم... . آن‌که مرا به حقانیت می‌پذیرد، [بداند که] خداوند، سرچشمهٔ حق است و اگر کسی در این دعوت، دستِ رد بر سینهٔ من زند، شکیبایی می‌ورزم تا خداوند، میان من و این گروه، بر پایه حقیقت، داوری کند و به حقیقت حکم دهد که بهترین داوری‌کنندگان است»[1].

امام حسین علیه السلام روز سوم ماه شعبان به مکه رسید و در آن شهر برای مسلمانانی که به حج و عمره آمده بودند، از موضع و نظر خویش دربارهٔ حکومت اموی آشکارا سخن گفت.

نیز امام برای پیشوایان عراق در کوفه و بصره نامه فرستاد و آنان را خبر داد که حکومت یزید را نمی‌پذیرد و آنان را بر یاری و نصرت خویش تشویق کرد.

## اجابت کوفیان

فضای کوفه برای انقلاب بر ضد حکومت اموی آماده بود. از همین روی کوفیان، موضع امام حسین علیه السلام را پذیرفتند و هیئت‌هایی را سوی او فرستادند و هزاران نامه برای آن حضرت نگاشتند تا بیعت خویش با امام را اعلان داشته، از آمادگی خویش برای یاری رساندن به او پرده بردارند.

مورخان می‌گویند: در نوبت‌های مختلف، دوازده هزار نامه نزد امام حسین علیه السلام گرد آمد و لیستی به او رسید که در آن نام ۱۴۰ هزار نفر آمده بود که همگی به حضرت عرض کرده

---

۱. همان، ص ۲۶۴.

بودند در صورت رسیدن او به کوفه، یاری‌اش خواهند داد؛ همان‌گونه که در یک روز، ۶۰۰ نامه به امام رسید.

امام حسین علیه‌السلام، پسرعمویش، مسلم بن عقیل، را سوی کوفیان گسیل داشت تا حقیقت اوضاع کوفه را درنگرد و برای امام از آنان بیعت ستاند و امور را برای آمدن او آماده سازد.

مسلم، شامگاه نیمه ماه مبارک رمضان، مکه مکرمه را ترک گفت و پنجم ماه شوال به کوفه رسید. کوفیان با شادمانی و خوشامدگویی به استقبال مسلم شتافتند و مردمان این شهر با مسلم به عنوان نماینده و سفیر امام حسین علیه‌السلام بیعت کردند. مسلم نیز در نامه‌ای به امام حسین علیه‌السلام بشارت داد که کوفیان بیعت او را پذیرفته‌اند و امام را تشویق کرد تا هرچه زودتر سوی کوفه آید.

لیک حکومت اموی که از نافرمانی کوفیان می‌ترسید، نعمان بن بشیر، حکمران کوفه را به سبب سستی در رویارویی با نافرمانی و عصیان، عزل نمود و به جای نعمان، عبیدالله بن زیاد را که در سنگدلی و تندخویی شهره بود، به حکمرانی کوفه منصوب داشت.

عبیدالله بن زیاد پس از آنکه حکومت کوفه را در اختیار گرفت، با حیله و فریب برنامه‌ریزی کرد و سخت‌ترین راه‌های کشتار و ترور را به کار گرفت تا نافرمانی دوستداران امام حسین علیه‌السلام را سرکوب سازد. بدین روی، مسلم بن عقیل، سفیر امام حسین علیه‌السلام دستگیر و در هشتم ذوالحجه به همراه پیشوایانی دیگر اعدام شد و مجموعهٔ بزرگی از شخصیت‌ها و پیشوایان کوفه دستگیر گشتند و عبیدالله حکومت نظامی را اعلان نمود.

## سوی عراق

مسلم بن عقیل ـ پیش از تحولات روی داده ـ طی نامه‌ای امام حسین علیه‌السلام را خبر داد که کوفیان، فرمانبرداری از او را پذیرفته‌اند و مشتاق آمدن او هستند. امام نیز تصمیم گرفت تا مکه را ترک کند و سوی عراق رود، زیرا به سبب حفظ قداست مکه، نمی‌خواست این شهر، محل انفجار انقلاب او و رویارویی با حکومت امویان باشد، و عراقیان نیز با توجه

به نامه‌هایی که فرستاده بودند و به علت همراهی‌شان با فرستاده امام، برای انقلاب، آمادگی بیشتری داشتند.

امام حسین علیه السلام از مدت زمانی که در مکه بود، استفاده کرد تا با مسلمانانی که به حج و عمره می‌آمدند، ارتباط برقرار کند.

امام روز هشتم ذوالحجه سال ۶۰ق مکه را ترک کرد. زمان ترک مکه، برای حاجیان و مسلمانان، سؤال‌برانگیز بود، زیرا آنان برای ادای مناسک حج آماده می‌شدند، پس چرا از گزاردن حج با امام حسین علیه السلام محروم می‌شدند؟

شمار بسیاری از مردان و زنان اهل‌بیت علیهم السلام و جماعتی از یاران، امام حسین علیه السلام را در این سفر همراهی می‌کردند. در یکی از مراحل راه، خبر تحولات خطرناک کوفه و چیرگی امویان بر این شهر و کشته شدن سفیرش، مسلم بن عقیل، به امام رسید و او به‌رغم اینکه از رخدادها دلی درمند داشت، تصمیم گرفت تا به راه خویش ادامه دهد.

هنگامی که حکومت اموی خبر یافت حسین علیه السلام روی سوی عراق نهاده است، دسته‌ها و یگان‌هایی نظامی را اعزام کرد تا امام حسین علیه السلام را از ورود به کوفه بازدارند.

پس از آنکه کاروان امام حسین علیه السلام از منطقه‌ای به نام «شراف» عبور کرد، یگانی نظامی از سپاهیان اموی که افزون بر هزار سوار، آن را تشکیل می‌دادند، به فرماندهی حر بن یزید ریاحی، راه را بر آنان بست. سربازان این یگان در گرمای سوزان بیابان، از تشنگی شدید، رنج می‌بردند. امام حسین علیه السلام آنان را از مرگ حتمی نجات داد و آبی را که نیاز داشتند، به آنان داد وانگاه دربارهٔ علت روی آوردن به عراق با آنان سخن گفت، لیک سپاهیان اصرار کردند که باید خود را تسلیم آنان سازد، تا او را نزد ابن‌زیاد، حکمران اموی کوفه برند و امام را گفتند که به او اجازه نمی‌دهند به جایی بازگردد که از آن روی آورده است. سپاهیان حُر می‌خواستند امام به کوفه رود و امام نیز می‌خواست که به حجاز بازگردد، لیک سرانجام توافق چنین حاصل شد که کاروان امام نه به کوفه رود نه به حجاز.

## در کربلا

نامه‌ای از سوی عبیدالله بن زیاد به فرمانده یگان اموی رسید که به او فرمان می‌داد تا حسین علیه‌السلام را در دل بیابان نگاه دارد و او را مجبور نکند که به کوفه رود. این فرمان برخلاف تصمیم قبلی بود. علت تغییر نظر عبیدالله شاید این بود که فکر می‌کرد ورود حسین علیه‌السلام به کوفه به تحولاتی غیرمترقبه خواهد انجامید، بنابراین رویارویی با او در بیابان و دور از چشم مردم، بهتر بود.

در پی فرمان جدید، یگان نظامی بر آن شد که در رهسپاری امام خلل ایجاد کند و او را از رفتن بازدارد، در حالی که امام می‌خواست به راه خود ادامه دهد. کاروان امام حسین علیه‌السلام پس از کشمکش با سپاهیان حُر و بحرانی شدن اوضاع، سرانجام به منطقه‌ای بر ساحل فرات رسید. امام از نام آن منطقه پرسید و پاسخ شنید که نامش «کربلا» است، پس فرمان داد تا در آن فرود آیند، زیرا کربلا همان سرزمینی بود که خداوند آن را برگزید تا عرصه قیام، میدان شهادت و جایگاه قبر او باشد.

اگر کربلا از نظر جغرافیایی، فقط منطقه محدودی از زمین بود؛

اگر کربلا از نظر تاریخی، عرصه مهم‌ترین رویداد دینی ـ سیاسی امّت اسلام، پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود؛

اگر کربلا قبله‌گاه مؤمنان شد که با قلب‌ها، احساسات و پیکرهایشان به آن روی می‌آورند؛

اگر کربلا آهنگی سوزناک شد که ذوق و قریحه شاعران و ادیبان، آن را می‌نوازد؛ اگر کربلا حماسه‌ای پهلوانانه شد که آزادی‌خواهان و مصلحان از آن الهام می‌گیرند؛

... لیک برای اهل‌بیت علیهم‌السلام، ژرف‌تر و سترگ‌تر از همه این‌ها بود. اهل‌بیت علیهم‌السلام هیچ رخدادی را به اندازه رخداد کربلا کانون توجه خویش نکرده‌اند و به آن اهتمام نورزیده‌اند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش از وقوع فاجعه کربلا از آن سخن می‌راند و برخی جزئیاتش را به شرح می‌کشید و اهمیّت و ابعاد آن را روشن می‌ساخت.

و همچنین امام علی علیه السلام، حضرت زهرا و امام حسن علیهما السلام .... پس از واقعه کربلا نیز ائمه اهل‌بیت علیهم السلام یادِ آن را نو می‌کردند و وقایع آن را زنده می‌داشتند و مردم را فرمان می‌دادند تا این واقعه را جاودانه سازند و بزرگش دارند.

روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خاکی از خاک حسین علیه السلام را که جبرئیل برای آن حضرت آورده بود، به ام‌سلمه داد و او را فرمود: «هنگامی که این خاک، خونین شد، حسین کشته شده است.

ام‌سلمه، آن خاک را در شیشه‌ای نزد خود نگاه داشت و هنگامی که حسین علیه السلام به قتل رسید، آن خاک، خونین شد و ام‌سلمه نیز به مردم خبر داد که حسین علیه السلام کشته شده است»[۱].

ابن‌سعد نیز از ام سلمه روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل مرا خبر داد که پسرم حسین، پس از من در سرزمین عراق کشته می‌شود. به جبرئیل گفتم: «خاک سرزمینی را که در آن کشته می‌شود، به من نشان ده». آن را آورد، این است خاک آن»[۲].

نیز ابن سعد و طبرانی در **المعجم الکبیر** از عایشه روایت می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل خبرم داد که پسرم حسین پس از من در سرزمین طف کشته خواهد شد، و این خاک را برای من آورد و خبرم داد که قبر او در این خاک است»[۳].

بغوی، ابن سکن، باوردی، ابن منده، ابن عساکر و طبرانی در **المعجم الکبیر** با اسنادی که راویان آن ثقه هستند، از ام‌سلمه روایت می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این پسرم ـ یعنی حسین ـ در سرزمینی از سرزمین عراق که به آن کربلا می‌گویند، کشته می‌شود، پس هرکدام از شما که در آن زمان بود، باید یاری‌اش رساند»[۴].

---

۱. ابن اثیر، علی بن محمد، **الکامل فی التاریخ**، ج ۴، ص ۹۳.

۲. شوکانی، محمد بن علی، **درّ السحابه**، ص ۲۹۴.

۳. همان جا.

۴. همان جا.

احمد، ابویعلی، بزاز و طبرانی در **المعجم الکبیر** با اسنادی که راویان آن ثقه هستند، از نجی حضرمی ـ که ابریق‌دار حضرت علی ﷺ بود و هنگام عزیمت حضرت به صفین، همراهی‌اش می‌کرد ـ روایت می‌کنند: «چون علی ﷺ برابر نینوا رسید، صدا زد: ای ابوعبدالله! صبر کن. ای ابوعبدالله! کنار شط فرات صبر کن.

عرض کردم: چه شده است؟

فرمود: روزی خدمت پیامبر ﷺ رسیدم و دیدم چشمانش گریان است. عرض کردم: ای پیامبر خدا! کسی شما را ناراحت کرده است؟ چرا دیدگانت گریان است؟

فرمود: اندکی پیش، جبرئیل از پیش من رفت. او مرا گفت که حسین ﷺ نزدیک رود فرات کشته می‌شود. جبرئیل به من گفت آیا می‌خواهی از شمیم تربتش به تو ببویانم؟ گفتم: آری. پس جبرئیل دستش را دراز کرد و مشتی خاک برداشت و آن را به من داد و از این روی، بی‌اختیار گریه‌ام گرفت»[1].

در **تذکرة الخواص** آمده است که چون به حسین ﷺ گفتند اینجا سرزمین کربلاست، خاکش را برداشت و بویید و گفت: به خدا سوگند این همان سرزمینی است که جبرئیل، رسول خدا ﷺ را خبر داد که من در آن کشته می‌شوم.

دمیری در **حیاة الحیوان** آورده است که حسین ﷺ دربارهٔ نام مکان پرسید، به او عرض شد: کربلا. فرمود: دارای اندوه و بلا! پدرم هنگام رفتن به صفین که من نیز همراهش بودم، از اینجا گذشت و ایستاد و از نامش پرسید. او را از نامش خبر دادند، پس فرمود: «اینجا بار افکن آنان است و اینجا محل ریختن خونشان!». در این باره از او پرسیدند، فرمود: «گروهی از خاندان محمد ﷺ در اینجا فرود می‌آیند...»، سپس فرمان داد تا باروبنه‌اش را در آن مکان فرود آرند.

در مختصر **صفة الصفوه** نیز چنین آمده است[2].

---

۱. همان جا.

۲. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین** ﷺ، ج ۳، ص ۹۱.

امام حسین علیه السلام در روز دوم محرم سال ۶۱ق به کربلا رسید.

## عاشورا

نیروهای نظامی امویان پیشروی کردند تا حسین علیه السلام و یارانش را در کربلا به محاصره درآورند. مورخان دربارهٔ شمار افرادی که به سوی کربلا اعزام شدند، به اختلاف دچارند، لیک درست‌ترین نظر، همان سی هزار جنگجوست[1]، در حالی که شمار سپاهیان حسین علیه السلام از هشتاد نفر فراتر نمی‌رفت.

حکومت اموی، کوفه را محاصره کرده و در درون شهر، حالت فوق‌العاده اعلام نموده بود تا مبادا کسی از آن بیرون رود و به امام حسین علیه السلام بپیوندد. رهبری سپاه امویان برعهده عمر بن سعد بود.

امام حسین علیه السلام بارها با سپاهیانی که به نبرد او آمده بودند، سخن گفت تا خویشتن را به آنان بشناساند و اهداف موضع مخالف خود با حکومت اموی را برایشان به شرح کشد و بگوید که در سایه حکومت اموی چه زندگی ننگینی دارند و او مسئول است تا قیام کند و این ظلم و ستم آنان را نپذیرد.

لیک سخنرانی‌های امام فقط بر تعداد انگشت‌شماری از سپاهیان اثر نهاد؛ کسانی همچون حر بن یزید ریاحی، فرمانده دسته‌ای که در راه با امام حسین علیه السلام روبه‌رو شد. حُر از موضع و سخنان امام اثر پذیرفت و از سپاه نافرمانی کرد و به سپاهیان امام پیوست.

سپاه اموی، از روز هفتم محرم، کرانه فرات را به اشغال خویش درآورده بود تا حلقه محاصره را بر امام حسین علیه السلام و یارانش تنگ‌تر کند و امام حسین و یاران و خانواده‌اش را از رسیدن به آب بازدارد.

در صبح روز عاشورا، سپاهیان اموی، حمله خود به سپاهیان حسین علیه السلام را آغاز کردند و یاران امام و جوانمردان بنی‌هاشم نیز از وجود امام و خانواده او و از خویشتن دفاع نمودند و با

---

۱. همان، ص ۱۲۲.

دفاع مقدس خویش، حماسه‌ای جاودان از پهلوانی و جان‌فشانی را رقم زدند که در تاریخ همانند نداشت. عصر روز عاشورا، تمامی اصحاب و یاران امام حسین علیه‌السلام، شهادت را به آغوش کشیده و به عهد خویش با پروردگار وفا کرده بودند، در حالی که امام حسین علیه‌السلام به تنهایی به رویارویی سپاهیان یزید رفته بود و زنان و کودکانش از تشنگی بی‌تاب گشته بودند و حزن و اندوه، آنان را دردمند ساخته بود و پس از شهادت مردان و حامیانشان، آینده‌ای ناگوار را انتظار می‌کشیدند.

امام حسین علیه‌السلام به رویارویی و نبرد سپاهیان یزید رفت، بدون آنکه از شمار انبوهشان بهراسد و ناگواری‌ها و دردها بر عزم و دلاوری او اثری بنهد. امام با آنان جنگید تا اینکه به دیدار پروردگار شتافت و کشته و شهید بر صحرای کربلا افتاد و در خون تپید، تا بر انحراف امّت اسلام از رسالت جدّش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گواهی دهد و برای نسل‌های آینده بشریت، راه قیام و مبارزه در راه اصول و کرامت انسانی را ترسیم کند.

سپاهیان اموی به قتل امام حسین علیه‌السلام و تمامی یاران او بسنده نکردند، بلکه حتّی کودکان شیرخواره‌ای چون عبدالله الرضیع فرزند امام حسین علیه‌السلام را که کمتر از یک سال داشت، در آغوش پدرش قربانی کردند، و از مردان اردوگاه امام حسین علیه‌السلام به جز علی بن حسین علیه‌السلام که زمین‌گیر و بیمار بود، کسی جان سالم به در نبرد.

سپاهیان اموی بر پیکرهای پاک امام حسین علیه‌السلام و یارانش یورش بردند و سرهای آنان را بریدند، وانگاه بر پیکر امام، اسب دواندند. آنان سپس به خیمه‌های زنان و کودکان حسین علیه‌السلام حمله کردند و خیمه‌ها را به آتش کشیده، هر آنچه را که در آن‌ها بود و تمام زر و زیور زنان و کودکان را به تاراج بردند.

سپاه ستمگر اموی در کربلا جنایات شرم‌آوری را مرتکب شد که آن‌ها را با کافران نمی‌توان کرد، چه رسد به عترت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله!

از همین روی کربلا، جلوه‌گاه فجیع‌ترین تراژدی تاریخ بشر شد و هم‌هنگام، زیباترین حماسه در کتاب رزم‌آوری، جان‌فشانی و ایستادگی.

## کاروان اسیران

سپاهیان اموی در روز یازدهم محرم، کشتگان خویش را به خاک سپردند و اجساد پاک امام حسین علیه السلام و یارانش را بر بیابان کربلا رها نمودند تا باد بر آن‌ها بوزد، بدون اینکه به خاک سپرده شوند!

سپاهیان اموی، زنان و کودکان حسین علیه السلام را در بند اسارت به کوفه بردند، در حالی که سرهای حسین علیه السلام و یارانش، پیشاپیش اسیران بر نیزه‌ها قرار داشت.

شمار اسیران ـ جدا از کودکان ـ به بیست بانو می‌رسید که آنان را بر روی شتران بی‌جهاز نشاندند و با درشتی و خشونت، سوی کوفه راندند.

اسیران در روز دوازدهم محرم و در میان شادی و سرور کوفیان از پیروزی ستمگران بر اهل‌بیت علیهم السلام وارد کوفه شدند و پس از آنکه چند روزی با ذلت و درد در کوفه ماندند، آنان را به همراه سرهای شهیدان، در سفری که برای زنان داغ‌دیده و کودکان یتیم شده بسی سخت و دشوار بود، سوی شام بردند؛ جایی که به آنان ـ به ویژه در مجلس یزید بن معاویه ـ شماتت‌ها و اهانت‌های گوناگونی شد.

با اینکه دمشق، پایتخت امویان به شمار می‌آمد و فضای آن بر ضد اهل‌بیت علیهم السلام بود، لیک مصیبت و اخبار کربلا و سخنرانی‌های امام زین‌العابدین، بانو زینب و بانو ام‌کلثوم علیهما السلام بر شامیان اثر نهاد و موجی از مخالفت با سیاست‌های یزید بن معاویه و محکومیت آن را پدید آورد، چندان که یزید در ترسِ بالا گرفتن این موج، فرمان داد تا براساس درخواست اسیران، آنان را به مدینه بازگردانند.

کاروان اسیران به مدینه بازگشت و از ظلم و ستم و رنجی که در تاریخ بشریت مانند نداشت، به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت برد.

پس از خواندن این سطور کوتاه و گذرا از کتاب قیام حسینی ـ که نسل‌های بشر آن چنان که باید، آن را نخوانده‌اند ـ اینک می‌توانیم دربارهٔ نقش بانو زینب علیها السلام در این قیام سترگ سخن بگوییم.

## نقشِ پیش‌بینی‌شده

ماجرای کربلا، با همه رخدادهای دهشتناک آن، برای بانوزینب ﷺ غافلگیرکننده نبود و او در این رخداد، نقشی اتفاقی و تصادفی نداشت. زینب ﷺ از نظر روحی و روانی برای این رخداد آماده بود و از آغاز کودکی‌اش آگاهی داشت که چنین حادثه‌ای اتفاق می‌افتد و او نقش اصلی و برجسته‌ای در آن ایفا خواهد کرد.

درست است که رخدادهای کربلا، پیش از وقوع، در پس پردهٔ غیب قرار داشته است و کسی جز خداوند از عالم غیب خبر ندارد، لیک این نیز گفته باید که پروردگار متعال، پرده‌های غیب را برای پیامبرش کنار می‌زند و ماورای آن را به او نشان می‌دهد؛ خدای تعالی می‌فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾.[1]

نزد مسلمانان به اثبات رسیده است که رسول خدا ﷺ صحابیان خویش را از امور غیبی متعددی آگاه کرد و از وقوع آن‌ها خبرشان داد و صحابیان حضرت نیز عملاً وقوع آن امور را دیدند. در ثبوت این امور، بحث و مناقشه‌ای میان مسلمانان نیست.

واقعه کربلا، از امور غیبی‌ای بود که رسول خدا ﷺ از آن سخن گفته است، همان‌گونه که چندین منبع از کتب حدیثی مورد اعتماد مسلمانان به این موضوع اشاره کرده‌اند.

آن گونه که منابع گوناگون حدیثی و تاریخی تأکید دارند، اهل‌بیت ﷺ که واقعه کربلا با آنان ارتباط و پیوند داشت، در شمار نخستین کسانی بودند که رسول خدا ﷺ آنان را از وقوع واقعه کربلا آگاه کرد.

بنابراین طبیعی است که بانوزینب ﷺ در فضای این پیش‌بینی زندگی کرده باشد و از خطوط کلی و بلکه برخی تفاصیل و جزئیات واقعه کربلا، آگاه باشد.

در حدیثی که شیخ اقدم، ابوالقاسم جعفربن محمد بن جعفربن موسی بن قولویه قمی (درگذشته ۳۶۷ یا ۳۶۸ ق) در کتاب **کامل الزیارة** ـ که عالمان بزرگ به روایات و اسانید آن

---

۱. جن/ ۲۶-۲۷؛ «دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد».

اعتماد دارند ـ آورده است، زینب علیها السلام به صراحت از اطلاع قبلی خود از واقعه سخن می‌گوید.

امام زین‌العابدین علی بن حسین علیه السلام در این حدیث که سندش به او متصل است، می‌فرماید:

«هنگامی که در کربلا آنچه که بر سرمان آمد، بر سرمان آمد و پدرم و پسران و برادران و دیگر خاندانش کشته شدند و زنان و کودکانش را بر شتران بی‌جهاز نشاندند و می‌خواستند که ما را به کوفه ببرند، به کشتگان نگاه می‌کردم که دفن نشده بودند و این بر من دشوار می‌آمد و آنچه می‌دیدم، بر نگرانی‌ام می‌افزود و نزدیک بود جان بسپارم! عمه‌ام زینب کبریٰ دخت علی علیه السلام حالم را دریافت و فرمود: ای بازمانده جدّ و پدر و برادرانم! چرا تو را در حال جان دادن می‌بینم؟

گفتم: چگونه دل‌نگران نباشم و بی‌قراری نکنم؟ در حالی که می‌بینم سرور و برادران و عموهایم و عموزادگان و خاندانم در خون خویش تپیده‌اند و خاک‌آلود بر زمین افتاده‌اند و اموالشان ربوده شده است و کفن و دفن نشده‌اند و کسی سوی آنان نمی‌رود و بشری به آنان نزدیک نمی‌شود، گویی خانواده‌ای از دیلم یا خزرند؟

گفت: آنچه می‌بینی تو را بی‌قرار نکند، که به خدا سوگند این را رسول خدا صلی الله علیه و آله به جدّ و پدر و عمویت فرموده بود... خداوند از مردمانی از این امّت، که فراعنه این زمین آنان را نمی‌شناسند و آنان را آسمانیان می‌شناسند، پیمان گرفته است که این اعضای پراکنده و این پیکرهای خون‌آلود را گرد آورند و به خاک بسپارند و در این سرزمین برای قبر پدرت، سید الشهدا، پرچمی به اهتزاز درآورند که با مرور زمان، اثرش از میان نرود و نقشش زدوده نگردد، و سرکردگان کفر و پیروان گمراهی هر چه در محو و زدودن آن بکوشند، جز بر ظهور اثر آن و بالا گرفتن کارش، افزوده نمی‌شود.

گفتم: این سفارش و این خبر چیست؟

گفت: ام ایمن ـ کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله ـ برایم حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی از روزها به منزل فاطمه علیها السلام رفت...».

بانوزینب ﷺ برای برادرزاده‌اش زین‌العابدین ﷺ این حدیث طولانی را به نقل از ام‌ایمن، بازگو می‌کند و براساس آنچه که رسول خدا ﷺ خبر داده است، حوادثی را که پس از آن حضرت بر سر اهل‌بیت ﷺ می‌رود ـ از جمله حادثه کربلا را ـ برمی‌شمرد.

زینب ﷺ سپس در پی حدیث ام ایمن می‌گوید: «هنگامی که ابن‌ملجم (لعنت‌الله علیه) پدرم را ضربت زد و اثر مرگ را بر او دیدم، عرض کردم: پدر جان! ام‌ایمن این‌گونه و آن‌گونه برایم حدیث کرد و من دوست دارم آن را از تو بشنوم».

علی ﷺ فرمود: دخترم! سخن همان‌گونه است که ام‌ایمن برایت گفت، و گویا که تو و دختران خاندانت را می‌بینم که در این سرزمین ـ یعنی کوفه ـ ذلیل و خوار گشته‌اید»[1].

## اقدام و اختیار

گاه می‌شود که انسان خود را در میانه معرکه‌ای می‌بیند که اختیار ورود به آن را نداشته است و در ورطهٔ مشکلی می‌افتد که بدون اینکه قصد آن را کرده باشد، بر او تحمیل شده است.

این حالت، به حکم تبعیت از مرد، چه پدر باشد چه شوهر و پسر، بیشتر برای زن اتفاق می‌افتد و او بدون اینکه از پیش آگاه باشد یا اختیاری داشته باشد، خویشتن را در میانه معرکه و جدال می‌بیند.

آیا حضور بانوزینب ﷺ در کربلا و نقش او در این قیام، چیزی از این قبیل بود؟

اگر پژوهشگری، نقش و موضع‌گیری‌ها و سخنان بانوزینب ﷺ را در رخدادهای کربلا، آگاهانه بررسی کند، برای او روشن خواهد شد که این بانو، نقشش را در این قیام بزرگ، با آگاهی قبلی و ادراکی عمیق انتخاب نمود و به مشارکت در این قیام اقدام کرد، همان‌گونه که در موقعیت‌های مختلف و رویدادهای قیام حسینی نیز زمام امور را در دست گرفت.

تاریخ برای ما روایت می‌کند که بانوزینب ﷺ خود، تصمیم گرفت و خواست تا در

---

۱. مجلسی، محمدباقربن محمدتقی، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۵۵-۶۰.

رکاب برادرش حسین علیه السلام در این قیام شرکت کند، با اینکه از نظر دینی و اجتماعی، این کار برعهدهٔ همسرش عبدالله بن جعفر بود. لیک از آن روی که عبدالله نابینا بود، زینب علیها السلام، حسین علیه السلام را در این قیام همراهی کرد، همان‌گونه که او به سبب نابینایی همسرش، کارهای منزل را نیز به انجام می‌رساند و به امور فرزندانش رسیدگی می‌کرد و اگرچه تمام این کارها، زینب علیها السلام را از پیوستن به برادرش بازمی‌داشت، امّا او تصمیم گرفت تا از تمامی این موانع عبور کند. زینب علیها السلام برای همراهی با حسین علیه السلام، از شوهرش اجازه گرفت و عبدالله نیز نه‌تنها به او اجازه داد، بلکه دو پسرش، عون و محمد، را نیز فرمود تا به کاروان قیام حسینی ملحق شوند.

سفر امام حسین علیه السلام آکنده از خطر بود، از همین روی، بزرگان بنی‌هاشم به امام پیشنهاد دادند تا کسی از زنان و کودکان را با خود همراه نسازد، لیک بانو زینب علیها السلام سخت مراقب چنین پیشنهادهایی بود که میان او و مشارکت در این سفر مقدس، مانع می‌نهاد.

ابن‌عباس پس از آنکه نتوانست امام حسین علیه السلام را قانع سازد تا از قیام برای خروج صرف‌نظر کند، با او درباره بردن زنان و کودکان مناقشه کرد و گفت: «اگر می‌روی، پس زنان و دخترانت را با خود مبر، زیرا من می‌ترسم که تو همان‌گونه که عثمان کشته شد، کشته شوی، در حالی که زنان و فرزندانش او را می‌نگریستند»[1].

امام حسین علیه السلام برادرش محمد بن حنفیه را خبر داد که عزم رفتن دارد و به او فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله [در خواب] نزد من آمد و فرمود: ای حسین! بیرون رو که خداوند مشیّت فرموده که تو را کشته ببیند». محمد بن حنفیه نیز با شنیدن این سخن، همان سؤال ابن‌عباس را پرسید و عرض کرد: «تو که در چنین حالی بیرون می‌روی، پس چرا این زنان و کودکان را با خود می‌بری؟

پاسخ امام حسین علیه السلام به اینان که برآیندهٔ زنان و خانواده‌اش دل می‌سوزاندند، پاسخی

---

۱. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین علیه السلام**، ج ۳، ص ۲۷.

سخت شگفت بود؛ آنجا که فرمود: «خداوند مشیّت فرموده است که آنان را در اسارت ببینند»[۱].

شیخ جعفر نقدی آورده است: «بانو زینب ﷺ بر این نصیحت ابن‌عباس به امام حسین ﷺ که «زنان و دخترانت را با خود مبر» اعتراض کرد و ابن‌عباس شنید که زنی پشت سر او می‌گرید و می‌گوید: «ای ابن‌عباس! به بزرگ و سرور ما می‌گویی که ما را اینجا بگذارد و به تنهایی برود؟ نه به خدا! بلکه با او زندگی می‌کنیم و با او می‌میریم! آیا زمانه برای ما چیزی جز او را باقی نهاده است؟».

ابن‌عباس چون نگاه کرد، دید این زینب ﷺ است که سخن می‌گوید»[۲].

همان‌گونه که اصل مشارکت زینب ﷺ در قیام حسین ﷺ براساس تصمیمی آگاهانه بود، بیشتر موضع‌گیری‌های او در عرصه‌های قیام نیز از اقدامات شجاعانه او برمی‌خاست و او بود که به هنگام سختی و ناگواری، سوی برادرش شتافت تا در این رویارویی، یار و شریک او باشد.

زینب ﷺ در روز عاشورا، دردها و شرایط دشوار را به چالش می‌کشد تا نقش پهلوانانه و سترگ خویش را ایفا کند، با اینکه مصیبت‌هایی که دامن‌گیرش شد، می‌توانست عذرِ خوبی برای پرداختن به حزن و اندوهِ خود و دوری از میدان نبرد باشد.

اما به راستی چه چیز زینب ﷺ را واداشت که در برابر کوفیان سخنرانی کند؟ و چه کسی از او انتظار داشت که در مجلس یزید بن معاویه، چنین آتشین سخن براند؟ زینب ﷺ در شرایط آوارگی و اسارت به‌سر می‌برد، و زنی بود خجول و پرشرم و حیا، و فضای پیرامون او در کوفه و شام نیز آکنده بود از شماتت و دشمنی. تمام این‌ها ـ یا حتّی برخی از این‌ها ـ کافی بود تا زینب ﷺ را سرگرم خود و زدودن غم و اندوهش سازد...، لیک این بانوی ارجمند خویشتن را از غم و اندوه و درد، فراتر دانست و زمام امور را به دست گرفت و بر شرایط و

---

۱. همان، ص۳۲.

۲. نقدی، جعفر، زینب الکبری ﷺ، ص ۹۴.

اوضاع پیرامون خود، سیطره یافت.

زینب علیها السلام راه خویش را با آگاهی قبلی برگزیده بود، از همین روی به دردها و ناگواری‌های سخت، که کمر کوه را می‌شکست، نگاهی مثبت و مطمئن داشت و آن را آزمونی الهی می‌شمرد که ناگزیر باید پیروز و سرافراز از آن بیرون آید.

زینب علیها السلام در سخت‌ترین و فجیع‌ترین موقعیت‌ها، خداوند را برای نعمت‌هایش سپاس می‌گفت و اعلان می‌داشت که قضای او را می‌پذیرد و آماده است که در راه او فراتر از این را نیز تحمل کند.

پس از آنکه امام حسین علیه السلام به شهادت رسید و فاجعه‌ای بزرگ پدید آمد و پس از کشته شدن مردان خاندان نبوت و یارانشان، زینب علیها السلام بدون توجه به سپاهیان تا بُن دندان مسلح اموی، سوی میدان نبرد دوید تا پیکر برادرش را پیدا کند و چون بر پیکر پاره‌پاره او ایستاد، خوب نگاهش کرد وانگاه چشم به آسمان دوخت و با سوزوگداز گفت: «بارخدایا! این قربانی را از ما بپذیر»[1].

از نگاه زینب علیها السلام اندوه و مصیبتی چنین بزرگ، چیزی است برای تقرب به خدای تعالی... . به راستی که این نگاه، اوج آگاهی و بالاترین سطح اراده و اختیار است!

هنگامی که عبیدالله بن زیاد، حکمران کوفه، در مجلس خویش از روی شماتت و غرورِ پیروزی دروغین، از زینب علیها السلام پرسید: «کار خداوند را با برادرت چگونه دیدی»؟ آن بانو بی‌درنگ و از ژرفای دل و با بی‌باکی و استواری پاسخش داد: «جز زیبایی ندیدم! اینان کسانی بودند که خداوند، کشته شدن را برایشان تقدیر کرده بود و آنان هم به سوی قتلگاه خویش شتافتند، و به زودی خداوند، تو و آنان را گِرد هم می‌آورَد و آنان بر تو حجت و برهان اقامه می‌کنند و خواهی دید که چه کسی چیره می‌شود. مادرت به عزایت بنشیند، ای پسر مرجانه!»[2].

---

۱. قرشی، باقر شریف، حیاة الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۳۰۴.

۲. همان، ص ۳۴۴.

زینب ﷺ سخنرانی خویش در مجلس یزید بن معاویه را با تأکید بر نگاه مثبت خویش به درد و رنج و مصیبت خاندان خویش به پایان می‌بَرَد و می‌فرماید:

«ستایش ویژهٔ خداوند، پروردگار جهانیان است؛ همو که آغاز ما را سعادت و مغفرت و فرجام ما را شهادت و رحمت قرار داد! از خدا می‌خواهیم که پاداش آنان را کامل کند و افزون هم بدهد و جانشین خوبی در نبودِ آنان برای ما باشد، که او بخشنده و مهربان است، و «حسبنا الله و نعم الوکیل»[1].

بنابراین، بانو زینب ﷺ ناخواسته سوی قیام حسینی کشیده نشد و خویش را در میان معرکه‌ای تحمیلی نیافت، بلکه با ارادهٔ خویش و با اختیار کامل به میدان پا نهاد، و اینجاست که عظمت این بانوی بزرگ جلوه می‌کند.

## سلاح مظلومیت

در جنگ حق و باطل، هریک از دو طرف جنگ، تمام سلاح‌ها و امکانات خود را به کار می‌گیرد تا دشمنش را نابود سازد یا بیشترین خسارت را به او وارد کند.

اگر سلاح مادی که برای نبرد در میدان جنگ به کار گرفته می‌شود ـ مثلاً شمشیر و نیزه ـ مشابه و یکسان باشد، لیک سلاح معنوی و وسائل جذب طرف‌داران و روش‌های تأثیر بر مردم و تعامل با آنان، میان دو سوی نبرد مختلف خواهد بود، و این چیزی نیست جز نتیجه اختلاف اهداف، انگیزه‌ها و ارزش‌هایِ حاکم بر دو طرف نزاع و درگیری.

دو سوی نبرد می‌کوشند تا افراد خود را بسیج کنند و روحیهٔ آنان را بالا ببرند، همان‌گونه که می‌کوشند مردم را سوی خویش کشند و به نفع خود بر افکار عمومی تأثیر گذارند.

برای تحقق این هدف، جبههٔ باطل از روش‌های وسوسه و مکر و فریب استفاده می‌کند تا خواهش‌های نفسانی پیروان خویش را برانگیزد. جبههٔ باطل به هواداران خود، وعدهٔ مال و منصب و امتیاز می‌دهد و با پیروزی‌های دروغین و نیروی زوال‌پذیر خود، آنان را وسوسه

---

۱. همان، ص ۳۸۰.

می‌کند، در حالی که جبههٔ حق، سلاح صدق و اخلاص را در دست می‌گیرد و ارزش‌های حق و عدالت و روح جان‌فشانی و فداکاری را در نهاد یاران خود برمی‌انگیزد.

یکی از کارآمدترین سلاح‌های جبههٔ حق که در قیام امام حسین علیه السلام جلوه کرد، سلاح مظلومیت بود. با این سلاح بود که دشمنی و زشتی جنایات امویان و عمق ناگواری و شدت دردها و مصیبت‌های اردوگاه امام حسین علیه السلام آشکار گشت.

مظلومیت، باطن مردم را به فریاد وا می‌دارد و وجدان آنان را بیدار می‌کند و آنان را به سوی ایستادن در کنار ستمدیدگانی که برحق‌اند، می‌راند، همان‌گونه که خشم و غضب آنان را بر ضد ستمگران و ظالمان برمی‌انگیزد.

مظلومیت، یاران و یاوران را فراهم می‌آورد و آنان را وا می‌دارد تا بیشتر گرد اردوگاه خویش را بگیرند، همان‌گونه که در جان و نهاد مردم نیز اثر می‌نهد تا با ستمدیدگان بر ضد ستمگران، همدردی کنند و آنان را یاری رسانند، بلکه آثار مظلومیت تا اردوگاه دشمن نیز امتداد می‌یابد تا ضمیر برخی سربازان فریب‌خورده را به حرکت درآورد و آنان را به نافرمانی از فرماندهان ستمگر خویش و پیوستن به انقلابیون مخلص وا دارد. فزون‌تر از این نیز می‌توان گفت که تأثیر مظلومیت از زمانه‌ها و دوران‌ها نیز فراتر می‌رود تا نسل‌های بشریت را در درازنای تاریخ، گِرد اردوگاه حق فراهم آورد.

تمام آنچه که گفتیم، به زیباترین صورت در واقعهٔ کربلا محقق شد. حکومت اموی، قدرت نظامی خود را به رخ مردم می‌کشید و سخت آنان را سرکوب می‌کرد تا بدین‌سان، آنان را به ایستادن در کنار خود وا دارد. عبیدالله بن زیاد، حکمران اموی کوفه، رشوه و پول را به پای سرکردگان و بزرگان کوفه می‌ریخت و بر حقوق سربازان می‌افزود و به فرماندهانی چون عمر بن سعد، شمر بن ذی‌الجوشن و شبث بن ربعی وعده پست و مقام می‌داد.

در مقابل تمام این‌ها، امام حسین علیه السلام و یارانش، وعدهٔ ارزش‌های والا را به مردم می‌دادند و وجدان‌های آزاده را روی سخن خویش می‌کردند و چشم مردمان را بر واقعیت و مسئولیت خود، باز می‌کردند و نگاه‌ها را به سوی جنایت‌های حکومت ستمگر

می‌کشاندند که دشمنی و ظلم را به اوج رسانده بود.

سلاح مظلومیت، سخت اثرگذار بود، زیرا هرگاه یاران امام حسین علیه‌السلام می‌دیدند که پیشوایشان و زنان و فرزندان او چه درد و مصیبتی را تحمل می‌کنند، بیشتر در راه دفاع از او جانبازی و جان‌فشانی می‌کردند و به حقانیت خود، یقین فزون‌تری پیدا می‌کردند.

تاریخ برای ما می‌گوید که چگونه افرادی، و بلکه فرماندهانی، از سپاه اموی تحت تأثیر مظلومیت امام حسین علیه‌السلام قرار گرفتند و مواضع خویش را تغییر دادند و به اردوگاه حسین پیوستند...؛ کسانی همچون حر بن یزید ریاحی، یکی از فرماندهان سپاه اموی و یکی از شجاع‌ترین پهلوانان آنان. او ـ همان‌گونه که گذشت ـ فرمانده اولین گردان سپاه اموی بود که در راه، امام حسین علیه‌السلام را محاصره کرد.

مظلومیت امام حسین علیه‌السلام وجدان و احساسات این مرد را تحریک و درون او را بیدار کرد. حُر، افسار اسب خود را سوی امام چرخاند و در حالی که از روی شرمساری و پشیمانی، سرش را پایین انداخته بود، خدمت امام رسید و چون به او نزدیک شد، با صدای بلند گفت:

«بارخدایا! به سوی تو بازمی‌گردم که من دل‌های دوستانت و فرزندان پیامبرت را ترساندم. ای ابوعبدالله! من توبه می‌کنم، پس توبه‌ام پذیرفته می‌شود؟».

حُر از اسب خویش فرود آمد و در برابر امام ایستاد و در حالی که اشک‌هایش بر رخسارش روان بود، به امام متوسل شد و عرض کرد:

«ای فرزند رسول خدا! خداوند مرا فدای تو کند! من همان کسی هستم که تو را از بازگشتن باز داشتم و مجبور به نزول در این مکان کردم. سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، هرگز گمان نداشتم که این گروه، پیشنهادهای تو را نپذیرند و کار را به اینجا برسانند».

مصیبت‌ها و دردهایی که امام حسین علیه‌السلام از سپاهیان اموی دید، وجدان حُر را تکان داد و او را برانگیخت.

این تنها حر بن یزید ریاحی نبود که تحت تأثیر مظلومیت امام حسین علیه السلام قرار گرفت، بلکه نزدیک به سی سرباز دیگر از سپاهیان اموی نیز همان موضع او را گرفتند و به اردوگاه امام حسین علیه السلام پیوستند.

امّا بازتاب مظلومیت امام حسین علیه السلام و یاران و خانواده او در میان مردمان آن روزگار؛ قیام‌ها و انقلاب‌هایی که در گوشه‌وکنار سرزمین‌های اسلامی رخ داد، بازتاب همین مظلومیت و واکنشی به قتل فجیع امام حسین علیه السلام بود؛ قیام‌ها و انقلاب‌هایی چون قیام توابین با شعار «یا لثارات الحسین» و قیام مختار ثقفی و قیام مردمان مدینه[1].

مظلومیت امام حسین علیه السلام هنوز نیز در گذر زمان و نسل‌ها و تا آن روز که خداوند، زمین و زمینیان را به ارث بَرَد، در دل و جان مردم، زنده و اثرگذار است....

ماهرترین کسی که سلاح مظلومیت را در واقعهٔ کربلا برکشید و بیشتر از همه، آن را به کار گرفت، بانوزینب علیها السلام بود.... او در اثنای واقعهٔ کربلا و پس از آن در کوفه و شام و آن هنگام که به مدینه بازگشت، درباره مظلومیت اهل‌بیت علیهم السلام روشنگری کرد و نگاه‌ها را به سوی آن کشید و احساسات و عواطف مردم را برانگیخت، بلکه تا پایان عمر، این نقش سترگ را ایفا کرد.

موضع‌گیری‌های عاطفی و وجدانی بانوزینب علیها السلام که طی آن می‌گریست و درد می‌کشید و نوحه‌گری می‌کرد و یاری می‌طلبید، تنها واکنش‌هایی عاطفی در برابر مصیبت‌ها و دردها نبود، بلکه فراتر از آن، سلاحی بود که آن را بر روی ستم و دشمنی برمی‌کشید و با آن از جبهه حق و رسالت دفاع می‌کرد.

اینک برخی نمونه‌های این دست، موضع‌گیری‌های زینب علیها السلام.

## زینب علیها السلام و شنیدن شعر شهادت

حسین علیه السلام در نگاه بانوزینب علیها السلام فقط برادری عزیز نبود و جایگاهش در دل او تنها به

---

۱. همان، ص ۱۹۶-۱۹۸.

این محدود نمی‌شد که امامی و رهبری است واجب‌الاطاعه، بلکه فراتر از تمام این‌ها، حسین علیه‌السلام برای زینب علیهاالسلام، شخصیت جدّش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، پدرش امام علی علیه‌السلام، مادرش فاطمه زهرا علیهاالسلام و برادرش امام حسن علیه‌السلام را مجسم می‌کرد و بازمانده و امتداد خاندان پرعظمت نبوی بود... .

از همین روی، هنگامی که زینب علیهاالسلام دید، حسین علیه‌السلام از مرگ خویش خبر می‌دهد و در انتظار شهادت خویش است، دریافت که با فقدان حسین علیه‌السلام چه زیانی دامن او را می‌گیرد!

او حسین علیه‌السلام را در شب عاشورا دید که در خیمه‌اش نشسته و شمشیرش را تیز می‌کند و می‌گوید:

یا دهر أفٍ لك من خليل ... كم لك بالإشراق والأصيل
من صاحب و طالب قتيل ... والدهر لا يقنع بالبديل
وإنّما الأمر إلى الجليل ... وكلّ حيّ سالك سبيل

«ای روزگار! اف بر دوستی‌ات!
چه بامدادها و شامگاه‌هایی داشته‌ای
که در آن‌ها، همراه یا طالب تو کشته شده است
روزگار، عوض نمی‌پذیرد
کار به دست خدای بزرگ است
و هر زنده‌ای به راه، مرگ را می‌پوید».

بانو زینب علیهاالسلام هنگامی که این اشعار را شنید، دریافت که برادرش، عازم مرگ است و مصمم است که به شهادت برسد، پس فریاد برآورد:

«وای از فراق! وای از اندوه! کاش مرگ، زندگی‌ام را گرفته بود!

ای حسین! ای سرورم! ای باقیماندهٔ خاندانم! تسلیم شدی و از زندگی نومید گشتی! امروز جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و مادرم فاطمه زهرا علیهاالسلام و پدرم علی علیه‌السلام و برادرم حسن علیه‌السلام

جان سپردند! ای بازمانده گذشتگان و آخرین باقیماندگان!».

امام حسین علیه السلام، زینب علیها السلام را فرمود: «خواهرم! شیطان صبرت را از تو نگیرد».

زینب علیها السلام با درد و اندوه عرض کرد: «اینکه خبر مرگ خویش را می‌دهی، اندوهم را به درازا می‌کشاند و برای قلبم دردآورتر است»[1].

زینب علیها السلام در این موضع‌گیری بر آن بود تا حساسیت جنایتی را روشن دارد که سپاهیان اموی در پی ارتکاب آن بودند، او رسول خدا صلی الله علیه و آله، دخترش زهرا علیها السلام و برادرش علی علیه السلام و نوه‌اش حسن علیه السلام را از رهگذر شهادت حسین علیه السلام که در آن زمان، تجسم تمام آنان بود، هدف خود می‌سازد.

## هنگام شهادت حضرت عباس علیه السلام

عباس بن علی علیه السلام در سپاه امام حسین علیه السلام رزمنده‌ای عادی به شمار نمی‌آمد، بلکه فرمانده نیروهای نظامی حسین علیه السلام و پرچمدار او بود. عباس علیه السلام شخصیتی سترگ بود و زینب علیها السلام رابطه‌ای گرم با او داشت. امام حسین علیه السلام عباس علیه السلام را در کنار خویش نگاه داشت و اجازه نداد که او به میدان نبرد برود، مگر پس از آنکه تمامی مردان و یاران او به شهادت رسیدند و عباس علیه السلام واپسین پهلوانی بود که در پیشگاه حسین علیه السلام نبرد کرد، و از همین روی کشته شدن او اعلانی بود بر فروپاشی سپاهیان حسین علیه السلام، همان‌گونه که امام چون بر قتلگاه برادرش عباس علیه السلام ایستاد، فرمود:

«اینک کمرم شکست و راه چاره‌ای برایم نماند».

هنگامی که زینب علیها السلام از شهادت برادرش عباس علیه السلام خبر یافت، دنیا در دیدگانش تیره‌وتار شد و فریاد برآورد: «ای برادرم! وای عباسم! وای از بی‌کسی ما بعد از تو!».

---

۱. همان، ص ۱۷۲.

## در برابر فاجعهٔ بزرگ

ممکن نیست که برانسانی لحظاتی بی‌رحمانه‌تر و دشوارتر از لحظات دردناک زینب علیها السلام بگذرد، آن هنگام که برادرش حسین علیه السلام به شهادت رسید و او بر قتلگاهش ایستاد... .

زینب علیها السلام ارزش‌ها و جایگاه حسین علیه السلام را نزد پروردگار سبحان و جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله و در خاندان علوی می‌دانست... . او عظمت حسین علیه السلام را از رهگذر ویژگی‌های بی‌همتا و امتیازات خاصّ آن حضرت، درک می‌کرد... و از موقعیت حسین علیه السلام به عنوان امتداد نبوت و مجسم‌کنندهٔ امامت و حجت خداوند بر خلق، آگاه بود... .

بانوزینب علیها السلام می‌دانست که کشتن حسین علیه السلام هتک بزرگ‌ترین حرمت و ارتکاب بزرگ‌ترین جنایت است و این یعنی رسیدن به اوج بی‌دینی و دشمنی با رسالت.

نیز کشتن حسین علیه السلام برای زینب علیها السلام به معنای از بین بردن عزیزترین محبوب دل و نزدیک‌ترین کس به او در زندگی‌اش بود...، زیرا حسین علیه السلام پشتیبان آن بانو بود و با کشته شدن او، زینب علیها السلام حامی‌اش را در برابر دشمنان ستمگر و جفاکار از دست می‌داد و دیگر کسی نبود تا از او حمایت کند و عزتش را پاس دارد و از زنان و کودکانی که همراه آن بانو بودند، دفاع نماید.

حسین علیه السلام به شیوه‌ای که در میدان‌های نبرد متداول بود، کشته نشد بلکه سپاهیان اموی، پیکر او را با جنگ‌افزارهای گوناگون، پاره‌پاره کردند.

تیری به دهان مبارک آن حضرت اصابت کرد و خون شریفش فوران نمود... تیری نیز به پیشانی شریفش که از نور امامت می‌درخشید، خورد... مردی پلید با تیر سه‌شعبه تیز، او را نشانه رفت و تیر را بر قلب پاک حضرت نشاند و امام تیر را از پشت خویش بیرون آورد و در پی آن، خون چون ناودان، سرازیر شد. امام با خون خویش، صورت و محاسنش را گلگون کرد و فرمود: «این‌گونه خواهم بود تا اینکه خدا و جدّم رسول خدا را دیدار کنم در حالی که با خون خویش رنگین شده‌ام».

سپاهیان جنایتکار اموی از هر سو بر امام حسین علیه السلام یورش بردند و آن حضرت را با شمشیر و نیزه زدند. یکی با شمشیر بر کف دست چپ او زد و دیگری بر شانه‌اش، و سنان بن انس که از کینه‌توزترین دشمنان امام بود، یک بار با شمشیر بر او می‌زد و بار دیگر با نیزه!

یکی از مورخان می‌گوید: «هیچ‌کس در اسلام همانند حسین علیه السلام ضربت نخورده است. ۱۲۰ زخم در او یافت شد؛ از ضربت شمشیر گرفته تا زخم نیزه و پرتاب تیر».

اما بانو زینب علیها السلام چگونه و چه زمانی از کشته شدن برادرش حسین علیه السلام آگاه شد؟ منابع تاریخی می‌گویند پس از آنکه امام از پشت اسب خویش بر زمین افتاد و شمشیرها و نیزه‌های سپاهیان اموی، پیکر او را پاره‌پاره کرد، اسب او پیشانی‌اش را از خون او رنگین کرد و سوی خیمه حسین علیه السلام تاخت، گویی می‌خواهد کشته شدن امام را به زنان اعلان کند... . بازگشت اسب بی‌سوار، پیامی ناگوار برای زنان و کودکان خیمه‌نشین بود که آنان پیشوا و عزیز خویش را از دست داده‌اند!

اینجا بود که زینب علیها السلام، هروله‌کنان سوی قتلگاه برادرش حسین علیه السلام شتافت... چه کسی می‌تواند آن لحظات سخت و موضع دشوار را به وصف کشد؟

زینب عقیله علیها السلام خویشتن را در برابر لحظه تاریخی حساس و خطیر و در موقعیتی مهم دید که ناگزیر، تاریخ باید گواهی او را در آن موقعیت به ثبت می‌رساند.

پس، از ژرفای دل فریاد برآورد:

«وای! ای محمد! وای! ای پدرم! وای! ای علی! وای! ای جعفر! وای! ای حمزه! این حسین است که در صحرای کربلا کشته بر زمین افتاده است!

کاش آسمان بر زمین می‌افتاد و کوه‌ها خاک شده، در دشت‌ها پراکنده می‌شدند!

زینب علیها السلام سپس سوی حسین علیه السلام رفت. عمر بن سعد، فرمانده سپاه اموی با گروهی از یارانش به حسین علیه السلام که در حال جان دادن بود، نزدیک شده بود!

زینب علیها السلام بانگ برآورد: ای عمر! آیا ابوعبدالله را می‌کشند و تو نظاره می‌کنی؟

عمر بن سعد، در حالی که اشک‌هایش بر محاسنش جاری بود، از زینب علیها السلام روی

گرداند.

سپس آن بانو به سپاهیان انبوه اموی روی کرد و فریادشان زد: وای بر شما! آیا در میانتان مسلمانی نیست؟

لیک هیچ‌کس پاسخ زینب علیها السلام را نداد[۱].

هول و هراس مصیبت، بزرگی فاجعه و بی‌رحمی رخداد، زینب علیها السلام را از ادای نقش حساس رسالتی خویش در اعلان مظلومیت و برانگیختن عواطف و شعله‌ور ساختن احساسات حتّی در نهاد دشمنان ستمگر بازنداشت.

## نگاه وداع

عصر روز یازدهم محرم، سپاه اموی تصمیم گرفت تا سرزمین کربلا را ترک کند. آنان زنان، خاندان و کودکان حسین علیه السلام را نیز با خود بردند و کاروان بیوگان داغ‌دیده و یتیمان مصیبت‌زده را از میدان جنگ عبور دادند؛ آنجا که پیکرهای شهیدان و کشتگان اهل‌بیت علیهم السلام بر روی آن می‌درخشید.

منظره برای زنان و کودکان، منظره‌ای بس دهشتناک بود: پیکرهای بی‌سر... اعضای پراکنده بدن‌ها... و خونی که زمین را به رنگ خود درآورده بود.

ظاهراً فرماندهی سپاه اموی بر آن بود تا در دل خاندان حسین علیه السلام ترس و وحشت افکند و شکست و فروپاشی تمام را در نهاد آنان بیافریند، تا اینکه در نهایت ذلت و خواری به کوفه وارد شوند... .

بانو زینب علیها السلام این موقعیت وحشتناک را به نیکی نگریست؛ آنجا که سرزمین شهادت بر لوح خطهٔ خویش فجیع‌ترین تراژدی را ترسیم کرد. زینب علیها السلام از یک سو زنان و کودکان را می‌دید که افسردگی و دهشت، ضعیف و ناتوانشان ساخته بود، و از سوی دیگر سپاه اموی را می‌دید که در اظهار سرمستی از پیروزی دروغین مبالغه می‌کرد و قدرت و نیروی پوشالی

---

۱. مقرم، سید عبدالرزاق، **مقتل الحسین** علیه السلام، ص ۲۸۴.

خویش را به رخ می‌کشید.

زینب علیها السلام فضای ترس و درد را شکافت و سلاح مظلومیت را برکشید تا آن را سوی فخرفروشان و فریب‌خوردگان نشانه رود و ثابت کند که ضعیف و شکست‌خورده واقعی آنان‌اند و تنها توهم پیروزی دارند... . او با صدای شجاع و طنین‌افکن خویش فریاد برآورد: «ای محمد! این حسین است که در بیابان در خون خویش تپیده است و اعضای پیکرش پاره‌پاره گشته است. دخترانت به اسیری گرفته شده‌اند و فرزندانت به قتل رسیده‌اند».

راویان می‌گویند: او هر دوست و دشمنی را به گریه انداخت و حتّی اشک اسبان نیز بر سم‌هایشان جاری شد»[1].

## در مجلس یزید

امویان در اثر کینه‌ای که از اهل‌بیت علیهم السلام در دل داشتند و در پی حماقت و نادانی خویش، زنان و همسران حسین علیه السلام را با آن وضعیت فجیع به اسارت بردند، لیک با این کار، فقط خود را رسوا ساختند... . کاروان اسیران، کاروانی تبلیغی بود که احساسات و عواطف را بر ضد حکومت ستمگر اموی برمی‌انگیخت و شعله‌ور می‌ساخت. زینب علیها السلام در سفر سخت و دردآور خود به کوفه، و از آنجا به شام، و در شهرها و آبادی‌های میان این دو شهر، هر فرصت و مناسبتی را غنیمت می‌شمرد تا مظلومیت خاندانش را اعلان کند و از عمق مصیبتی که دامانشان را گرفت، پرده بردارد.

یزید بن معاویه به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده بود که ورود اسیران به مجلس خود، به جشنواره‌ای بدل شود که در آن پیروزی‌اش بر حسین علیه السلام را جشن بگیرد. او فرماندهان بزرگ سپاه خویش و پیشوایان شام را حاضر کرده بود و خود نیز در فضایی آکنده از شکوه دروغین و ساختگی در مجلس نشسته بود.

لیک زینب علیها السلام تمام نقشه‌های یزید را نقش بر آب کرد و جشنواره پرزرق‌وبرق او را با

---

۱. همان، ص ۳۰۷.

ناکامی روبه‌رو ساخت؛ آنجا که به سر برادرش حسین ﷺ که در پیشگاه یزید بود، نگریست و ایستاد و گریست و گریبان درید و با صدای حزن‌آلود که قلب‌ها را به درد می‌آورد، فرمود: «ای حسین! ای محبوب رسول خدا! ای فرزند مکه و منا! ای پسر فاطمهٔ زهرا سرور زنان! ای پسر دخت مصطفی!».

راوی می‌گوید: «به خدا سوگند تمام حاضران را به گریه انداخت، در حالی که یزید خاموش بود و چیزی نمی‌گفت»[1].

بانوی ادیب، عایشه بنت الشاطئ، در سخنانی زیبا دربارهٔ نقش زینب ﷺ می‌نویسد:

«زینب از دنیا نرفت، مگر زآن پس که لذت پیروزی را در کام ابن‌زیاد، یزید و بنی‌امیه به تلخی بدل کرد و قطره‌هایی از سم کشنده را در جام ظفرمندان ریخت!

شادی امویان به درازا نکشید و دیری نپایید که پیروزی موقت آنان به شکستی انجامید که در فرجام کار، حکومت امویان را سرنگون ساخت.

هنوز زینب از نزد یزید بیرون نرفته بود که خلیفه اموی احساس کرد شادمانی‌اش از کشتن حسین، به تیرگی پنهانی آمیخته شده است. این تیرگی همچنان گسترش یافت تا اینکه به پشیمانی بدل شد و عیش سه سال پایانی زندگی یزید را تلخ و ناگوار نمود»[2].

## زینب ﷺ و شعله‌ور ساختن قیام در مدینه

سفر درد و رنج، زینب ﷺ را به مدینه رساند؛ همان شهری که در آن زاده شده بود و در کوی و برزنش پرورش یافته بود و خانه‌اش آنجا بود... . او پس از دوری و فراقی که فراتر از هفت ماه به درازا کشیده بود، به مدینه بازمی‌گشت، زیرا در اواخر ماه رجب با برادرش حسین ﷺ از مدینه بیرون آمده بود و پس از به پایان رسیدن ماه صفر به آن بازمی‌گشت.

زینب ﷺ در کاروانی باشکوه و در میان برادران، پسران و برادرزادگان و مردان خاندان

---

۱. نقدی، جعفر، زینب الکبری ﷺ، ص ۱۱۴.

۲. بنت الشاطئ، عایشه عبدالرحمن، السیدة زینب ﷺ، ص ۱۵۸.

خویش از مدینه خارج شده بود، و در کاروانی کاملاً متفاوت به مدینه بازگشت؛ کاروان اسارت که بیوگان داغ‌دیده و کودکان مصیبت‌زده در آن به او پناه می‌بردند.

زینب علیها السلام هنگام ورود به مدینه، سوی مسجد جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله که قبر مقدسش در آن، جای داشت، شتافت و بازوهای در مسجد را گرفت و فریاد برآورد:

«ای جدّ من! خبر شهادت برادرم حسین را برای تو آورده‌ام»[1].

برنامه روزانه و دائمی زینب علیها السلام در مدینه، این بود که مظلومیت حسین علیه السلام و اهل‌بیت علیهم السلام را به امّت یادآوری کند و فاجعهٔ کربلا را در اذهان جاودانه سازد تا بدین روی، عواطف را برانگیزد و احساسات را شعله‌ور سازد و مردم را بر ضد حکومت ستمگر اموی بشوراند.

سید شریف یحیی بن حسن، از نوادگان امام زین‌العابدین علی بن حسین علیه السلام، که به عبیدلی نسابه (۲۱۴-۲۷۷ق/۸۲۹-۸۹۰م) معروف است در رساله مشهور خویش که **اخبار الزینبات** نام دارد، می‌گوید:

«بانو زینب در مدینه، مردم را به قیام برای خونخواهی حسین علیه السلام تشویق می‌کرد. حکمران مدینه، عمرو بن سعید، در نامه‌ای یزید را از این موضوع باخبر کرد... . یزید نیز به او نوشت: میان او و مردم جدایی بینداز... . پس حکمران، زینب علیها السلام را فرمان داد تا از مدینه خارج شود»[2].

زینب علیها السلام آتش قیام بر ضد حکومت اموی را در مدینه شعله‌ور ساخت. او در قیام فراگیر مردم مدینه در سال ۶۳ق نقش مشوق را داشت. مردمان مدینه در این قیام در برابر امویان نافرمانی پیشه کردند و حاکم اموی و تمام امویان دیگر را از شهر بیرون راندند و با عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه بیعت نمودند. در پی این بیعت بود که یزید، سپاهی پرشمار را ـ که دوازده هزار رزمنده داشت ـ به فرماندهی مسلم بن عقبه سوی مدینه گسیل

---

۱. مقرم، سید عبدالرزاق، **مقتل الحسین علیه السلام**، ص ۳۷۶.

۲. عبیدلی، یحیی بن حسن، «اخبار الزینبات»، **مجله الموسم**، ش ۴، ص ۱۱۴۲.

داشت. مسلم، قیام را سرکوب کرد و بر مدینه سیطره یافت و مدینه را سه روز برای سربازان خود حلال نمود که مردم را بکشند و اموال را مصادره کنند... . مسلم، مردمان مدینه را فراخواند تا با یزید به عنوان برده، بیعت کنند تا او در خون، اموال و خانوادهٔ آنان هرگونه که بخواهد، حکم براند. مسلم به مردم مدینه گفت که هرکس از این صلح، سرباززند، کشته خواهد شد.

این واقعه که به «واقعه حره» معروف است، دو شب مانده به اتمام ذوالحجه رخ داد و پس از آن، مسلم بن عقبه به «مسرف» [به معنای خون‌ریز] مشهور شد[1].

## شهادت عون، پسر بانو زینب علیها السلام

مشیت خدای ـ سبحانه و تعالی ـ بر آن تعلق گرفت که انواع مصیبت‌ها و ناگواری‌ها در دل زینب علیها السلام گرد آید و این بانو در تقدیم قربانی بر مسلخ عدالت و آزادی در راه خدا، نمونه و الگوی دیگران گردد.

زینب علیها السلام داغ شش برادر را به جان خرید که ستون عزت او حسین بن علی علیه السلام و قمر بنی‌هاشم عباس بن علی علیه السلام در رأس آنان بودند. برخی منابع تاریخی، شمار برادران زینب علیها السلام را که در کربلا به شهادت رسیدند، به ده نفر می‌رسانند، لیک بیشتر منابع هم‌داستان هستند که شش تن از برادران این بانو در کربلا به شهادت رسیده‌اند؛ آنان عبارت‌اند از:

۱ـ امام حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

۲ـ عباس بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

۳ـ جعفر بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

۴ـ عبدالله بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

۵ـ عثمان بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

---

۱. ابن اثیر، علی بن محمد، **الکامل**، ج ۴، ص ۱۲۰.

۶ـ محمد الاصغر بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

نام‌های دیگری نیز هست که برخی منابع تاریخی از آن‌ها به عنوان برادران زینب علیها السلام که در کربلا به شهادت رسیده‌اند، یاد می‌کنند؛ اینان عبارت‌اند از:

۷ـ ابوبکر بن علی بن ابی‌طالب. علیه السلام

۸ـ عبدالله بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام که غیر فرد مذکور در بالاست.

۹ـ عمر بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

۱۰ـ ابراهیم بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام[1].

زینب علیها السلام گروهی از برادرزادگان خویش را نیز در واقعه کربلا از دست داد که منابع تاریخی بر نام پنج نفر از آنان هم‌داستان‌اند:

۱ـ ابوبکر بن حسن بن علی علیه السلام.

۲ـ عبدالله بن حسن بن علی علیه السلام.

۳ـ قاسم بن حسن بن علی علیه السلام.

۴ـ علی‌اکبر بن حسین بن علی علیه السلام.

۵ـ عبدالله بن حسین علیه السلام[2].

اینان افزون بر دیگر مردان خاندان بنی‌هاشم‌اند که شمار آنان ـ براساس اختلاف منابع و روایات تاریخی ـ میان ۱۷ و ۲۷ پهلوان در نوسان است.[3]

اگرچه داغ این عزیزان، اثری بسیار فجیع بر جان و دل زینب علیها السلام نهاد، لیک داغ فرزند چیز دیگری است و سوزناکی ویژه خود را دارد که قلب بانو زینب علیها السلام از آن نیز بی‌نصیب نماند. او داغ پسر و جگرگوشه‌اش، عون بن عبدالله بن جعفر را نیز دید و او را به عنوان شهیدی به پیشگاه دایی‌اش امام حسین علیه السلام تقدیم نمود.

---

۱. شمس‌الدین، محمدمهدی، **انصار الحسین علیه السلام الرجال والدلالات**، ص ۱۳۱-۱۳۷.

۲. همان‌جا.

۳. همان‌جا.

عون برای نبرد با دشمن به میدان مبارزه آمد، در حالی که چنین رجز می‌خواند:

إن تنکرونـي فأنـا ابـن جعفـر　　شـهید صـدق فـي الجنـان أزهـر

یطیـر فیهـا بجنـاح أخضـر　　کفـی بهـذا شـرفاً مـن معشـر

«اگر مرا نمی‌شناسید، من فرزند جعفرم

شهید راستی، شکفته در باغ بهشت

پروازکننده در آنجا با دو بال سبز!

و این برای افتخار، در میان مردم بس است».

پس عبدالله بن قطنه طایی بر او حمله برد و به قتلش رساند. سلیمان بن قته در رثای عون سروده است:

وانـدبي إن بکیـت عونـاً أخـاه　　لـیس فیمـا ینـوبهم بخـذول

فلعمـري لقـد أصـبت ذوي القـر　　بـی فـابکي علـی المصـاب الطویـل[1]

«و اگر می‌گریی، بر عون، برادرش گریه کن

که در آنچه بر سرشان می‌آید، تنهاشان نگذاشت

به جانم سوگند که مصیبت در نزدیکان توست!

پس بر این مصیبت طولانی، گریه کن».

ابوالفرج اصفهانی آورده است که قاتل عون، عبدالله بن قطنه تیهانی است[2].

در برخی منابع، مصرع آخر رجز عون این‌گونه آمده است:

کفی بهذا شرفاً فی المحشر

«و این برای افتخار در محشر بس است».

نیز آمده است که عون سه سوار و هجده پیاده‌نظام را از پای درآورد. از اسفرائینی هم

---

۱. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین** ﷺ، ج ۳، ص ۲۵۸.

۲. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، **مقاتل الطالبیین**، ص ۹۱.

روایت شده است که او ۲۶ سوار را به قتل رساند[۱].

کتاب‌های سیره و مقاتل گزارش یا اشاره نکرده‌اند که بانو زینب علیها السلام برای کشته شدن پسرش عون، گریه و زاری کرده باشد.

سید عبدالعزیز سید الاهل می‌گوید: هنگامی که عون، پسر زینب علیها السلام به شهادت رسید، آن‌گونه که آن بانو برای برادر و برادرزاده‌هایش گریست، برای او گریه نکرد[۲].

ظاهراً عبدالله بن جعفر، پسر دیگری نیز به نام عون اصغر داشته که مادرش جمانه بنت مسیب بن نجبه فزاری بوده است. از همین جاست که در سخن راویان و مورخان، میان عون پسر بانو زینب علیها السلام که در کربلا به شهادت رسیده است و میان برادرش عون پسر جمانه که شهادت او در کربلا قطعی نیست[۳]، خلط حاصل شده است. عبدالله بن جعفر، پسر دیگری به نام محمد بن عبدالله بن جعفر دارد که او نیز در کربلا به شهادت رسیده است، لیک مادر او خوصاء بنت حفصة بن ثقیف از قبیلهٔ بکر بن وائل است، نه بانو زینب علیها السلام، آن‌گونه که برخی نویسندگان پنداشته‌اند. نیز برخی منابع از شهید دیگری نام می‌برند که فرزند عبدالله بن جعفر است و عبیدالله بن عبدالله بن جعفر نام دارد، شهادت او در کربلا غیرقطعی است و مادر او نیز خوصاء مذکور است نه زینب علیها السلام.[۴]

## نگهداری از کاروان

امام حسین علیه السلام ناگزیر باید دربارهٔ سرنوشت و آینده خانواده‌اش پس از شهادت خود، می‌اندیشید. برای او به عنوان پدری غیور و مهربان، مهم بود که بهترین شرایط ممکن را برای خانواده‌اش فراهم سازد.

---

۱. زنجانی، سید ابراهیم، **وسیلة الدارین فی انصار الحسین علیه السلام**، ص ۲۴۱.

۲. سید الاهل، عبدالعزیز، **زینب علیها السلام عقیلة بنی‌هاشم**، ص ۸.

۳. قمی، شیخ عباس، **نفس المهموم فی مقتل الحسین المظلوم علیه السلام**، ص ۳۱۷.

۴. شمس‌الدین، محمدمهدی، **انصار الحسین علیه السلام**، ص ۱۳۳-۱۳۵.

امام از خوی و سرشت دشمنان سنگدل و ستمکار خویش آگاه بود و می‌دانست که آنان پس از شهادت او، از سر خشم و کینه با خانوادهٔ مصیبت‌زده‌اش رفتار می‌کنند. مهم‌تر از تمام آنچه که گفتیم، امام حسین ﷺ از خانوادهٔ خویش می‌خواست تا نقش جهادی را در نهضت مقدس او ایفا کنند و از همین روی بود که آنان را با خود همراه ساخت و در پاسخ کسی که به او گفت تا آنان را در مدینه باقی گذارد، فرمود: «خداوند مشیت فرموده است تا آنان را اسیر ببیند».

تمام این امور، بایسته می‌ساخت که کسی از بیوگان و یتیمان کاروان نگهداری کند، و رهبری و اداره جدال با دشمنان و ستمگران را پی گیرد.

برخی منابع اشاره دارند که افزون بر چهل بانو، امام حسین ﷺ را در کربلا همراهی می‌کردند؛ همان‌گونه که شیخ محمدمهدی مازندرانی، نام‌ها و جزئیات حالات این بانوان را، به جز دختران کم‌سن‌وسال، گفته است[1].

طبیعی است که امام زین‌العابدین ﷺ، وارث شرعی و وصی پدرش امام حسین ﷺ باشد، لیک بیماری او نمی‌گذاشت آن‌گونه که باید، وظیفهٔ نگهداری از کاروان اسیران را برعهده بگیرد؛ بگذریم از اینکه سپاهیان یزید نیز در کمین کشتن آن حضرت بودند و در پی کوچک‌ترین بهانه‌ای می‌گشتند تا به زندگی او پایان دهند.

بنابراین، بانو زینب ﷺ تنها نامزد نگهداری از کاروان اسیران بود و فقط او بود که می‌توانست این نقش را برعهده گیرد و از همین روی بود که امام حسین ﷺ به او وصیت کرد تا از کاروانیان نگهداری کند و آن بانو نیز به بهترین شکل، این مسئولیت را به انجام رساند.

زینب ﷺ محل رجوع زنان و کودکان بود و آنان در نیازها و کارهای خویش به او پناه می‌بردند و آن بانو نیز به مسئولیت خویش در نگهداری و دفاع از آنان، عمل می‌کرد.

اینک جلوه‌هایی از نقش زینب ﷺ در نگهداری و دفاع از کاروان اسیران.

---

۱. حائری مازندرانی، مهدی، **معالی السبطین**، ج ۲، ص ۱۴۱.

## بازداشتن عبدالله بن حسن علیه السلام

عبدالله پسر امام حسن علیه السلام نوجوانی یازده ساله بود که چون دید، عمویش حسین علیه السلام در میانهٔ میدان نبرد، تنها مانده و دشمنان از هر سوی، او را محاصره کرده‌اند، نتوانست تماشاگر باشد، بلکه جان‌فشانی و دلاوری‌اش، او را بر آن داشت تا جان خویش را فدای عمویش حسین علیه السلام بنماید.

هنگامی که حسین علیه السلام دید، عبدالله سوی او می‌رود، خواهرش زینب علیها السلام را بانگ زد که به نقش خویش در حمایت و نگهداری از کودکان عمل کند و عبدالله را از آمدن به میدان نبرد، بازدارد؛ امام، آن بانو را فرمود: «نگاهش دار».

زینب علیها السلام شتابان دوید تا نگذارد عبدالله سوی میدان نبرد رود، لیک آن نوجوان از دست زینب علیها السلام گریخت و سوی عمویش حسین علیه السلام دوید و در آغوش او به شهادت رسید[1].

## شب یازدهم محرم

بی‌گمان، شب یازدهم محرم برای خاندان حسین علیه السلام، شبی پرهراس و بسیار ناگوار بود؛ زیرا فاجعه‌ای بس سخت و دشوار، دامانشان را گرفته بود و آنان تمامی یاوران و حامیان خویش را از دست داده بودند و خیمه‌هاشان به آتش کشیده شده بود و زنان و کودکان در آن بیابان وحشت‌انگیز که تاریکی شب، آن را فرا گرفته بود، به یکدیگر پناه می‌بردند، و تمام این‌ها گذشته از ستمکاری‌های سپاهیان عبیدالله بود که آنان را می‌زدند و دشنامشان می‌گفتند و اموالشان را می‌ربودند.

دکتر شیخ احمد وائلی در قصیده‌ای، فضای شب یازدهم محرم را چنین به وصف کشیده است:

وسجی اللیل و الرجال ضحایا  و النساء المخدرات ذهول

---

۱. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الأمم والملوک**، ج ۶، ص ۲۵۹.

والیتـــامی تشـــرُّدٌ وضـــیاع　　والثکـــالی مـــدامع وعویـــل
وبقایـــا مخـــیم مـــن رمـــاد　　وقیـــود یـــئنُّ منهـــا علیـــل
وزنـــود قســـت علیهـــا ســـیاط　　وجســـوم یضـــری بهـــا التنکیـــل[1]

«شب فرا رسید، در حالی که مردان کشته شده بودند
و زنان پرده‌نشین، حیران و ترسان بودند
و یتیمان فراری و گم‌گشته
و زنان داغ‌دیده، گریان بودند و آه و ناله می‌کردند
و بقایای خیمه‌ها به خاکستر بدل شده بودند
و قیدوبندها، بیماران را به مشقت انداخته بود
و تازیانه‌ها سخت بر ساعدها فرود می‌آمدند
و بدرفتاری و آزار، پیکرها را آسیب می‌زد».

از آن شب بود که زینب علیها السلام، نقش دشوار و عظیم خویش را در نگهداری و مواظبت از کاروان حسین، برعهده گرفت.

شیخ باقر شریف قرشی می‌گوید: «اما نوهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و خواهر حسین علیه السلام، زینب عقیله علیها السلام در برابر آن بیم و هراس‌های طاقت‌فرسا، سستی نورزید و آرام ننشست، بلکه کودکانی را که با صورت بر روی خاک بیابان افتاده بودند، و زنانی را که در آن بیابان وحشت‌زده بودند، گرد می‌آورد و آنان را به سبب مصیبت‌هایی که دیده بودند، تسلی می‌داد و به صبر و شکیبایی دعوت می‌کرد و آن شب را برای پاسداری از زنان و کودکان تا به صبح بیدار گذراند[2].

---

۱. سید حسن، داخل، **من لایحضره الخطیب**، ج ۱، ص ۲۱۶.
۲. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین** علیه السلام، ج ۳، ص ۳۰۸.

## تسلی دادن به امام زین‌العابدین علیه السلام

هنگامی که کاروان اسیران، سرزمین کربلا را ترک می‌کرد، سپاهیان ابن‌زیاد، زنان و کودکان را بر میدان نبرد گذر دادند. منظره‌ای بود بس مهیب و ترسناک، زیرا زنان و کودکان، پیکرهای خونین و پاره‌پارهٔ عزیزان خویش را دیدند و سخت گریستند و ناله و زاری کردند. بی‌تابی و درد، سخت بر جان و روان امام زین‌العابدین علیه السلام اثر نهاد، چرا که او پیکر خون‌آلود پدر، عموها و برادران و مردان و شیران خانواده خود و یاران ارجمند آنان را می‌دید و صدای گریه و ناله زنان و کودکان را می‌شنید.

اینجا بود که نقش زینب علیها السلام به عنوان یک رهبر شروع شد؛ همو که خویشتن را از درد و رنج‌ها فراتر دید و به گونه‌ای شگفت‌انگیز بر احساسات خود غلبه و آرامش و خونسردی خود را حفظ کرد و تمام اندوه و درد خویش را فرو خورد و سوی برادرزاده‌اش امام زین‌العابدین علیه السلام شتافت تا او را تسلی دهد و به شکیبایی دعوت کند و اطمینانش دهد که آیندهٔ قیام پدرش درخشان خواهد بود؛ زینب علیها السلام در بخشی از سخنان طولانی خود به امام گفت:

«ای بازمانده جدّ و پدر و برادرانم! چرا به خود می‌پیچی؟ به خدا سوگند که این عهدی است از سوی خدا به جد و پدرت، و همانا خداوند از مردمانی که فراعنه این زمین آنان را نمی‌شناسند و آنان نزد آسمانیان شناخته شده هستند، پیمان گرفته است که این اعضای بریده شده و پیکرهای در خون تپیده را گرد آورند و به خاک سپارند و برای قبر پدرت در این سرزمین، پرچمی برافرازند که در گذر شب‌ها و روزها، اثر آن فرسوده نگردد و نقش آن زدوده نشود، و سرکردگان کفر و پیروان گمراهی در محو و زدودن آن هرچه بکوشند، جز بر بالا گرفتن نقش و اثر آن نخواهند افزود»[1].

## بازداشتن کودکان از خوردن صدقه

هنگامی که کاروان اسیران به کوفه وارد شد، اثر رنج و خستگی و درد بر رخسار کودکان هویدا

---

۱. مقرم، عبدالرزاق، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۳۰۸.

بود، همان‌گونه که آنان از گرسنگی نیزرنج می‌کشیدند... . برخی زنان کوفه که اثر گرسنگی را بر رخسار کودکان دیدند، به آنان خرما و نان دادند و برخی کودکان نیزازآن خرما و نان خوردند، لیک بانوزینب ﷺ این موضوع را نپذیرفت و کودکان را از خوردن صدقه‌های مردم باز داشت و فرمود: «صدقه بر ما اهل‌بیت حرام است».

هنگامی که کودکان، سخن زینب ﷺ را شنیدند، هرآنچه را که در دست یا دهان خویش داشتند، به دور انداختند و یکدیگررا گفتند که عمه‌مان زینب ﷺ می‌فرماید: «صدقه بر ما اهل‌بیت حرام است»[۱].

## نپذیرفتن استقبال زنان بدخواه

ابن‌زیاد در کوفه فرمان داد تا اسیران را در خانه‌ای جنب مسجد اعظم زندانی کنند. زنان کوفه گرد آمدند تا بربانوزینب ﷺ و اسیرانِ در زندان آنان وارد شوند، لیک آن بانو نپذیرفت که کسی جزکنیزان که آنان نیزدر گذشته اسیربوده‌اند، براسیران کربلا وارد شوند. هدف زینب ﷺ این بود که از ورود زنان بدخواه که برای تماشای فاجعه کربلاآمده بودند، جلوگیری کند، از همین روی فریاد برآورد: «هیچ‌کس جزاُمّ ولد[۲] یا کنیزبرما وارد نشود، که آن‌ها نیزمانند ما اسیرشده‌اند»[۳].

## پناه خانواده

هنگامی که یکی از کودکان یا زنان خانواده حسین ﷺ با مشکلی روبه‌رو می‌شد، ملجأ و پناهگاه، همان زینب عقیله ﷺ بود. فاطمه دخترامام حسین ﷺ هنگامی که شنید یکی از شامیان او را از یزید درخواست می‌کند و می‌گوید: «این دختررا به من ببخش تا نزد من خدمتکار باشد»، به عمه‌اش زینب ﷺ پناه برد و از او حمایت خواست و آن بانونیزدر

---

۱. همان، ص ۳۱۰.

۲. کنیزی که از مولایش بچه‌دار شده و از همین روی، آزاد شده یا در آستانه آزاد شدن است ـ م.

۳. همان، ص ۳۲۶.

آن موقعیت، دست به کار شد و حکومت و ستم یزید را به چالش کشاند.

## پاداش به نگهبانان

یزید پس از آنکه دید، وضعیت ناگوار اسیران اهل‌بیت علیهم السلام خشم و غضب مردم را بر ضد او برانگیخته است و آنان واکنش‌های تندی را نسبت به او انجام می‌دهند، در نهایت کار تلاش کرد تا اوضاع خانواده حسین علیه السلام را بهبود بخشد و به درخواست آنان برای بازگشت به مدینه پاسخ مثبت داد و نعمان بن بشیر را گفت تا اسیران را به هرچه که وضعشان را سامان می‌بخشد، مجهز نماید و مردی امین و درستکار از شامیان را با شماری از سواران، همراه اسیران سازد تا آنان را به مدینه رسانَد.

برخلاف رفتار خشونت‌آمیزی که کاروان اسیران در راه دمشق دیدند، این مرد شامی که وظیفه بازگرداندن آنان به مدینه را برعهده داشت، رفتار شایسته از خود نشان می‌داد و با خوش‌اخلاقی رفتار می‌نمود. او کاروان را شب حرکت می‌داد و پشت سرشان بود و نگاه خویش را از آنان برنمی‌داشت و چون کاروانیان فرود می‌آمدند، او و یارانش از آنان دور می‌شدند و به‌سان نگهبانانی گرد آنان را می‌گرفتند. مرد شامی از اسیران اهل‌بیت علیهم السلام نیازهایشان را جویا می‌شد و با آنان مهربانی می‌کرد. هنگامی که کاروان به مدینه رسید، بانو زینب علیها السلام بر آن شد تا مرد شامی را به سبب خوش‌رفتاری و نیکوکاری پاداش دهد، لیک اموالی نداشت که آن را تقدیم کند، از همین روی به سراغ باقیمانده زیورآلات خویش و خواهرش فاطمه رفت و با عذرخواهی، آن‌ها را تقدیم آن مرد نمود و گفت: «این پاداش توست به سبب خوش‌رفتاری‌ات با ما». مرد شامی از این کار بانو زینب علیها السلام متأثر شد و از قبول آن پوزش طلبید و عرض کرد: اگر این کارها را که کردم، از بهر دنیا بود، چیزی کمتر از این زیورآلات شما هم مرا راضی می‌کرد، لیک به خدا سوگند من این کار را جز برای برای خدا و خویشاوندی شما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نکردم»[1].

---

۱. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الأمم و الملوک**، ج ۶، ص ۲۶۶.

شایان اشاره است که نعمان بن بشیر همان کسی بود که کاروان اسیران را تا مدینه همراهی نمود. او از انصار و اهل مدینه بود و احساسات احترام‌آمیز خود نسبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام را در دل پنهان می‌داشت. نعمان آن هنگام که مسلم بن عقیل، نمایندهٔ امام حسین علیه‌السلام به کوفه وارد شد، حکمران کوفه بود، و آن‌گونه که امویان می‌خواستند، با مسلم برخورد خشونت‌آمیز و سرکوبگر نکرد، از همین روی، یزید او را از حکمرانی کوفه برکنار و عبیدالله بن زیاد را به جای او منصوب کرد. هنگامی که نعمان شنید امویان او را به ضعف و سستی متهم می‌کنند، گفت: «اگر ضعیف باشم و در اطاعت از خداوند باشم، برایم دوست‌داشتنی‌تر است از اینکه قوی باشم و از خداوند سرپیچی کنم»[1].

## حمایت از امام سجاد علیه‌السلام

امام علی بن حسین زین‌العابدین علیه‌السلام در واقعه کربلا حاضر بود. او در بهار جوانی و بیست‌ودومین سال زندگی‌اش به سر می‌برد. جوانان بنی‌هاشم، حتی کسانی که از امام سجاد علیه‌السلام کم‌سن‌وسال‌تر بودند، برای رفتن به میدان نبرد از یکدیگر پیشی می‌گرفتند و سپاه اموی نیز در کشتن هیچ‌یک از آنان، هر سن و سالی که داشت و اگرچه کودک شیرخواره بود، درنگ نمی‌کرد...، لیک با وجود همه این‌ها حکمت خداوند سبحان، حفظ زندگی امام زین‌العابدین علیه‌السلام از رهگذر بیمار ساختن او بود. امام در خیمهٔ خویش بر بستر بیماری بود و نمی‌توانست سلاح به دست گیرد و به میدان نبرد رود، و بدین روی بازماندهٔ حسین علیه‌السلام شد تا امامت و رهبری دینی در فرزندان حسین علیه‌السلام استمرار یابد.

هنگامی که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید و سپاه اموی بر خیمه‌ها و زنان و کودکان امام حمله بردند و آنان در دست ستمگران اسیر شدند، زندگی امام زین‌العابدین علیه‌السلام هر لحظه در خطر بود، لیک بانو زینب علیهاالسلام نقش حمایت و پشتیبانی از آن امام را در آن شرایط سخت و دشوار ایفا نمود. خدای تعالی در پی اقدامات و مواضع دلیرانه آن بانو، چندین بار زندگی امام

---

۱. سید الاهل، عبدالعزیز، **زینب علیهاالسلام عقیلة بنی‌هاشم**، ص ۱۰۰.

زین‌العابدین علیه السلام را نجات داد.

## هنگام یاری‌خواهی حسین علیه السلام

آن لحظه که حسین علیه السلام پس از کشته شدن تمامی یاران و خاندانش و در خون تپیدن آن‌ها، در میانه میدان، تنها ماند و در پس خویش، زنان را می‌دید که صدای ناله و گریه‌شان بالا می‌گیرد و دشمنان را پیش رویش می‌دید که برای کشتن او شمشیر کشیده‌اند، آن لحظه، لحظه‌ای بس دشوار و حساس بود.

در این لحظه بود که حسین علیه السلام فریاد یاری‌خواهی سر داد و در آن موقعیت دشوار و دردناک، یاری و کمک طلبید و فرمود: «آیا کسی هست که از زنان و کودکان رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟ آیا یگانه‌پرستی هست که دربارهٔ ما از خداوند بترسد؟ آیا فریادرسی هست که با فریادرسی ما، به خداوند امید داشته باشد؟».

ندای حسین علیه السلام به خیمه‌های خانوادهٔ حسین علیه السلام و زنان رسید و آنان مصیبت و فاجعه را احساس کردند و صدای گریه و ناله‌شان بلند شد. این ندای فریادرسی بر قلب امام زین‌العابدین علیه السلام بس گران بود و دل او از اینکه بیمار و زمین‌گیر است و نمی‌تواند شمشیر به دست گیرد و به جنگ دشمنان رود، سخت به درد آمد. لیک امام بر بیماری‌اش غالب آمد و از بستر بیماری برخاست و با تکیه بر عصا چند قدمی راه رفت و شمشیر کشید، امّا امام حسین علیه السلام او را دید و از آن منظره متأثر شد و خواهرش ام‌کلثوم را ندا داد: «او را بگیر و نگه‌دار تا زمین از نسل خاندان محمد صلی الله علیه و آله خالی نشود».

ام‌کلثوم، امام زین‌العابدین علیه السلام را به خیمه بازگرداند، در حالی که او می‌گفت: «ای عمه! بگذار در پیشگاه پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله نبرد کنم»[1].

سید عبدالرزاق مقرم تأکید دارد: «این ام‌کلثوم، همان بانو زینب علیها السلام است»[2].

---

۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **بحار الانوار**، ج ۴۵، ص ۴۶.

۲. مقرم، عبدالرزاق، **مقتل الحسین علیه السلام**، ص ۳۱۶.

## هنگام هجوم سپاهیان اموی بر خیمه‌ها

آیا انتظار می‌رفت که اهل‌بیت ﷺ در کربلا این‌گونه گرفتار شوند؟ آن هم به دست کسانی که ادعای اسلام را داشتند و قدرت رسمی حکومت مسلمانان را نمایندگی می‌کردند، آن هم در زمانی که هنوز بیش از نیم قرن از وفات رسول خدا ﷺ نگذشته بود؟ همو که همیشه امّت اسلامی را به دوستی و مودت با ذریه و عترت خویش سفارش می‌کرد، بلکه قرآن کریم این دوستی و مودت را پاداش رسالت برشمرد: ﴿قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾[1].

لیک سپاهیان بنی‌امیه در رفتار با اهل‌بیت ﷺ پای خویش را از تمامی حدود و عرف‌ها و قوانین جنگ فراتر نهادند...، آن هنگام که به کشتن حسین ﷺ و یاران او بسنده نکردند، بلکه پس از آن، به خیمه‌های زنان و کودکان که زنان و بانوان رسالت و نبوت را در خود داشتند، حمله بردند.

سید عبدالرزاق مقرم با تکیه به منابع متعددی که از آن‌ها نام می‌برد، این حمله را به وصف کشیده است که بخشی از آن در پی می‌آید:

«هنگامی که ابوعبدالله الحسین ﷺ کشته شد، سپاهیان آهنگ باروبنهٔ او را کردند و آنچه را که در خیمه‌ها بود، به تاراج بردند و خیمه‌ها را به آتش کشیدند. سپاهیان برای ربودن اموال دختران و زنان خاندان نبوت، از یکدیگر پیشی می‌گرفتند. دختران زهرا ﷺ سرگشته بودند و گریه می‌کردند و اموالشان ربوده می‌شد، حتی مقنعه زنان را از سرشان می‌کشیدند و انگشترشان را از انگشت آنان بیرون می‌آوردند و گوشواره‌ها را از گوش‌هایشان می‌کشیدند و خلخال‌ها را از پایشان باز می‌کردند.

مردی گوشواره‌های ام‌کلثوم را از گوشش کشید و آن را زخم کرد و دیگری آمد و گریه‌کنان، خلخال را از پای فاطمه دختر امام حسین ﷺ باز کرد.

---

۱. شوریٰ / ۲۳؛ «بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی دربارهٔ خویشاوندان».

فاطمه او را گفت: چرا گریه می‌کنی؟

گفت: چگونه گریه نکنم در حالی که اموال دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌ربایم.

فاطمه او را گفت: پس رهایم کن.

گفت: می‌ترسم کسی دیگر آن را بگیرد»[۱].

سپاهیان اموی با این روح دشمنی بر خیمه امام زین‌العابدین علیه السلام یورش بردند و او را از بستر بیماری بیرون کشیدند و شمر، شمشیر خویش را کشید تا او را به قتل رساند! لیک حمید بن مسلم اورا سرزنش کرد و گفت: «سبحان الله! آیا کودکان را می‌کشی؟ او کودکی مریض است!».

شمر با پستی و فرومایگی، او را پاسخ داد: «ابن‌زیاد فرمان داده است که فرزندان حسین را بکشیم!».

چیزی نمانده بود که شمر، شمشیر را بر گردن امام زین‌العابدین علیه السلام بگذارد و به زندگی او پایان دهد، اگر دخالت بانو زینب علیها السلام نبود که برای حمایت از امام، بدو آویخت و مرگ را از او دور کرد و ستمگران سنگدل را بانگ زد: «کشته نمی‌شود، مگر اینکه پیش از او من کشته شوم!».[۲]

سپاهیان اموی آن هنگام که دیدند شمشیر به زین‌العابدین علیه السلام نخواهد رسید، مگر پس از گذر از پیکر بانو زینب علیها السلام، ناگزیر از کشتن او صرف‌نظر کردند و از امام دست کشیدند.

## رهاندن امام سجاد علیه السلام از خشم ابن‌زیاد

هنگامی که اسیران و بازماندگان اهل‌بیت علیهم السلام در قصر کوفه در برابر ابن‌زیاد ایستادند، او آنان را از نظر می‌گذراند تا اینکه امام زین‌العابدین علیه السلام را دید که بیماری، او را ضعیف و بی‌رمق کرده بود. ابن‌زیاد از امام پرسید: تو کیستی؟

---

۱. مقرم، سید عبدالرزاق، **مقتل الحسین علیه السلام**، ص ۳۰۰.

۲. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین علیه السلام**، ج ۳، ص ۳۰۲.

فرمود: من علی بن حسین هستم.

گفت: آیا خداوند، علی بن حسین علیه‌السلام را نکشت؟

امام با آرامش به ابن‌زیاد پاسخ داد: برادر بزرگ‌تری داشتم که او نیز علی نام داشت، سپاهیان او را کشتند.

ابن‌زیاد خشمگینانه پاسخ داد: خداوند او را کشت.

امام نیز با شجاعت و استواری او را پاسخ داد: ﴿اللهُ يَتَوَفَّى الأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾[1]. ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلا بِإِذْنِ اللهِ﴾[2].

ابن‌زیاد، پاسخ قرآنی و منطقی و دندان‌شکن امام را که از نادانی ابن‌زیاد پرده برمی‌داشت، برنتافت و منفعلانه فریاد کشید: آیا جرئت پاسخ دادنِ مرا داری؟ آیا رمقی برایت مانده است که پاسخ مرا دهی؟

او یکی از جلادان خویش را بانگ زد: این نوجوان را بگیر و گردنش را بزن!

نگهبانان برای گرفتن و کشتن امام زین‌العابدین علیه‌السلام بر یکدیگر پیشی گرفتند و زندگی امام با خطری جدی روبه‌رو شد. اینجا بود که بانو زینب علیهاالسلام دخالت کرد تا نقش خویش را در حمایت از امام و نجات دادن زندگی او ایفا کند. زینب علیهاالسلام امام را در آغوش گرفت تا او را از نگهبانان بازدارد، سپس به ابن‌زیاد روی کرد و فرمود: «ای ابن‌زیاد! خون‌هایی که از ما ریختی برایت بس است! آیا جز این کسی را باقی نهادی؟ اگر می‌خواهی او را بکشی، مرا نیز با او بکش».

زینب علیهاالسلام این‌گونه تلاش ابن‌زیاد را ناکام کرد و او ناگزیر شد تا از تصمیم قتل امام سجاد علیه‌السلام منصرف شود و با شگفتی بگوید: «نوجوان را برای این زن باقی گذارید. شگفتا از خویشاوندی! دوست داشت با او کشته شود»[3].

---

۱. زمر/ ۴۲؛ «خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی بازمی‌ستاند».

۲. آل عمران / ۱۴۵؛ «هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد».

۳. ابن اثیر، علی بن محمد، **الکامل فی التاریخ**، ج ۴، ص ۸۲.

# اعلان قیام

امام حسین علیه‌السلام پدرش امام علی علیه‌السلام را در جنگ با سلطهٔ اموی که در زمان معاویة بن ابی‌سفیان پدیدار شده بود، همراهی کرد... . امام حسین علیه‌السلام دید که چگونه معاویه در به کارگیری روش‌های گمراه‌کنندهٔ تبلیغاتی و فکری، نهایت سعی و تلاش خویش را به کار زد تا در نبرد با امام علی علیه‌السلام به پیروزی رسد... و اینکه امام علی علیه‌السلام خلافت قانونی مسلمانان را نمایندگی می‌کرد و امتیازات شخصیتیِ بسیار و پیشینهٔ سترگ غیرقابل انکاری داشت و معاویه در موقعیت متمرد و جدا گشته از جماعت مسلمانان بود... با همه این‌ها معاویه توانست بر بخش گسترده‌ای از افراد امّت اسلامی اثر بگذارد تا در کنار او بایستند و در نبرد با خلافت مشروع، ادامه حکمرانی بر شام به رغم برکناری از سوی خلیفه قانونی، توانمندی در بسیج سپاهیان برای نبرد با امام علی علیه‌السلام در صفین و پس از آن در گسترش دایرهٔ سیطره و نفوذ خود بر شماری از سرزمین‌ها و به پایان بردن اختلاف با امام حسن علیه‌السلام با منحصر ساختن قدرت در خود و دست کشیدن امام از خلافت از رهگذر صلح معروف... یاری‌اش رسانند.

تمام آنچه که گفتیم، دلیلی است بر موفقیت و تأثیر روش‌ها و برنامه‌ریزی‌های معاویة بن ابی‌سفیان. یکی از برجسته‌ترین این روش‌ها و برنامه‌ریزی‌ها، تلاش برای فریب و گمراهی دینی و تبلیغاتی بود، زیرا معاویه، گروهی از جاعلان روایات و سازندگان احادیث دروغین را تشویق کرد تا در ستایش خود او و بنی‌امیه و سلطنتشان و نکوهش علی و

اهل‌بیت ﷺ روایت و حدیث جعلی بسازند و برای این کار، پول هنگفتی را به پای ایشان ریخت.

ابن ابی‌الحدید معتزلی آورده است:

«شیخ ما ابوجعفر اسکافی ـ رحمه الله تعالی ـ می‌گوید: «معاویه گروهی از صحابیان و تابعان را به کارِ روایت اخباری زشت و قبیح دربارهٔ علی ﷺ که اقتضای طعن دربارهٔ او و برائت از او را داشت، گماشت. او مزد قابل توجهی برای این کار تعیین کرد و آنان نیز روایاتی دربارهٔ علی ﷺ جعل کردند که معاویه را خرسند می‌ساخت؛ کسانی همچون ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیرة بن شعبه از صحابیان و عروة بن زبیر از تابعان چنین کردند»[1].

ابن ابی‌الحدید در ادامه می‌گوید:

«ثابت شده است که از اظهار فضائل علی ﷺ جلوگیری کردند و راویان را به سبب این کار، مجازات نمودند، چندان که اگر کسی حدیثی را از علی ﷺ در غیرفضائل او و در احکام دین، روایت می‌کرد، جرئت نداشت نام او ـ یعنی نام علی ﷺ را بیاورد، بلکه می‌گفت: از ابوزینب روایت است...»[2].

معاویه به کارگزاران خویش در تمامی سرزمین‌ها نوشت:

«بنگرید از پیروان، دوست‌داران و ولایت‌مداران عثمان که فضائل و مناقب او را روایت می‌کنند، چه کسانی نزد شما هستند، پس آنان را به خویش نزدیک کنید و گرامی بدارید و روایات هریک از آنان را برای من بنویسید، نیز نام راوی، نام پدرش و نام عشیره‌اش را».

آنان چنین کردند تا اینکه احادیث انبوهی را در فضائل و مناقب عثمان روایت نمودند، زیرا معاویه برای آنان صله، خلعت، هدیه و تیول‌های بسیاری را می‌فرستاد و در میان عرب و عجمشان به فراوانی پخش می‌کرد. این کار در تمامی شهرها روی به فزونی نهاد و جاعلان

---

۱. ابن ابی‌الحدید معتزلی، عبدالحمید بن هبة‌الله، **شرح نهج البلاغه**، ج ۲، ص ۶۳.

۲. همان، ص ۷۳.

حدیث در مقام‌ها و امور دنیوی با یکدیگر رقابت می‌کردند و هرکس نزد کارگزاری از کارگزاران معاویه می‌آمد و در فضایل و مناقب عثمان حدیثی را روایت می‌کرد از نزد او دست خالی بازنمی‌گشت و آن کارگزار نامش را می‌نوشت و مقربش می‌ساخت. آنان مدت زمانی همین کار را ادامه دادند.

سپس معاویه به کارگزاران خویش نوشت:

«احادیث بسیاری دربارهٔ عثمان روایت شده، در همه شهرها و در هر گوشه‌وکناری پخش شده است، پس چون این نامه‌ام به دست شما رسید، مردمان را بخوانید تا دربارهٔ فضائل صحابیان و خلفای نخست [ابوبکر، عمر و عثمان] روایت کنند و در برابر هر حدیثی که یکی از مسلمانان دربارهٔ ابوتراب ـ یعنی امام علی علیه السلام ـ روایت می‌کند، حدیثی دربارهٔ صحابیان بیاورید که آن را نقض کند، زیرا این کار را بیشتر دوست می‌دارم و مرا شادمان‌تر می‌کند و دلایل ابوتراب و شیعیانش را بهتر بی‌اعتبار می‌کند و از مناقب و فضائل عثمان برآنان سخت‌تر است».

نامهٔ معاویه را برای مردمان خواندند و در پی آن، روایات ساختگی و دروغین بسیاری دربارهٔ مناقب صحابیان روایت شد و راویان در روایت احادیثی که در این مجرا قرار می‌گرفت، بسی کوشیدند، و حتّی برروی منبرها هم از این کار ستایش به عمل آمد و این کار به آموزگاران مکتب‌خانه‌ها نیز القا شد و آنان روایات بسیاری را درباره فضایل و مناقب صحابیان به دانش‌آموزان آموختند، چندان که دانش‌آموز، این احادیث را روایت می‌کرد و همانند آیات قرآن فرا می‌گرفت، و حتّی این روایات را به دختران، زنان و خدمتکاران خویش نیز آموختند و مدت زمان زیادی به این کار خویش ادامه دادند[1].

در کنار این روایات ساختگی و دروغین، معاویه ابزار تبلیغاتی دیگری را نیز به کار گرفت که عبارت بود از به کار گرفتن تاریخ‌پردازان؛ همانان که برای مردم از امور و رخدادهایی سخن می‌گفتند که حکومت در پی ترویج آن بود.

---

۱. همان، ج ۱۱، ص ۴۴-۴۵.

استاد احمد امین می‌گوید:

«امّا تاریخ‌گوی ویژه؛ این معاویه بود که چنین مقامی را تعیین کرد. او مردی را مأمور تاریخ‌گویی و قصه‌پردازی کرد، و او چون نماز صبح را به پایان می‌برد، می‌نشست و خدای (عزّ و جل) را یاد می‌کرد و او را حمد و سپاس می‌گفت و بزرگ می‌داشت و بر رسول خدا ﷺ درود می‌فرستاد و برای خلیفه و ولایت‌مداران و اطرافیان و سربازان او دعا می‌کرد و بر تمامی کسانی که با خلیفه ستیز می‌کردند و بر همه مشرکان لعنت می‌فرستاد[۱].

ناگزیر این دعا، مقدمه‌ای بود برای آغاز سخن این تاریخ‌پردازان که پس از آن، وی داستان‌های خویش را شروع می‌کرد».[۲]

نیز معاویه بر شماری از شاعران مزدور، همانند: اخطل و مسکین دارمی، سلطه داشت؛ بروکلمان می‌گوید: «معاویه این قدرت را همیشه داشت که از تأثیر عظیم شاعران معاصر بر افکار عمومی در راه منافع خاندان خویش، استفاده کند»[۳].

امام حسین علیه‌السلام از این سیاست امویان در گمراه کردن و فریب دادن مردم، آگاه بود و ناگزیر باید دربارهٔ آینده قیام مقدس خود و چگونگی پشتیبانی و پاسداری از آن در برابر تبلیغات دستگاه اموی حاکم، اندیشه می‌کرد...

امویان به کشتن امام حسین علیه‌السلام بسنده نکردند، زیرا از جایگاه او نزد امّت اسلامی آگاه بودند، بلکه به این راهکار نیز پناه بردند که با استفاده از ابزار و روش‌های گوناگون، چهرهٔ زشتی از قیام او ترسیم کنند و شخصیت وی را بی‌اعتبار سازند، همان کاری که پیش‌تر با پدرش امام علی علیه‌السلام کردند...:

پس امام حسین علیه‌السلام چگونه می‌توانست برنامه تبلیغاتی امویان برضد خود را با شکست روبه‌رو کند؟ و تلاش‌های آنان در راه تخریب شخصیت انقلابیون را ناکام سازد؟

---

۱. امین، احمد، **فجر الاسلام**، ص ۱۵۹.

۲. شمس‌الدین، محمدمهدی، **ثورة الحسین** علیه‌السلام، ص ۱۱۹.

۳. بروکلمان، کارل، **تاریخ الشعوب الاسلامیه**، ص ۱۲۴.

امام چگونه می‌توانست اهداف قیام خویش را به گوش توده مردم برساند؟

پاسخ حکیمانه و استوار امام حسین ﷺ به این پرسش‌ها این بود که از خواهرش زینب ﷺ کمک می‌گیرد تا آن بانو این نقش سترگ را برعهده گیرد... .

امام حسین ﷺ خود، اسباب قیام و اهداف نهضتش را برای مردم روشن می‌کرد و برای آنان از انحرافات و فساد حکومت اموی پرده برمی‌داشت و بر مسئولیت مسلمانان برای مبارزه با این ظلم و ستم تأکید می‌نمود... . امام خود، آن روز که در مدینه بود و آن هنگام که به مکه رفت و با جمع حاجیان دیدار کرد، و در اثنای سفرش به عراق و در کربلا، و حتّی اندکی پیش از شهادت، به این وظیفهٔ تبلیغاتی عمل کرد و با سخنرانی‌هایش، سپاهیان اموی را تشویق می‌کرد تا سوی او بیایند و هدایت یابند... .

لیک قیام حسینی به تبلیغات پس از شهادت امام حسین ﷺ نیاز بیشتری داشت؛ زیرا امویان سرمست پیروزی ظاهری می‌شدند و محو و نابودی لشکر حسین ﷺ را عبرت دیگران قرار می‌دادند تا هر کس را که اندیشه مخالفت با آنان و ایستادگی در برابر ستم و فسادشان را در سر می‌پروراند، بترسانند... .

بنابراین، تبلیغات پس از شهادت از قبل آن، اهمیت بیشتری داشت... و چه کسی غیر زینب ﷺ می‌توانست این وظیفه خطیر را برعهده بگیرد و چه کسی جز او قادر بود این نقش سترگ را به این خوبی ایفا کند؟

## خطبه زینب ﷺ در کوفه

بانو زینب ﷺ، عصر روز یازدهم محرم، با بار سنگینی از حزن و اندوه که کوه‌های بلند نیز توان حمل آن را نداشتند، سرزمین کربلا را ترک کرد. او برای بار نخست بود که بدون مردان خاندان و پشتیبانانش رهسپار سفر می‌شد. زینب ﷺ با فجیع‌ترین مصیبتی که می‌تواند دامن انسان را بگیرد، روبه‌رو شده بود و بیش از هفده پهلوان خاندان خویش را که برروی پهنه گیتی همانندی نداشتند، و نزدیک به هفتاد یاور و مدافع را از دست داده بود

و آنان را به شکلی دهشتناک دیده بود که کشته بر صحرای کربلا افتاده‌اند... .

۲۴ ساعتی که پیش از سفر به کوفه، بر زینب ﷺ گذشت، از دشوارترین و سخت‌ترین لحظاتی بود که در زندگی آن بانو سپری شده بود، زیرا سپاهیان ستمگر اموی، خیمه‌هایشان را به آتش کشیده بودند و بر زنان و یتیمان عشیرهٔ او حمله کرده، لباس‌ها و زیورآلات آنان را به یغما برده بودند... .

بانو زینب ﷺ صبح روز دوازدهم محرم به کوفه وارد شد، در حالی که تمامی آن اندوه و دردها وی را احاطه کرده بودند و آن مصیبت‌ها و غم‌ها بر شانه‌اش سنگینی می‌کردند... .

این از سویی؛ اما از سوی دیگر، عبیدالله بن زیاد، حکمران کوفه، برنامه‌ریزی کرده بود تا از رسیدن اسیران خاندان حسین ﷺ به کوفه، برای نمایاندن قدرت حکومت خویش و سرکوب هرگونه تلاش برای نافرمانی یا مخالفت، بهره‌برداری کند و آمدن اسیران به کوفه را، به نمایشی برای محکومیت نهضت و قیام حسینی، و جشنی برای پیروزی دروغینش بر قیام حق و عدالت بدل کند... .

در چنین فضایی بود که بانو زینب ﷺ همراه دیگر اسیران، سوار بر شتران بی‌جهاز ـ که برای سواران خود، راحت نبودند ـ با وضعیتی ناگوار و دردآور به کوفه وارد شد... .

بانو زینب ﷺ در کوفه، پیشینه و خاطراتی داشت. او در روزگار خلافت پدرش، امیرالمؤمنین علی ﷺ و بیست سال پیش از ورودی این چنین به کوفه، بانوی این شهر بود...، پس ناگزیر تصاویر و خاطرات آن روزها در ذهنش ورق می‌خورد...، در آن محله اقامت داشت، این محراب پدرش علی ﷺ بود و آن منبرش در مسجد کوفه...، و این کوچه‌هایی که با پدرش علی ﷺ از آن‌ها عبور می‌کرد...، و این درِ خانه‌ای بود که تهیدستان و بینوایان، آهنگش می‌کردند... .

تصاویر و خاطرات در ذهن زینب ﷺ ورق می‌خوردند و شاید او دوست می‌داشت تا در این فکر و خیال غرق شود و احساسات خویش را در قبال آن تصاویر و خاطرات دوست داشتنی، بروز دهد، لیک تازیانهٔ دردآور واقعیت، او را از دنیای آن خاطرات بیرون

می‌آورد... .

از حذلم بن کثیر روایت است که گفت: در سال ۶۱ق در کوفه بودم که علی بن حسین علیه السلام به همراه زنان و در حالی که سپاهیان گرد آنان را گرفته بودند، به این شهر وارد شدند. مردم کوفه بیرون آمده بودند تا اسیران را که بر روی شتران بی‌جهاز بودند، تماشا کنند، و زنان کوفه می‌گریستند و ناله و زاری می‌کردند... .

علی بن حسین علیه السلام را دیدم که از بیماری ناتوان شده بود و در گردنش غُل و زنجیر بود و دستانش به گردنش بسته شده بود و او با صدایی آهسته می‌فرمود: «اینان برای ما گریه و زاری می‌کنند، پس چه کسی ما را کشته است؟!».

حذلم بن کثیر می‌گوید: زینب بنت علی علیها السلام را دیدم و زن باحیایی سخنورتر از او ندیده‌ام، و گویی از زبان پدرش امیرمؤمنان سخن می‌گفت. او به مردم اشاره کرد که «ساکت شوید»، پس نفَس‌ها در سینه‌ها حبس شد و زنگ شتران از صدا افتاد، آنگاه فرمود:

«ستایش خداوند را سزاست، و درود بر پدرم محمد و خاندان پاک و نیکوی او.

اما بعد، ای کوفیان! ای نیرنگ‌بازانِ پیمان‌شکن!

آیا می‌گریید؟ پس اشکتان هرگز خشک و ناله‌تان هیچ‌گاه خاموش مباد!

مَثَل شما، مَثَل زنی است که رشته تابیده [به دست خویش] را پس از محکم بافتن، از هم می‌گسست. سوگندهایتان را دستاویز فریب یکدیگر قرار می‌دهید[1].

هان! آیا جز لاف‌زنی و گزافه‌گویی و دروغگویی و کینه‌توزی و چاپلوسی کنیزکان و سخن‌چینی دشمنان، در میان شما هست؟ شما به‌سان گیاه و سبزه‌ای هستید که در دل لجن‌زارها می‌روید یا همانند گچی که با آن، گور [سرد و خاموش مردگان] را می‌آرایند.

---

۱. اشاره است به این فرموده خدای تعالی: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا﴾ (نحل / ۹۲). این زن، زنی نادان از قریش به نام ریطة بنت عمربوده است که تا میانهٔ روز با کنیزان خویش، رشته‌ها را می‌تاباند، سپس به آنان دستور می‌داد تا آنچه را که تابانده‌اند، باز کنند، و کارش همیشه این بود.

چه بد چیزی برای خود، پیش فرستاده‌اید که مایهٔ خشم خدا بر شما و عذاب جاودانه می‌شود!

آیا می‌گریید و آه و ناله می‌کنید؟

آری، به خدا سوگند که باید بسیار بگریید و کم خنده کنید... .

داغ ننگی بر خود نهادید که روزگاران برآید و شما نتوانید آن ننگ را از خویش بشویید.

این ننگ را چگونه می‌شویید؟ چگونه می‌توانید ننگ کشتن نگین انگشتری نبوت و کان رسالت و سرور جوانان بهشتی و پناهگاه نیکوکارانتان و جان‌پناه پیشامدهایتان و روشنایی حجتتان را بشویید؟

چه بد باری بر دوش می‌کشید؟

مرگ و نابودی بر شما باد! که تلاشتان ناکام و دستانتان خالی ماند و بازی را باختید و در خشم خدا و رسول او، خانه کردید و مُهر خواری و درماندگی بر پیشانی‌تان زده شد!

وای بر شما ای کوفیان!

آیا می‌دانید چه جگری از رسول خدا ﷺ دریدید؟

و چه بانوانی را از او [به اسارت] بر سر کوچه و بازار آوردید؟

و چه خونی از او ریختید؟

و چه حرمتی از او هتک کردید؟

﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا * تَكَادُ السَّمٰوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا﴾[1].

کاری نابخردانه و زشت کردید که زمین و آسمان از شرّآن لبریز است؛ و شگفت‌زده مشوید که از آسمان خون ببارد که همانا عذاب آخرت، خوارکننده‌تر است و آنان یاری نمی‌شوند... .

این مهلت، شما را فریفته نگرداند، که خداوند برای به کیفر رساندن گنهکاران،

---

۱. مریم / ۸۹-۹۰؛ «واقعاً چیز زشتی را [بر زبان] آوردید. چیزی نمانده است که آسمان‌ها از این بشکافند و زمین چاک خورَد و کوه‌ها به شدت فرو ریزند».

عجله‌ای ندارد و بیمناک از دست دادن فرصت انتقام نیست و خدای شما در کمین است...».

راوی گوید: به خدا سوگند مردم را دیدم که حیران‌اند و می‌گریند و انگشت به دهان مانده‌اند، و در کنار خود پیرمردی را دیدم که می‌گریست، چندان که محاسنش از اشک، تر شده بود و دست به آسمان برده بود و می‌گفت: پدر و مادرم فدایتان باد، که پیرانتان بهترین پیران‌اند و جوانانتان بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان و نسلتان بهترین نسل که هرگز نابود و خوار نمی‌شود!

پس امام علی بن حسین علیه السلام به زینب علیها السلام فرمود: «ای عمه! لب فرو بند که تو ـ الحمدلله ـ عالِمی خدایی هستی و از دانش دیگران نیاموخته‌ای، و فهمیده‌ای، بی‌آنکه لازم باشد دیگران به تو بفهمانند»[1].

## منابع و راویان خطبه

خطبه بانوزینب علیها السلام در کوفه، در منابع متعددی که در شمار منابع عمده و اصلی هستند، آمده است. برجسته‌ترین این منابع عبارت‌اند از:

۱ـ شیخ طوسی در **امالی**.

۲ـ ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در جلد دوم **مقتل الحسین** علیه السلام.

۳ـ ابوالفضل احمد بن ابی‌طاهر طیفور در **بلاغات النساء**.

۴ـ ابوعثمان جاحظ در **البیان و التبیین**.

۵ـ شیخ احمد بن علی طبرسی ـ از عالمان سده ششم ـ در **احتجاج**.

---

۱. در نقل این خطبه بر منابع زیر تکیه داشته‌ایم:

الف) طبرسی، احمد بن علی، **الاحتجاج**، ج۱، ص ۳۰۳.

ب) قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین** علیه السلام، ج۳، ص ۳۳۴.

ج) مقرم، عبدالرزاق، **مقتل الحسین** علیه السلام، ص ۳۱۱.

د) نقدی، جعفر، **زینب الکبری** علیها السلام، ص ۴۸.

لیک نام راوی‌ای که این خطبه را نقل کرده است، در منابع به صورت مختلف آمده است: شیخ طبرسی این خطبه را از حذیم بن شریک اسدی نقل می‌کند و نام او را سه بار در میان فقرات روایت، ذکر می‌نماید؛ همان‌گونه که خطبه امام زین‌العابدین ﷺ در کوفه را نیز همین فرد روایت می‌کند[۱].

شیخ طوسی در رجال خویش، حذیم بن شریک را در میان اصحاب امام حسین ﷺ ذکر کرده است[۲].

امّا شیخ جعفر نقدی؛ او می‌گوید: این خطبه به صورت متواتر از سوی عالمان و محدّثان با اسانید خود از حذلم بن کثیر روایت شده است. او آورده که حذلم بن کثیر از سخنوران عرب بوده است... و جاحظ در **البیان و التبیین**، این خطبه را از خزیمه اسدی روایت کرده است[۳].

امّا شیخ باقر قرشی؛ او این خطبه را از جذلم بن بشیر روایت کرده است[۴].

اما سید عبدالرزاق مقرم؛ او نام راوی را نیاورده و تنها به عبارت «راوی می‌گوید» بسنده نموده است[۵].

ابوالفضل احمد بن ابی‌طاهر طیفور در کتاب **بلاغات النساء**، سند خطبه را چنین آورده است: «از سعید بن محمد حمیری ـ ابومعاذ ـ از عبدالله بن عبدالرحمان ـ مردی از اهل شام ـ از شعبه، از حذام اسدی. او بار دیگر می‌گوید: «حذیم گفت: به کوفه آمدم»[۶].

---

۱. طبرسی، احمد بن علی، **الاحتجاج**، ج۲، ص ۳۰۳-۳۰۵.

۲. امین، سید محسن، **اعیان الشیعه**، ج۴، ص ۶۰۶.

۳. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** ﷺ، ص ۴۹-۵۰.

۴. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین** ﷺ، ج۳، ص ۳۳۴.

۵. مقرم، سید عبدالرزاق، **مقتل الحسین** ﷺ، ص ۳۳۴.

۶. طیفور، احمد بن ابی‌طاهر، **بلاغات النساء**، ص ۲۳.

## آفاق خطبه

خطبهٔ بانو زینب علیها السلام در کوفه، نخستین اظهارنظر و توضیح دربارهٔ واقعه کربلاست که پس از وقوع آن، از سوی اهل بیت علیهم السلام اعلان می‌گردد. اهمیّت این خطبه در آنجاست که جامعهٔ کوفه را به عنوان جامعه‌ای مورد خطاب قرار می‌دهد که به صورت مستقیم، مسئول رخ دادن واقعهٔ کربلاست... . نیز این خطبه، نخستین مرحله از مراحل ستیز بانو زینب علیها السلام بر ضد جنایت و ستم امویان به شمار می‌آید... .

از همین روی باید این خطبه را با درنگ و آگاهی فزون‌تر بخوانیم و برخی آفاق آن را تبیین نماییم:

۱ـ زینب علیها السلام در این خطبه، جامعهٔ کوفه را مسئول مستقیم آنچه که برای امام حسین و اهل‌بیت علیهم السلام رخ داد، می‌داند و مسئولیت سرنوشت قیام مقدس حسینی را نیز بر دوش آنان می‌نهد؛ زیرا این کوفیان بودند که با حسین علیه السلام مکاتبه کردند و به او اصرار نمودند که نزد آنان آید و با نماینده‌اش، مسلم بن عقیل، بیعت کردند. پس چگونه آنان امام را تنها نهادند و او را رها کردند و تسلیم تهدید و وسوسه‌انگیزی ابن‌زیاد شدند؟

وانگهی بیشتر فرماندهان و سربازان سپاهی که رهسپار نبرد با امام شدند، از مردمان کوفه بودند.

نیز پس از تمام ماجراهایی که رخ داد، از چه رو کوفیان، تنها به تماشای پیامدهای واقعه کربلا نشسته بودند؟ آنان سر امام حسین علیه السلام و اهل بیت او را می‌دیدند که بر سرِ نیزه‌ها، کوچه‌های شهرشان را درمی‌نوردد و زنان و دختران حسین علیه السلام را نیز می‌دیدند که در میانشان اسیر و آواره‌اند، پس چرا در برابر همه این رخدادها به سکوت و خفقان دچار شده بودند؟ آنان برای اینکه غیرت دینی و روح جوانمردی عربی‌شان به جنبش درآید، منتظر چه چیز دیگری بودند؟

از همین روست که در روایتی که خطبه را نقل می‌کند، این فرمایش امام زین‌العابدین علیه السلام دربارهٔ گریه زنان کوفه آمده است: «اینان برای ما گریه و زاری می‌کنند،

پس چه کسی ما را کشته است؟!».

زینب علیها السلام در خطبه خویش بر همین نکته تمرکز کرده است؛ زیرا کوفیان را مسئول مستقیم فاجعه کربلا می‌داند و آنان را به سختی نکوهش می‌کند.

زینب علیها السلام دربارهٔ کوفیان می‌فرماید: «اهل الختل والغدر». «ختل» به معنای نیرنگ است و «غدر» نیز همان خیانت و پیمان‌شکنی است. بنابراین، کوفیان با دعوت از امام حسین علیه السلام برای آمدن سوی آنان و با بیعت با امام و تعهد به یاری او، آنگاه با تنها گذاشتن امام و بلکه مشارکت در قتل او، بدترین نوع نیرنگ، خیانت و پیمان‌شکنی را مرتکب شدند... . بانو زینب علیها السلام کوفیان را به زن نادانی مانند می‌کند که تا میانهٔ روز با کنیزان خویش، رشته‌ها را می‌تابید، سپس آنان را دستور می‌داد تا آنچه را که تابانده‌اند، باز کنند و این کار هر روز او بود... . این مثال را قرآن کریم آورده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا﴾[1]. تو گویی بانو زینب علیها السلام با این سخن که: «مَثَل شما، مَثَل زنی است که رشته تابیده [به دست خویش] را پس از محکم بافتن، از هم می‌گسست...»، اشاره به این موضوع داشته باشد که در تاریخ و موجودیت کوفیان، مکرراً اتفاق افتاده است که آنان در کنار حق می‌ایستند و از خویش، جان‌فشانی نشان می‌دهند، لیک وقتی ستیز با باطل به اوج می‌رسد، عقب می‌نشینند و پا پس می‌گذارند و با این کار، تلاش‌ها، جان‌فشانی‌ها و آینده خود را تباه می‌کنند. این رفتار کوفیان در موضع‌گیری آنان در قبال امام علی علیه السلام نمایان شد؛ آنجا که همراه حضرت، به کام جنگ جمل و صفین فرو رفتند، لیک پس از نشان دادن جان‌فشانی‌های بسیار، در برابر نیرنگ معاویه، که قرآن را بر سر نیزه‌ها کرد و تحکیم را طلبید، تسلیم شدند و با این کار، پیروزی خویش را قربانی کردند و فرصت را به دشمن عرضه داشتند... . کوفیان همین کار را با امام حسن علیه السلام نیز به انجام رساندند؛ آنجا که با امام بیعت کردند و گردش فراهم آمدند و با او رهسپار نبرد با معاویهٔ متمرد شدند، لیک هنگامی که وقت رویارویی و نبرد فرا رسید،

---

۱. نحل/ ۹۲؛ «مانند آن [زنی] که رشتهٔ خود را پس از محکم بافتن، [یکی یکی] از هم می‌گسست، مباشید».

حضرت را تنها گذاشتند و بدین روی، کاخ رهبری و مشروعیتی را که با بیعت با امام حسن ﷺ برافراشته بودند، ویران کردند... . کوفیان با امام حسین ﷺ نیز همین گونه رفتار نمودند. آنان با امام بیعت نمودند و سوی خویش فرایش خواندند و چیزی نمانده بود کوفه با فرمانبرداری از مسلم بن عقیل، سفیر امام، نقش رهبری خود را بازیابد، لیک کوفیان در لحظات واپسین و حساس، تمام آن آرزوها را برباد دادند و آینده خویش و امّت را تباه ساختند... . بنابراین، آنان همانند زنی شدند که رشته تابیده [به دست خویش] را پس از محکم بافتن از هم می‌گسست! زینب با این تمثیل، همسان و همانند پدرش سخن می‌گوید که پیش‌تر دربارهٔ همین جامعهٔ کوفه فرموده بود:

«اما بعد؛ ای عراقیان! همانا شما به زن بارداری می‌مانید که در آخرین روزهای بارداری، جنین خود را سقط کند و سرپرستش بمیرد و زمانی دراز بی‌شوهر بماند و میراث او را خویشاوندان دور به ارث برند»[1]. آیا زینب ﷺ ـ آن‌گونه که راوی گفته است ـ از زبان پدرش سخن نمی‌گوید؟ زینب ﷺ با صراحت و وضوح و در فرازهای متعددی از سخنرانی خویش کوفیان را می‌فرماید: «داغ ننگی بر خود نهادید که روزگاران برآید و شما نتوانید آن ننگ را از خویش بشویید»، «وای بر شما ای کوفیان! آیامی‌دانید چه جگری از رسول خدا ﷺ دریدید؟...»، «واقعاً چیز زشتی را آوردید» و: «کاری نابخردانه و زشت کردید».

۲ـ زینب ﷺ در این خطبه بر نقاط ضعف و رذایل اخلاقی جامعه کوفه تمرکز می‌کند، زیرا این جنایت در خلأ انجام نپذیرفت، بلکه پیامد طبیعی آن اخلاق منحرف کوفیان بود... .

زینب ﷺ زشتی و انحراف اخلاق کوفیان را به آنان هشدار می‌دهد، آنجا که می‌فرماید:

«هان! آیا جز لاف‌زنی و گزافه‌گویی و دروغگویی و کینه‌توزی و چاپلوسی کنیزکان و

---

۱. شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ۷۱.

سخن‌چینی دشمنان در میان شما هست؟ شما به‌سان گیاه و سبزه‌ای هستید که در دل لجن‌زارها می‌روید یا همانند گچی که با آن، گور[سرد و خاموش مردگان] را می‌آرایند».

هر کس نامه‌های کوفیان به امام حسین علیه‌السلام را بخواند و به سخنان آنان هنگام بیعت با مسلم بن عقیل، نماینده امام حسین علیه‌السلام و فراهم آمدن در گرد او، گوش فرا دهد که در آن سخنان، ادعای اخلاص و جان‌فشانی برای امام را دارند و می‌گویند که آماده‌اند جان خویشتن را فدای امام سازند و بر تصمیم خویش برای جنگ با دشمنان آن حضرت و شکست آنان تأکید می‌کنند...، و هر کس حقیقت موضع و واقعیت کار آنان با امام حسین علیه‌السلام را پس از بیعت از نظر بگذراند، به وضوح درمی‌یابد که آنان همان‌گونه که زینب علیهاالسلام و پیش از او امام علی علیه‌السلام می‌فرماید، گزافه‌گو و لاف‌زن‌اند. امام پیش از زینب علیهاالسلام فرموده بود:

«لافِ دلیری‌تان گویی سنگ‌های سخت را درهم می‌شکند، اما در عمل چندان سست و ضعیف‌اید که دشمن در شما طمع می‌کند. در نشست‌هایتان چنین و چنان می‌گویید و از رزم‌آوری خود دم می‌زنید، امّا در هنگامه کارزار، فرار را برقرار برمی‌گزینید و کنج عافیت می‌نشینید»[1].

جای شگفتی ندارد که زینب علیهاالسلام از زبان پدرش سخن گوید...

زینب علیهاالسلام می‌فرماید که کوفیان به بیماری مفرط تملق و چاپلوسی گرفتارند، آنجا که از چاپلوسی کنیزکان از سوی کوفیان سخن می‌گوید، زیرا کنیزی که نیرو و قدرتی ندارد، ناگزیر خویش را نیازمند بالاترین درجه کرنش و فرمانبرداری از سرور خویش می‌بیند و در جلب دوستی و خشنودی او، کار را به نهایت می‌رساند، و جامعه کوفه نیز آن زمان در تعامل با دستگاه حاکم، چنین بود.

«شما به‌سان گیاه و سبزه‌ای هستید که در دل لجن‌زارها می‌روید یا همانند گچی که با آن، گور[سرد و خاموش مردگان] را می‌آرایند».

---

۱. همان، خطبه ۲۹.

بانو زینب علیها السلام با این عبارت به رفتار دوگانه‌ای اشاره دارد که جامعه کوفه از آن رنج می‌بُرد. ظاهر کوفیان نیکو بود و رشک‌برانگیز، لیک زشتی و پلیدی را در باطن خویش پنهان کرده بودند. زینب علیها السلام کوفیان را به سبزه‌ای تشبیه می‌کند که در میان لجن‌زارها یا در میان فضولات حیوانات می‌روید، یا آنان را مانند قبری گچی می‌داند که ظاهر آن زیباست، لیک درون آن چیزی جز استخوان‌های پوسیدهٔ مرده نیست.

سید عبدالرزاق مقرم در شرح این عبارات می‌گوید:

«به نظر من نکته این استعاره اینجاست که «قصّه»[1] در لهجه حجاز، همان «گچ» است و «ملحوده» همان قبر. پس اگرچه قبر را با سپیدی گچ می‌آرایند، لیک درون آن مرداری است ناپاک، و کوفیان نیز اگرچه ظاهر خویش را با اسلام آراسته بودند، لیک قلب‌های آنان به‌سان لاشهٔ مردگان بود، چرا که کوفیان به کارهای جاهلی بدفرجام دست می‌زدند و خیانت می‌ورزیدند و بر اصول صحیح پایدار نمی‌ماندند. «متمم دعوت حسینی» [یعنی سخنرانی‌های بانو زینب علیها السلام] در این نکته‌های بدیع، نظیر ندارد؛ نکته‌های بدیعی که سخنوران ماهر، پیش از زینب علیها السلام آن‌ها را به کار نگرفته بودند، چون این بانو پروردهٔ دامان صدیقه کبرا بود که با خطابهٔ ارتجالی خویش، زبان سخنوران را در کام کرد»[2].

۳ـ زینب علیها السلام ابعاد فاجعه کربلا را توضیح می‌دهد: آنچه در کربلا رخ داد، امری سهل و آسان و چیزی عادی و ساده نبود، بلکه مصیبتی هولناک، فاجعه‌ای عظیم و جنایتی زشت بود.

قدرت حاکم می‌کوشید تا فاجعه کربلا را ساده نشان دهد و آن را تمردی بر ضد نظام معرفی کند که سپاهیان ناگزیر آن را سرکوب کردند، و نه چیز دیگری!

لیک بانو زینب علیها السلام ابعاد حقیقی فاجعه کربلا را برای مردم توضیح داد، آنجا که فرمود: «داغ ننگی بر خود نهادید که روزگاران برآید و شما نتوانید آن ننگ را از خویش بشویید».

---

۱. که در متن عربی آمده است ـ م.

۲. مقرم، سید عبدالرزاق، **مقتل الحسین** علیه السلام، ص ۳۱۲.

جنایت‌هایی که سپاهیان اموی در کربلا در حق اهل بیت ﷺ مرتکب شدند، بسی زشت بودند و لکه‌ای سیاه و داغ ننگی برای تاریخ و آن جنایتکاران بود؛ لکه‌ای سیاه و داغ ننگ و جنایت زشتی که به هیچ روی نمی‌شد آن را پاک کرد و زدود.

زینب ﷺ سپس کوفیان را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «وای بر شما ای کوفیان! آیا می‌دانید چه جگری از رسول خدا ﷺ دریدید؟».

براساس معیار دینی، کوفیان بر رسول خدا ﷺ ستم روا داشته بودند؛ زیرا امام حسین ﷺ نوهٔ رسول خدا ﷺ و محبوب و عزیز دل او بود و خانوادهٔ حسین ﷺ نیز خانواده رسول خدا ﷺ به شمار می‌آمدند... . پس کوفیان به عنوان مردمانی مسلمان، چگونه به خویش اجازه دادند که چنین جنایتی را مرتکب شوند؟

جنایت کوفیان در حد و اندازه شرک به پروردگار سبحان بود. از همین روست که زینب ﷺ از جنایت کوفیان وصفی همانند وصف قرآن از شرک کافران و ادعای فرزندداری خداوند دارد، آنجا که قرآن می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا ۞ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا﴾.[1]

نیز بانوزینب ﷺ اشاره دارد که کوفیان جنایتی بس کینه‌توزانه و زشت مرتکب شده‌اند: «کاری نابخردانه و زشت کردید».

زینب ﷺ در سخنرانی خویش از موضوعی سخن می‌گوید که برخی منابع تاریخی به آن پرداخته‌اند، و آن اینکه آسمان در روز کشته شدن حسین ﷺ خون بارید. او هنگامی که این سخن را برزبان می‌راند از حقیقتی راستین خبر می‌دهد و ارتباط میان این دو ماجرا ـ یعنی قتل حسین و خون باریدن آسمان ـ را به غافلان یادآور می‌شود، همان‌گونه که این رخداد را برای تاریخ و نسل‌های آینده جاودان می‌سازد.

۴ـ منزلت و مقام حسین ﷺ . دستگاه تبلیغاتی امویان ناگزیر می‌کوشید تا از منزلت و

---

۱. مریم / ۸۸-۸۹؛ «و گفتند: [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده است، واقعاً چیز زشتی را [برزبان] آوردید».

مقام حسین علیه السلام بکاهد و به او افترا زند؛ همان کاری که پیش از این با پدرش علی بن ابی‌طالب علیه السلام کرده بودند. از همین روست که بانو زینب علیها السلام در سخنرانی خویش بر مقام و منزلت حسین علیه السلام تأکید می‌کند و می‌فرماید: «نگین انگشتری نبوت و کان رسالت و سرور جوانان بهشتی...».

۵ـ هشدار به انتقام گرفتن: عدالت الهی نمی‌پذیرد که این جنایت فجیع بدون کیفری مناسب بماند، لیک کیفر فوری نمی‌آید: «این مهلت، شما را فریفته مگرداند که خداوند برای به کیفر رساندن گنهکاران، عجله‌ای ندارد و بیمناک از دست دادن فرصت انتقام نیست، و خدای شما در کمین است».

انتقام الهی از قاتلان حسین علیه السلام و جامعه‌ای که در قتل او با قاتلان همراهی کرد، سخت و قدرتمند بود، چندان که آن جامعه پس از قتل حسین علیه السلام دیگر روی امنیت و آرامش را ندید.

## در رویارویی با ابن‌زیاد

ابن زیاد برای اینکه اسیران اهل بیت علیهم السلام را خوار کند و کینه پنهان خود از خاندان نبوت را فرو نشاند و قدرتش را به رخ کشد و در دل مردم هراس افکند و... در قصر خویش، جشنواره‌ای عظیم برپا کرد و بزرگان سپاه و فرماندهان ارتش خود و پیشوایان کوفه را فراخواند و فرمان داد تا سر حسین علیه السلام را در برابر او نهند و اسیران را بر او وارد کنند.

ابن زیاد بر اریکه حکومت ستمگرخویش نشست، در حالی که از پیروزی دروغین خود سرمست غرور بود و عصایی در دست داشت که با آن بر سر و لبان حسین علیه السلام می‌کوبید.

هنگامی که زید بن ارقم دید که ابن‌زیاد از کوبیدن بر سر و لبان حسین علیه السلام دست برنمی‌دارد، او را گفت:

«عصایت را از روی این دندان‌ها بردار، که به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند، لبان رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که این لب‌ها را می‌بوسید! زید بن ارقم سپس سخت گریست

و ابن‌زیاد او را گفت:

خداوند چشمانت را بگریاند! اگر پیرمردی خرف نبودی که عقلش از دست رفته است، گردنت را می‌زدم!

راوی می‌گوید: پس زید بن ارقم برخاست و بیرون رفت و چون خارج شد از مردم شنیدم که می‌گویند: به خدا سوگند زید بن ارقم سخنی برزبان راند که اگر ابن‌زیاد آن را می‌شنید، به قتلش می‌رساند.

گفتم: چه گفت؟

گفتند: از کنار ما گذشت، در حالی که می‌گفت: برده‌ای مردم را به بردگی گرفت و آنان را دارایی موروثی خویش کرد. ای عرب‌ها! شما پس از این برده‌اید، پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امیر کردید، پس او نیکان شما را می‌کشد و بدان شما را به بردگی می‌گیرد. شما به ذلت تن دادید، پس مرگ بر کسی که به ذلت تن دهد[1].

اسیران اهل بیت علیهم‌السلام بر ابن زیاد وارد شدند، در حالی که ستمدیده، دردمند و رنجور بودند و در طلیعهٔ آنان زینب علیهاالسلام قرار داشت که لباس‌هایی کهنه به تن کرده بود. او ناشناس در گوشه‌ای از مجلس نشست و زنان اسیر دیگر نیز گرداگرد او نشستند.

ابن زیاد که از جایگاه زینب علیهاالسلام در خاندان علوی خبر داشت و می‌خواست تیرهای شماتت را سوی او نشانه رود و از خوار کردنش در مجلس و پیش روی همگان لذت برد، به آن بانو روی کرد و گفت:

این که نشسته کیست؟

زینب علیهاالسلام برای اینکه ابن زیاد را خوار و خفیف کند و از جایگاهش بکاهد، پاسخ او را نداد.

ابن زیاد برای بار دوم و سوم پرسش خویش را تکرار کرد، لیک پاسخی نشنید تا اینکه یکی از زنان اسیر در پاسخ او گفت:

---

۱. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الامم و الملوک**، ج ۶، ص ۲۶۲.

این زینب دختر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

ابن زیاد از اینکه می‌دید بانو زینب علیها السلام خویش را فراتر از آن می‌داند که پاسخ او را بدهد، منفعل شد و خشمگینانه و شماتت‌کنان او را گفت:

ستایش خدایی را که شما را رسوا کرد و کشت و سخنانتان را تکذیب نمود!

با اینکه بانو زینب علیها السلام دوست می‌داشت در برابر حقارت و پستی ابن‌زیاد، از خویش والایی و تعالی نشان دهد و برای خوار کردنش با او سخن نگوید... لیک موقعیت پیش آمده از او می‌طلبید که نقش مکتبی خویش در دفاع از قیام برادرش حسین علیه السلام را ایفا کند و بر جایگاه سترگ خاندان خویش در میان امّت اسلامی تأکید نماید و هاله سلطه و قدرتی را که ابن‌زیاد در آن جای گرفته است، بزداید، از همین روی در پاسخ ابن‌زیاد فرمود:

«ستایش خدایی را که ما را با پیامبرش محمد، گرامی داشت و از هرگونه پلیدی پاکمان کرد. این فاسق است که رسوا می‌شود و این فاجر است که دروغ می‌گوید و او کسی غیر ماست، ای پسر مرجانه!».

ابن زیاد انتظار این پاسخ شجاعانه و دندان‌شکن را از بانویی که سخت مصیبت دامانش را گرفته و در بدترین وضعیت به‌سر می‌بَرَد، نداشت. او برای اینکه مصیبت و درد زینب علیها السلام را به یاد او آورد و بی‌پروایی‌اش را از او سلب و روحیه‌اش را تضعیف کند، کینه‌توزانه گفت:

کار پروردگار را با خاندانت چگونه دیدی؟

امّا بانو زینب علیها السلام تلاش‌های ابن زیاد را با ناکامی روبه‌رو کرد و در کمال شجاعت و استواری فرمود:

«جز زیبایی ندیدم. اینان مردمانی بودند که خداوند، کشته شدن را برایشان تقدیر کرده بود و آنان نیز به سوی قتلگاه خویش شتافتند و به زودی، خداوند، تو و آنان را گرد هم می‌آورد و آنان در برابر تو برهان و حجت اقامه می‌کنند و خواهی دید که چه کسی پیروز می‌شود، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه!».

این موضع‌گیری، موضع‌گیری ایمانیِ پهلوانانهٔ عظیمی بود که تاریخ بشریت، کمتر همانند آن را به یاد دارد. بانوزینب ﷺ با اراده پولادین و بصیرت نافذ خویش، از تمامی دردهای مصیبتی و قدرت دشمن ستمگر گذر کرد و جبروت و سپاهیان ابن‌زیاد را به هیچ گرفت، بلکه رودررو و در برابر تمامی یاران و پیروانش او را به چالش کشید و اعلان داشت که احساس شکست و خواری نمی‌کند و هرچه برای خاندان او اتفاق افتاده، بر مبنای رسالتی که آنان پرچمدارش هستند، امری نیکو و زیباست، و مسئله چیزی نیست جز استجابت فرمان خدای تعالی که جهاد بر ضد ستم را واجب نموده است. زینب ﷺ اطمینان داشت که جدال آغاز گشته نه اینکه به پایان رسیده باشد و پایان قطعی آن، روز قیامت در پیشگاه پروردگار خواهد بود و آنجاست که او و خاندان ارجمندش به پیروزی حقیقی دست می‌یابند.

زینب ﷺ سخن خویش را با دعا برای هلاکت ستمگری که رودرروی اوست، به پایان می‌برد و می‌فرماید: «مادرت به عزایت بنشیند، ای پسر مرجانه!».

پاسخ زینب ﷺ به ابن‌زیاد بسی استوار و محکم بود و شکوه دروغین او را در حضور همگان برباد داد، بلکه کبریا و غرور او را ویران نمود. خشم سراپای ابن‌زیاد را فرا گرفت و او بانوزینب ﷺ را به کیفر و شکنجه تهدید کرد... لیک عمرو بن حریث، دخالت کرد تا آتش خشم ابن‌زیاد را فرو نشاند؛ او گفت:

خداوند امیر را به سلامت دارد! او زن است و زن به سبب سخنش بازخواست و به سبب یاوه‌اش نکوهش نمی‌گردد.

ابن زیاد از تهدید به شکنجهٔ بدنی، عقب نشست و شکنجه روانی را جایگزین آن کرد و برای آنکه با سخنان بدخواهانه و کینه‌توزانه، دل آن بانو را بسوزاند، به او روی کرد و گفت:

«خداوند، دل مرا با کشتن حسین طغیانگرت و سرکشان نافرمان خاندانت خنک کرد و تسلی بخشید!».

ابن زیاد با این سخن، رنج و درد زینب ﷺ را برانگیخت و غم و اندوه را در قلب او

شعله‌ور ساخت. آن بانو که شاید می‌خواست سلاح عاطفه و مظلومیت را در دست گیرد، با سوزوگداز در پاسخ او فرمود:

«به جانم سوگند که بزرگ‌ترم را کُشتی و خاندانم را نابود کردی و شاخه‌ام را بریدی و ریشه‌ام را از بیخ و بُن کندی، و اگر این دلت را خنک می‌کند، خنک کند!».

ابن زیاد در برابر منطق بانو زینب علیها السلام احساس ضعف و حقارت کرد و موضوع سخن را تغییر داد و گفت:

«این زن سجع می‌گوید و به جانم سوگند که پدرش نیز شاعر و سجع‌گو بود!».

زینب علیها السلام فرمود:

«زن را به سجع گفتن چه‌کار؟! از سجع‌گویی به کارهای دیگر پرداخته‌ام»[1].

سید عبدالرزاق مقرم از **الکامل** مبرد نقل می‌کند که او گفت:

«زینب علیها السلام ـ که در میان اسیرانی که نزد ابن‌زیاد بردند، از همه سن بیشتری داشت ـ سخنوری و زبان‌آوری کرد و با حجت و برهان به خواسته‌اش رسید.

ابن زیاد او را گفت: اگر با حجت و برهان به حاجت خویش رسیدی، پدرت نیز خطیب و شاعر بود.

زینب علیها السلام فرمود: زنان را به شعر چه کار؟!

ابن زیاد فصاحت عربی نداشت...»[2].

## تأثیر زینب علیها السلام و اسیران در کوفه

هدف حکومت اموی از گرداندن اسیران اهل‌بیت علیهم السلام در شهرها، ترساندن مردم بود تا مبادا کسی به فکر مبارزه با حکومت بیفتد. نیز هدف دوم حکومت اموی این بود که با

---

۱. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الامم والملوک**، ج ۶، ص ۲۶۲-۲۶۳؛ ابن اثیر، علی بن محمد، **الکامل فی التاریخ**، ج ۴، ص ۸۱؛ قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین علیه السلام**، ج ۳، ص ۳۴۳.

۲. مقرم، سید عبدالرزاق، **مقتل الحسین علیه السلام**، ص ۳۲۵.

متمرد و شورشی نشان دادنِ امام حسین علیه‌السلام مردم را با آن حضرت و قیامش مخالف کند و بگوید که او باعث تفرقه در میان مسلمانان شده و به قدرت و حکومت طمع داشته است.

لیک وجود کسانی در میان امّت اسلامی که از فضل اهل‌بیت علیهم‌السلام آگاه بودند، وضعیت ناگوار اسیران که احساسات مردم را برمی‌انگیخت، و نقش مکتبی بانوزینب علیهاالسلام، امام زین‌العابدین علیه‌السلام و برخی دیگر از زنان خاندان حسین علیه‌السلام همچون ام‌کلثوم، فاطمه بنت الحسین و...، همه و همه برنامه حکومت را با ناکامی روبه‌رو کرد، بلکه آثار و نتایج معکوسی به بار آورد، زیرا روح قیام و مخالفت برضد حکومت اموی، و همدردی با اهل‌بیت علیهم‌السلام را در میان توده‌های مسلمان برانگیخت.

در پی ورود اسیران اهل‌بیت علیهم‌السلام به کوفه، تاریخ برای ما رخدادها و صحنه‌هایی را روایت می‌کند که از عدم پذیرش سیاست‌های حکومت اموی از سوی مردم و همدردی آنان با اسیران اهل‌بیت علیهم‌السلام حکایت دارند.

راوی ـ همان‌گونه که گذشت ـ از تأثیر سخنرانی زینب علیهاالسلام، بر مردم سخن می‌گوید.

نیز هنگامی که فاطمه بنت الحسین علیهاالسلام ـ با وجود سن اندکی که داشت ـ سخنرانی کرد، احساسات مردم برانگیخته شد و صدای گریه و زاری‌شان به آسمان برخاست و گفتند: «بس است، ای دختر پاکان! که دل‌هایمان را آتش زدی و گلوهایمان را سوزاندی و درون‌هایمان را شعله‌ور کردی»[1].

در پی سخنرانی بانوام‌کلثوم نیز: «صدای گریه مردم بلند شد و زنان، موهای خویش را پریشان کردند و بر صورت خود، ناخن کشیدند و بر گونه‌هایشان سیلی زدند و ناله فریاد کردند و هیچ روزی، مرد و زن گریانی بیشتر از آن روز دیده نشد»[2].

هنگامی که کوفیان سخنرانی امام زین‌العابدین علیه‌السلام را شنیدند، همگی گفتند: «ای

---

۱. مقرم، سید عبدالرزاق، **مقتل الحسین** علیه‌السلام، ص ۳۱۵.

۲. همان، ص ۳۱۶.

پسر رسول خدا! ما همه گوش به فرمان و مطیع هستیم و عهد تو را پاس می‌داریم. نه به تو بی‌رغبتی می‌کنیم و نه از تو روی‌گردان می‌شویم. خدا تو را رحمت کند! هر فرمانی که می‌خواهی، بده. جنگ تو، جنگ ما و صلح تو، صلح ماست. و از هر که بر تو و ما ستم کرده است، بیزاری می‌جوییم»[۱].

زید بن ارقم، صحابی معروف ـ همان‌گونه که گذشت ـ چون دید ابن‌زیاد به سر مبارک امام حسین علیه السلام بی‌احترامی می‌کند، احتجاج و اعتراض خویش را به او اعلان داشت.

نیز در مجلس ابن‌زیاد، مردی از قبیلهٔ بکر بن وائل بود که او را جابر می‌گفتند. آنچه بر سر اهل‌بیت علیهم السلام آمده بود و رفتارهای زشت ابن‌زیاد، جابر را سرگشته کرده بود. او به ناگاه مخالفت خود را آشکار کرد و ابن‌زیاد را گفت: «خدا را بر خویشتن شاهد می‌گیرم که اگر ده مسلمان را بیابم که بر ضد تو قیام کنند، با آنان همراه خواهم شد»[۲].

یکی از مهم‌ترین مواضع عدم پذیرش و مخالفت که آن روز در کوفه پدیدار شد، قیام عبدالله بن عفیف ازدیِ غامدی بود. او روشندل بود و یکی از چشم‌هایش را در جنگ جمل و دیگری را در جنگ صفین در رکاب امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از دست داده بود و مسجد را ترک نمی‌کرد و در آن عبادت می‌کرد.

هنگامی که اسیران به کوفه وارد شدند، عبیدالله بن زیاد بر منبر مسجد کوفه نشست تا شادمانی خویش را از کشته شدن حسین علیه السلام و پیروزی بر او اعلان دارد؛ او گفت:

«ستایش خدایی را که حق و حق‌مداران را پیروز کرد و امیرالمؤمنین یزید و حزب او را یاری بخشید و دروغگو پسر دروغگو حسین بن علی و شیعیان او را کشت!».

هنگامی که این سخنان زشت به گوش عبدالله بن عفیف رسید، عبادت خویش را کنار گذاشت و از وسط مسجد، خشمگینانه بر سر ابن‌زیاد فریاد زد:

«ای پسر مرجانه! دروغگو پسر دروغگو تو هستی و پدرت و کسی که به تو حکمرانی داد و

---

۱. همان، ص ۳۱۷.

۲. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین علیه السلام**، ج ۳، ص ۳۴۳.

پدرش. ای پسر مرجانه! آیا فرزندان پیامبران را می‌کشید و سخن صدیقان را برزبان می‌رانید؟».

عقل از سرابن‌زیاد ستمگر پرید و این سخنان همانند صاعقه برسر او فرود آمد و بانگ زد:

این کیست که سخن می‌گوید؟

ابن عفیف با شجاعت و دلاوری پاسخ داد: ای دشمن خدا! منم که سخن می‌گویم. آیا نسل پاکی را که خداوند آلودگی را از آنان در کتابش زدوده است، می‌کشی و ادعای مسلمانی می‌کنی؟ یاریگران کجایند؟ فرزندان مهاجر و انصار کجایند تا از طاغوت تو، آن ملعون فرزند ملعون، آن لعنت شدگان برزبان محمد، پیام‌آور پروردگار جهانیان، انتقام گیرند؟

ابن زیاد که از خشم آکنده شده بود، فریاد برآورد: او را برایم بیاورید!

پاسبانان از هر طرف سوی او شتافتند تا دستگیرش کنند، لیک او شعار خاندانش یعنی: «یا مبرور» را سر داد. در مجلس هفتصد مرد از قبیله ازد حضور داشتند که با شنیدن این شعار سوی عبدالله جستند و او را از دست پاسبانان نجات دادند. سپس درگیری‌هایی میان سربازان ابن‌زیاد و قبیلهٔ عبدالله بن عفیف درگرفت که به دستگیری عبدالله انجامید و ابن‌زیاد فرمان داد که او را بکشند و به دار آویزند[1].

طبری به موضع‌گیری‌های مشابه موضع عبدالله بن عفیف اشاره می‌کند و می‌گوید: عبدالله بن عفیف ازدی غامدی سوی او [ابن زیاد] جَست و پس از او نیزیکی از قبیله بنی‌والبه[2].

حتّی در میان خانوادهٔ ابن زیاد نیز صدای مخالف بلند شد و برخی از آنان کشته شدن

---

۱. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الأمم و الملوک**، ج ۶، ص ۲۶۳؛ قرشی، باقرشریف، **حیاة الامام الحسین** علیه‌السلام، ج ۳، ص ۳۴۸.

۲. طبری، محمد بن جریر، همان.

اهل‌بیت علیهم السلام را محکوم کردند. از مادر عبیدالله، یعنی مرجانه، نقل شده است که پسرش را توبیخ و سرزنش کرد و گفت: «ای خبیث! پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشتی؟ هرگز روی خدا را نبینی!».[۱]

عثمان بن زیاد، برادر عبیدالله، نیز اعلان کرد که این کار نمی‌پذیرد و آن را محکوم می‌کند. او با تندی به عبیدالله گفت: به خدا سوگند دوست می‌داشتم تا روز قیامت در بینی تمام خاندان زیاد، حلقهٔ زمام بود، لیک حسین علیه السلام کشته نمی‌شد[۲].

## در مجلس یزید

موضع بانو زینب علیها السلام در مجلس یزید بن معاویه یکی از زیباترین مواضع دفاع از حق و به چالش کشیدن جبروت سرکشی و ستم بود.

یزید بن معاویه در برابر زینب علیها السلام بر تخت پادشاهی خویش نشسته بود. او در اوج قدرت قرار داشت و از پیروزی به خویش می‌بالید و فرماندهان سپاه و مردان حکومت او و بزرگان شام گرد او را گرفته بودند. روایات تاریخی به حضور برخی دیپلمات‌های خارجی همانند فرستاده سزار روم نیز اشاره دارند. آری یزید سخت مشتاق بود که تمامی فر و شکوه خویش را نشان دهد و با بالاترین درجه قدرت و سلطه ظاهر شود.

زینب علیها السلام از گستاخی و خشونت یزید و بی‌پروایی او در سرکوب و تهدید خبر داشت و می‌دانست کمترین تحریک می‌تواند او را به سوی بدترین اقدامات براند، زیرا وی هیچ قیدوبند دینی یا عقلی ندارد.

فضای مجلس نیز آماده بود تا جشنواره‌ای باشد برای پیروزی حکومت بر قیام اهل‌بیت علیهم السلام.

این از سویی؛ امّا از سوی دیگر بانو زینب علیها السلام از نظر روحی و جسمی در وضعیت بسیار

---

۱. قرشی، باقر شریف، همان، ص ۳۵۸.

۲. طبری، محمد بن جریر، همان، ص ۲۶۸.

بد و ناگواری به سر می‌بُرد و هنوز سایهٔ فاجعهٔ کربلا بر سر او سنگینی می‌کرد و بر احساسات و عواطف او سخت تأثیر داشت و فضای شماتت و تحقیری که در شام به وجود آمده بود، بسیار برای روح و روان او گران بود و همین که آن بانو به عنوان اسیر در مجلس ستمگری کینه‌توز که وارث سال‌ها دشمنی خاندانش بود، حضور می‌یافت، برای تضعیف روحیه او کافی بود.

از نظر جسمانی نیز، سفر از کربلا به کوفه و پس از آن به شام، سفری سخت و توان‌فرسا بود؛ زیرا کاروان به تندی راه می‌پیمود، چون حکومت اموی می‌خواست کاروان اسیران کربلا هرچه زودتر به شام برسد، و افزون بر این، وسیلهٔ سفر نیز شتران بی‌جهاز بود و کمترین وسایل راحتی که معمولاً مسافران آن زمان از آن برخوردار بودند، در اختیار آن بانو نبود.

نیز کاروان اسیران را سربازان همراهی می‌کردند؛ سربازانی چون: زجر بن قیس و شمر بن ذی‌الجوشن که در رفتار با زنان و کودکان جانب ادب و احترام را رعایت نمی‌کردند و به کمترین بهانه‌ای، آنان را ناسزا می‌گفتند و با تازیانه می‌زدند.

عامل گرسنگی و تشنگی نیز در ضعف و ناتوانی بانو زینب علیها السلام نقش داشت؛ زیرا سربازان در دادن آب و غذا به اسیران، بخل می‌ورزیدند و این سبب می‌شد که آن بانو برای جلوگیری از گرسنگی و تشنگی کودکان، از سهم آب و غذای خویش بگذرد و رنج گرسنگی و تشنگی را به جان بخرد.

استاد عبدالباسط الفاخوری، وضعیت کاروان اسیران به سوی شام را این‌گونه به وصف می‌کشد: «سپس عبیدالله، سر شریف [امام حسین علیه السلام] و علی بن حسین و زنان همراه او را با وضعیتی آماده سفر کرد که پیکرها از آن و از یادِ آن تکان می‌خورند و بندبند بدن انسان، بلکه حیوان، از آن به لرزه می‌افتد»[1].

افزون بر این، ورود اسیران به شام و حضور آنان در مجلس یزید با اقداماتی بسیار سخت‌گیرانه همراه بود که هدفی نداشت جز خواری و ذلت هرچه بیشتر اسیران.

---

۱. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین** علیه السلام، ج ۳، ص ۳۶۷.

پیش از آنکه اسیران را بر یزید وارد کنند، آنان را مدت‌زمانی بر پله‌های مسجد، همان محل ایستادن اسیران، ایستاندند، سپس دست‌های آنان را بستند، به گونه‌ای که ابتدای ریسمان در گردن علی بن حسین علیه السلام بود و انتهای آن در گردن بانو زینب علیها السلام. اسیران را با خواری و مذلت راندند و هرگاه در راه رفتن کندی می‌کردند، آنان را با تازیانه می‌زدند، در حالی که اسیران، تکبیر و تهلیل می‌گفتند، تا اینکه آنان را در مجلس یزید، روبه‌روی او که بر تخت پادشاهی تکیه زده بود، ایستاندند.

علی بن حسین علیه السلام با دیدن یزید، او را فرمود: «گمان می‌بری اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را در این حال می‌دید، چه می‌کرد؟».

یزید متأثر شد و همه حاضران مجلس گریستند و یزید فرمان داد تا ریسمان‌ها را پاره کنند[1].

سپس یزید، سر امام حسین علیه السلام را خواست و آن را در تشتی زرین[2]، در برابر خود نهاد و با چوب‌دستی‌ای که داشت، بر دندان‌های پیشین حسین علیه السلام کوبید و گفت: این و ما، مصداق همان هستیم که حصین بن حمام مرّی گفته است:

یفلقن هاماً من رجال احبة الینا و هم کانوا اعق و اظلما

«سرهای مردانی را شکافتند که محبوب ما بودند

ولی آنان، نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند».

پس مردی از صحابیان رسول خدا صلی الله علیه و آله که او را «ابوبرزهٔ اسلمی» می‌گفتند، برخاست و یزید را گفت:

«آیا با چوب‌دستی خود بر دندان‌های پیشِ حسین علیه السلام می‌کوبی؟ همان که چوب‌دستی‌ات بر جایی از دهان او فرود آمد که بسی دیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را می‌مکید! هان ای یزید! تو روز قیامت می‌آیی، در حالی که ابن‌زیاد شفیع توست و این

---

۱. مقرم، عبدالرزاق، **مقتل الحسین علیه السلام**، ص ۳۵۰.

۲. همان، ص ۳۵۴.

می‌آید، در حالی که محمد ﷺ شفیع اوست».

سپس برخاست و رفت[۱].

یزید در اظهار شماتت و شادمانی، کار را به نهایت رساند و آنچه را که در دل پنهان داشته بود، آشکار نمود که هدف او از کشتن حسین ؑ انتقام ستاندن از رسول خدا ﷺ و اهل‌بیت ؑ بوده است؛ یزید به اشعار عبدالله بن زبعری تمثل جست که در آن آمده است:

لیت أشیاخي ببدر شهدوا ... جزع الخزرج من وقع الأسل

لأهلّوا واستهلّوا فرحاً ... ثم قالوا یا یزید لا تشل

قد قتلنا القرم من ساداتهم ... وعدلناه ببدر فاعتدل

لعبت هاشم بالملك فلا ... خبر جاء ولا وحي نزل

لست من خندف إن لم أنتقم ... من بني أحمد ما كان فعل[۲]

«ای کاش پدرانم در بدر، اکنون حاضر بودند

و بی‌تابی خزرج را از زخم سلاح می‌دیدند

هلهله می‌کردند و از شادی، فریاد می‌کشیدند

و می‌گفتند: ای یزید، دست مریزاد!

پیشوایانی از بزرگان آنان را کشتیم

و آن را با بدر برابر کردیم و برابر شد

بنی‌هاشم با فرمانروایی بازی کردند، وگرنه

نه خبری آمده و نه وحی‌ای نازل شده است.

از نسل خندف نیستم، اگر

از خاندان احمد، به سبب آنچه کرده‌اند، انتقام نگیرم».

---

۱. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الأمم و الملوک**، ج ۶، ص ۲۶۷.

۲. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین** ؑ، ج ۳، ص ۳۷۷.

بانو زینب علیها السلام این اشعار را از زبان یزید شنید؛ اشعاری که خلیفهٔ اموی در آن، کفر خود به رسالت و وحی را اعلان می‌دارد و می‌گوید انگیزه او از کشتن اهل‌بیت علیهم السلام ستاندن انتقام مشرکانی است که در نبرد بدر کشته شدند. نیز زینب علیها السلام دید که یزید به سر شریف امام حسین علیه السلام بی‌احترامی می‌کند و... . اینجا بود که آن بانو تصمیم گرفت تا مسئولیتش را در رویارویی با این کفرِ آشکار بر دوش گیرد و نقش مکتبی‌اش را در اعلان حق ایفا کند. آتشفشان ارادهٔ ایمانی زینب علیها السلام منفجر شد و او ایستاد و فرمود:

«ستایش ویژهٔ خدای جهانیان است و خداوند بر محمد و تمامی خاندانش درود فرستاد! پروردگار سبحان راست گفته است، آنجا که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾[1].

ای یزید! آیا گمان بردی که بستن راه‌ها به روی ما و سخت گرفتن بر ما و کشاندن ما همانند اسیران به هر سوی، نشانه خواری ما نزد خداوند و کرامت تو نزد اوست؟ و این از ارزشمندی بسیار تو نزد اوست؟ پس، آنگاه که دیدی دنیا به کام توست و کارها به خواست تو می‌چرخد و امور، مرتب‌اند و فرمانروایی و حکومتی که از آنِ ماست، به تو رسیده است، به دماغت باد انداختی و از سرِ شادی و سرمستی، سر به این سوی و آن سوی چرخاندی؟

اندکی بایست و مهلت بده و سبک‌سری و جهالت مکن. آیا سخن خدای تعالی را از یاد برده‌ای که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾[2].

ای فرزند آزادشدگان! آیا این، عدالت است که کنیزان و زنانت را در پرده می‌داری و دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به اسارت می‌کشی و پرده حجابشان را می‌دری و سیمایشان را

---

۱. روم / ۱۰؛ «سپس فرجام بدکاران، این شد که آیات خدا را انکار کردند و آن‌ها را مسخره می‌کردند».

۲. آل عمران / ۱۷۸؛ «و کافران مپندارند که مهلت ما به آنان، برایشان نیکوست. ما به آن‌ها تنها برای آن، مهلت می‌دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و آنان، عذابی خوارکننده دارند».

آشکار می‌کنی و دشمنان، آنان را از این شهر به آن شهر می‌برند و اهل منزل و آبادی، به تماشای آنان می‌آیند و دور و نزدیک و شریف و پست، صورت‌های آنان را می‌بینند، در حالی که نه سرپرستی از مردانشان، با آنان است و نه حمایتگری از حامیان آنان؟

چگونه مواظبت کسی امید برده شود که دهانش، جگرپاکان را [در جنگ احد گاز زد و] بیرون انداخت و گوشتش از خون شهیدان، روییده است؟

چگونه کسی سایهٔ خود را بر ما اهل بیت اندازد، در حالی که با نفرت و دشمنی و عقده و کینه به ما می‌نگرد؟

سپس بی‌آنکه احساس گناه کنی و یا این سخن را بزرگ بشماری، می‌گویی:

لاهلـــوا واســـتهلّوا فرحـــاً ثـم قـالوا یـا یزیـد لاتشـل

«هلهله می‌کردند و از شادی، فریاد می‌کشیدند و می‌گفتند: ای یزید، دست مریزاد!».

در حالی که بر دندان‌های پیشِ اباعبدالله، سرور جوانان بهشت، خم می‌شوی و با سرِ چوب‌دستی‌ات بر آن‌ها می‌زنی.

چگونه این را نگویی، در حالی که با ریختن خون فرزندان محمد ﷺ و ستارگان زمین از خاندان عبدالمطلب، زخم را شکافتی و آن را از بیخ و بُن درآوردی؟

پدرانت را ندا می‌دهی و می‌پنداری که آنان را صدا می‌زنی! به زودی، تو هم به جایگاه آنان درخواهی آمد و آنگاه، دوست خواهی داشت که افلیج و گنگ بودی تا آنچه را گفته‌ای، نمی‌گفتی و آنچه را کرده‌ای، نمی‌کردی.

خدایا! حق ما را بستان و از آن که بر ما ستم کرد، انتقام بگیر و خشمت را بر کسی که خون‌های ما را ریخت و حامیان ما را کشت، فرود آر.

به خدا سوگند، جز پوست خود را نبریدی و جز گوشت خویش را نشکافتی و بر پیامبر خدا ﷺ با بر دوش کشیدن خون‌هایی که از فرزندانش ریخته‌ای و حرمتی که از خاندان و خویشانش هتک کرده‌ای، وارد می‌شوی، در آنجا که خدا، پراکندگی‌شان را گِرد می‌آورد و پریشانی‌شان را سامان می‌دهد و حقشان را می‌گیرد: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ

أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾[1].

تو را داوری خدا، طرف دعوا بودن محمد ﷺ و پشتیبانی جبرئیل [از ما]، بس است و آن‌که [جنایت را] برای تو آراست و تو را بر گردن مسلمانان سوار کرد، به‌زودی خواهد دانست که ستمکاران، چه بد جایگزینی برگرفته‌اند و کدام‌یک از شما جایگاهی بدتر و سپاهی ناتوان‌تر دارد.

اگرچه پیشامدها مرا به سخن گفتن با تو وا داشته است، اما من منزلت تو را کوچک می‌بینم و سرزنش کردن تو را کسرِ شأن خود می‌دانم و توبیخت را بر خود گران می‌شمارم؛ اما چشم‌ها اشکبارند و سینه‌ها سوزان.

هان! شگفت و بس شگفت که نجیب‌زادگان حزب خدا، به دست آزادشدگانِ حزب شیطان، کشته می‌شوند! از این دست‌ها، خون ما می‌چکد و دهانشان از [دیدن] گوشت ما آب افتاده است، و آن پیکرهای پاک و پاکیزه را گرگ‌ها دهان می‌زنند و بقیه‌اش را کفتارهای ماده می‌خورند.

اگر ما را غنیمت بگیری، به زودی خسارت می‌بینی، آن هنگام که چیزی جز دستاوردهای پیش‌فرستِ خود، چیزی نمی‌یابی: ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾[2]. شِکوه به خداست و تکیه بر هموست.

حیله‌ات را به کار ببند، تلاشت را بکن و همهٔ توانت را به کار بگیر؛ امّا به خدا سوگند، نخواهی توانست یاد ما را [از خاطره‌ها] پاک کنی و وحیِ ما را بمیرانی، و به روزگار ما پایان دهی و ننگت شسته نمی‌شود. آیا اندیشه‌ات جز دروغ و سستی، و روزگارت جز روزهایی اندک و جمعت جز پریشانی است، آن روز که منادی ندا می‌دهد: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى

---

۱. آل عمران / ۱۶۹؛ «و مپندارید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد خدایشان روزی می‌خورند».

۲. فصلت / ۴۶؛ «و پروردگارت، بر بندگان، ستمکار نیست».

الظَّالِمِينَ﴾[۱].

ستایش، ویژه خدایی است که آغازِ ما را سعادت و مغفرت، و فرجامِ ما را شهادت و رحمت قرار داد! از خدا می‌خواهیم که پاداش آنان را کامل کند و افزون هم بدهد و جانشین خوبی در نبودِ آن‌ها برای ما باشد، که او بخشنده و مهربان است»: ﴿حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ﴾[۲].

## تأملاتی در سخنرانی زینب علیها السلام

سخنرانی بانو زینب علیها السلام در مجلس یزید، سندی فکری و سیاسی به شمار می‌آید که پیامدهای ستیز میان اهل‌بیت علیهم السلام و امویان را روشن می‌سازد، همان‌گونه که برخی تفاصیل و قضایای مهمی را نیز در این ستیز به بحث می‌گذارد و بر آثار و پیامدهای این ستیز نور می‌تابانَد و دیدگاهی آینده‌نگر پدید می‌آورد.

اینک به برجسته‌ترین و مهم‌ترین کرانه‌های این سخنرانی زیبا و سترگ اشاره می‌کنیم.

### ۱ـ نبرد از نگاه ارزش‌ها و اصول

امویان اگرچه به اسلام، تظاهر می‌کردند و به نام این آیین حکم می‌راندند، لیک آنان براساس معادلات مادی و درون دایره منافع زودگذر دنیوی و به دور از ارزش‌ها و اصول، به امور می‌نگریستند و با زندگی تعامل می‌کردند.

امویان از تودهٔ مردم می‌خواستند از دیدگاه مادی و جاهلی آنان به واقعهٔ کربلا بنگرند؛ آنجا که یزید به صراحت می‌گوید که او انتقام کشتگان بدر و جنگ‌های صدر اسلام بر ضد نیاکان مشرکش را می‌گیرد. مسئله کربلا از نگاه امویان، دفاع از تاج و تخت بود و از نظر اندیشه مصلحت‌گرا، امری مشروع به شمار می‌آمد.

از نگاه امویان، حکومتی که آنان در دست داشتند و پیروزی‌هایی که به دست آورده

---

۱. هود/ ۱۸؛ «هان! لعنت خدا بر ستمکاران باد».

۲. آل عمران/ ۱۷۳؛ «و خدا، ما را بس است و او خوب وکیلی است».

بودند، دلیلی کافی بر حقانیت و مشروعیت آنان بود و خود را به‌سان یک واقعیت بر جامعه تحمیل می‌کرد.

در رویارویی با این منطق مادیِ مصلحت‌بین بود که بانو زینب علیها السلام در سخنرانی خویش تأکید می‌کند که برای ارزیابی واقعیت و تفسیر رخدادها باید به ارزش‌ها و اصول دینی بازگشت و آن را داور کرد. بنابراین ناگزیر باید در پرتو کتاب خدا، دربارهٔ رخدادها داوری کرد و از خلال دیدگاه دینی، که امویان در پی محو و الغای آن از واقعیت حیات مسلمانان بودند، به جنگ و نبرد نگریست.

از همین روست که بانو زینب علیها السلام به یزید تذکر می‌دهد، تا از خلال قدرت و حکومتی که در دست دارد، به خویش ننگرد، آنجا که می‌فرماید: «آیا گمان بردی که بستن راه‌ها به روی ما و سخت گرفتن بر ما...».

از نگاه زینب علیها السلام این قدرت و حکومت، بر حقانیت و مشروعیت و خشنودی خدا دلالتی ندارد، زیرا گاه می‌شود که خداوند به کافران مجال گسترده‌ای می‌دهد تا قدرت و توانایی‌های آنان فزونی گیرد، بدون اینکه این به معنای حقانیت یا خشنودی خداوند از آنان باشد، بلکه این سبب‌ساز انحطاط و عذاب بیشتر آنان نزد خدا خواهد بود.

حسین و اهل‌بیت علیهم السلام شکست خورده و مغلوب نبودند، که زندگی را از کف داده باشند و مرگ، آنان را فرو بلعیده باشد، بلکه آنان براساس اصول اسلام، شهیدانی جاودان بودند که نزد پروردگارشان زندگی می‌کردند، چرا که در راه خدا کشته شده بودند.

اگر مصیبت، دامان اهل‌بیت علیهم السلام را گرفته بود، آنان پاداش خویش را از خداوند می‌خواستند، زیرا این مصیبت‌ها و ناگواری‌ها در راه نزاعی دنیوی، دامنگیر آنان نشده بود، بلکه همه به سبب این بود که پرچمدار رسالت الهی بودند و از دین او دفاع می‌کردند و براساس اصول و ارزش‌ها، دادگاه عدل الهی برپا خواهد شد و دنیای دیگری وجود دارد که نتایج سرنوشت‌ساز در آن رقم خواهد خورد: «تو را داوری خدا، طرف دعوا بودن محمّد صلی الله علیه و آله و پشتیبانی جبرئیل [از ما]، بس است...».

ستیز میان اهل‌بیت علیهم السلام و امویان از نگاه زینب علیها السلام، ستیزی قبیله‌ای بر سر رهبری

نبود، بلکه نماد و امتداد ستیز ابدی و دائم میان خیر و شر و حزب الله و حزب شیطان بود.

## ۲ـ محکومیت جنایت‌های امویان

در مجلس یزید و در حضور پیروان و مؤیدان او، بانو زینب علیها السلام، جنایت‌های امویان در حق اهل‌بیت علیهم السلام را محکوم می‌کند و مظلومیت اهل‌بیت علیهم السلام و عمق مصیبت را روشن می‌سازد که چگونه مردانشان کشته شدند و زنانشان با آن وضعیت فجیع به اسارت رفتند و پیکرهای شهیدانشان بدون اینکه خاک سپرده شوند، بر روی زمین رها شدند. نیز زینب علیها السلام یزید را به شدت توبیخ می‌کند که چگونه سخنان کفرآمیز بر زبان می‌راند و در دین تشکیک روا می‌دارد، و او را به سبب رفتارش با سر شریف امام حسین علیه السلام سرزنش می‌کند.

هر که از میزان غرور و ستمکاری یزید خبر دارد، می‌فهمد که این توبیخ و سرزنش با او چه کرد!

مرحوم استاد توفیق الفکیکی می‌گوید: «جَستن بر روی نیش افعی‌ها و نشستن بر سرِ نیزه‌ها، برای یزید آسان‌تر بود تا شنیدن این دلایل و حجت و برهان‌ها»[1].

## ۳ـ ریشه‌های فاسد خانوادگی

سیاست‌های منحرف یزید و موضع‌گیری‌های تباه او، در خلأ به وجود نیامده بود، بلکه امتداد و استمرار سلوک اخلاقی پدران مشرک و منافق او بود. از همین روست که بانو زینب علیها السلام، هند، مادربزرگ یزید، مادر معاویه و همسر ابوسفیان را به یاد یزید می‌آورد؛ همو که مردم را به جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان تحریک می‌کرد و «وحشی» را وسوسه کرد تا حمزة بن عبدالمطلب، عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل رساند وانگاه پیکر او را مُثله کرد و جگر او را بیرون کشید و کوشید تا آن را بجوَد که کینه زشت و دشمنی وحشیانهٔ خویش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و خویشان او را نشان دهد. ستمکاری‌های دردناکی که یزید در حق

---

۱. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین** علیه السلام، ج ۳، ص ۳۸۱.

اهل‌بیت علیهم السلام مرتکب شد، چیزی عجیب نبود، بلکه او جانشینی بد، برای پدرانی بد بود، همین است که زینب علیها السلام به یزید می‌فرماید: «چگونه مواظبت کسی امید برده شود که دهانش، جگرپاکان را [در جنگ احد، گاز زد و] بیرون انداخت...».

زینب علیها السلام یزید را بیم می‌دهد که سرنوشتی همانند سرنوشت پدران و خویشانش، عتبه، شیبه و ولید دارد و در آتش دوزخ به آنان خواهد پیوست: «پدرانت را ندا می‌دهی و می‌پنداری که آنان را صدا می‌زنی! به زودی، تو هم به جایگاه آنان درخواهی آمد».

## ۴ـ ستایش از اهل‌بیت علیهم السلام

در جامعه‌ای که بردشمنی اهل‌بیت علیهم السلام پرورش یافته بود، و در جوّی که برضد خاندان علوی فراهم آمده بود، و در میان مجلسی که برای شادمانی از قتل حسین علیه السلام برپا شده بود، زینب علیها السلام می‌ایستد و حق را فریاد می‌زند و فضائل خاندان گرامی خویش را می‌ستاید.

زینب علیها السلام یزید را مورد خطاب قرار می‌دهد و به امّت اعلان می‌دارد: این حکومت و موجودیت اسلامی، در درجهٔ نخست، دستاورد نبرد و ستیز بنی‌هاشم و فداکاری‌های خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است: «و فرمانروایی و حکومتی که از آنِ ماست، به تو رسیده است...». بنابراین، اهل‌بیت علیهم السلام همان رهبران حقیقی این امت‌اند و به قدرت و حکومت، سزاوارتر هستند.

اهل‌بیت علیهم السلام فضل عظیمی برخود یزید دارند، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در فتح مکه، پدر، جدّ و خاندان او را بخشید و آزادشان کرد، از همین روست که زینب علیها السلام او را می‌فرماید: «ای فرزند آزادشدگان! آیا این عدالت است...».

امّا شهیدان کربلا؛ زینب علیها السلام در وصف آنان می‌فرماید: «با ریختن خون فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و ستارگان زمین از خاندان عبدالمطلب»، و از برادرش به این اعتبار سخن می‌گوید که او: «سرور جوانان بهشت» است.

زینب علیها السلام به فضیلت خاندان خویش و افتخارات بزرگ آن می‌بالد و می‌فرماید:

«ستایش، ویژه خدایی است که آغازِ ما را سعادت و مغفرت، و فرجامِ ما را شهادت و رحمت قرار داد».

## ۵ـ آینده از آنِ کیست؟

یزید از پیروزی خویش بر اهل‌بیت علیهم‌السلام مغرور بود و گمان می‌کرد که در جنگ پیروز شده است. دستگاه تبلیغاتی حکومت او نیز این پندار را در گوش مردم تکرار می‌کرد. لیک زینب علیهاالسلام پندارهای باطل او را از میان برد و خواب‌هایش را آشفته کرد و در مجلسی لبریز از مردم، اعلان داشت که او در مرداب شکست دست‌وپا می‌زند و در گودال انحطاط افتاده است، اگرچه به پیروزی تظاهر می‌کند و چنین می‌بیند که ظفریافته است.

زینب علیهاالسلام یزید را به چالش می‌کشد که هرچه لشکرانگیزد و قدرت به کار گیرد، نمی‌تواند خط اهل‌بیت علیهم‌السلام را از میان بردارد: «حیله‌ات را به کار ببند، تلاشت را بکن و همه توانت را به کار بگیر؛ امّا به خدا سوگند، نخواهی توانست یاد ما را [از خاطرها] پاک کنی و وحی ما را بمیرانی». خط و راه اهل‌بیت علیهم‌السلام نماینده حق و عدالت است و وحی الهی را مجسم می‌کند و بشریت همچنان چشم‌انتظار حق و عدالت خواهد بود و خداوند، دینش را بر همه ادیان پیروز می‌کند.

نیز بانو زینب علیهاالسلام نمادهای قدرت را که در پیرامون اویند، به سخره می‌گیرد و کوچک می‌شمارد و می‌فرماید: «آیا اندیشه‌ات جز دروغ و سستی، و روزگارت جز روزهایی اندک و جمعت جز پریشانی است»؟

اطمینان بانو زینب علیهاالسلام به پیروزی، به مرزهای دنیای فانی محدود نبود، بلکه او به آخرت چشم داشت، آنجا که دادگاه عدل الهی برپا می‌شود و فرجام نیکو از آنِ پرهیزکاران خواهد بود و ستمگران در آتش دوزخ افکنده می‌شوند و خوار می‌گردند.

## ۶ـ عزت ایمانی

زینب علیهاالسلام آن بانوی آواره و اسیر، که با دست‌های بسته به مجلس یزید برده شده بود،

در برابر فرمانروای مغرور و ستمکار می‌ایستد و او را بانگ می‌زند: «ای فرزند آزادشدگان»! و هشدارش می‌دهد: «وانگاه، دوست خواهی داشت که افلیج و گنگ بودی تا آنچه را گفته‌ای، نمی‌گفتی و آنچه را کرده‌ای، نمی‌کردی»، و او را چنین نفرین می‌کند: «خدایا! حق ما را بستان و از آن که بر ما ستم کرد، انتقام بگیر و خشمت را بر کسی که خون‌های ما ریخت و حامیان ما را کشت فرود آر».

زینب علیها السلام یزید را به چالش می‌کشد و او را می‌فرماید: «به خدا سوگند، جز پوست خود را نبریدی و جز گوشت خویش را نشکافتی» و چالش خویش را تکرار می‌کند و یزید را بانگ می‌زند: «حیله‌ات را به کار ببند، تلاشت را بکن».

بانو زینب علیها السلام به صراحت، یزید را تحقیر می‌کند و خویش را بالاتر و فراتر از آن می‌داند که با او سخن گوید و اگر شرایط، این کار را تحمیل نمی‌نمود، با او سخن نمی‌گفت: «اگرچه پیشامدها مرا به سخن گفتن با تو واداشته است، امّا من منزلت تو را کوچک می‌بینم و سرزنش کردن تو را کسرِ شأن خود می‌دانم، امّا چشم‌ها اشکبارند و سینه‌ها سوزان».

چه کسی می‌تواند در شجاعت، عزت و قهرمانی به دخت علی علیه السلام برسد؟ او دختر پدر خویش است و از زبان و روح پدرش سخن می‌گوید.

از همین روست که کبریای یزید و دریای غرور او را به هیچ گرفت و خلیفهٔ ستمگراموی را به حیرت و پریشانی واداشت، چندان که یزید به این شعر تمثل جست:

یا صیحة تحمد من صوائح ما أهون النوح علی النوائح

«چه فریاد خوبی از فریادکنندگان است.

و مرگ چقدر بر نوحه‌گران آسان است».

تو گویی یزید با این شعر، سخنرانی زینب علیها السلام را به گونه‌ای از انفعال طبیعی در برابر رنج مصیبت، تفسیر می‌کند!

## رویارویی سخت

هدف یزید از وارد کردن اسیران کربلا به مجلس خویش آن بود که قدرتش را به رخ بکشد و بر پیروزی‌اش تأکید کند و با ذلت و خواری جدیدی به اهل‌بیت علیهم‌السلام ضربه بزند.

لیک کار به عکس شد و مجلس یزید به دادگاه محاکمه جنایات او و به میدان نبردی بدل گشت که در آن به سختی شکست خورد. یزید از پدید آمدن اموری که انتظارشان را نداشت، سخت غافلگیر شد و اختیار خویش را از کف داد و نمی‌دانست که چگونه موضعی بگیرد، در حالی که بانوزینب علیهاالسلام همچنان ضربات چالش‌انگیز و تیرهای نکوهش خویش را روانه او می‌کرد.

مردی شامی که از نزدیکان یزید بود، به بانوفاطمه بنت علی ـ و بنا بر روایتی: بنت الحسین علیهاالسلام ـ نگریست و به یزید گفت: ای امیرالمؤمنین! این دختر را به من ببخش تا نزد من خدمتکار باشد!

دنیا در چشمان بانوفاطمه، تیره‌وتار شد و ترس و اضطراب وجودش را فرا گرفت، پس به بانوزینب علیهاالسلام رهبر کاروان اسیران پناه برد و آن بانو، فاطمه را آرامش داد و ترسش را از میان برد، زیرا با صدای بلند که یزید بشنود، آن مرد شامی را فرمود: «خطا گفتی و پستی نشان دادی! این نه حق توست و نه حق امیرت».

یزید از این ضربهٔ ویرانگری که بر کاخ شکوه دروغین او فرود آمد، سخت خشمگین شد و با انفعال پاسخ داد: «به خدا سوگند که تو خطا گفتی! این حق من است و اگر بخواهم چنین خواهم کرد»!

بانوزینب علیهاالسلام به سرعت، ضربه‌ای محکم‌تر بر یزید فرود آورد و فرمود: «به خدا هرگز! خداوند این حق را به تو نداده است، مگر اینکه از آیین ما بیرون روی و به آیین دیگری بگروی».

کاسهٔ صبر یزید لبریز شد و نتوانست این سخنان چالش‌برانگیز و تحقیرکننده را در کاخ حکومت و در میان یاران و پیروانش تحمل کند، پس گفت: «با من این‌گونه سخن می‌گویی؟ برادر و پدرت بودند که از دین، خارج شدند!».

اگر یزید منفعل شده، خویشتن‌داری‌اش را ازکف داده بود، بانوزینب علیها السلام دراوج آرامش واستواری بود، ازهمین روی وی را فرمود: «تووجدّ وپدرت، اگرمسلمان باشید، به دین خدا ودین پدرم ودین برادرم ودین جدّم هدایت شده‌اید!».

پاسخ یزید به این چالش آشکاریا موضع‌گیری اودربرابرآن، چه می‌توانست باشد. اوبر تخت خلافت مسلمانان تکیه زده است، لیک بانوزینب علیها السلام دراسلام اوتردید روا می‌دارد و درحضورهمگان، فضل خاندان خویش را براوو خاندانش به واسطه هدایت آنان به سوی اسلام، اعلان می‌دارد...، ازهمین روست که یزید، پاسخی نمی‌یابد وباکینه وخشم به فحش وناسزا پناه می‌بَرد وبه زینب علیها السلام می‌گوید: «خطاگفتی ای دشمن خدا!».

لیک خشم، انفعال وناسزاگویی یزید، زینب علیها السلام را خاموش نمی‌کند ومانع هجوم و چالش‌انگیزی آن بانونمی‌شود، بلکه اودربرابرهمگان روشن می‌سازد که انگیزه یزید از ناسزاگویی آن است که ازموقعیت خود به عنوان حاکم زورگووستمگر، سوءاستفاده می‌کرد؛ آن بانومی‌فرماید: «توامیری هستی که سلطه داری، ازروی ستم، دشنام می‌دهی وبه سبب قدرتی که دردست داری، زورگویی می‌کنی».

یزید ساکت شد وازپاسخ بازماند واعتراف نمود که این ستیززبانی را باخته است؛ زیرا آن هنگام که مرد شامی، خواسته‌اش را تکرارکرد وگویا می‌خواست نتیجه کاررا بفهمد واز یزید اعتراف بگیرد که دربرابرچالش بانوزینب علیها السلام شکست خورده است، پس گفت:

«ای امیرالمؤمنین! این دختررا به من ببخش!».

یزید نیزبا خشم تمام، اورا گفت:

«گم شو! خداوند مرگت دهد»[1].

## بازتاب‌ها

هدف یزید از کشاندن اسیران کربلا و سرهای شهیدان به شام این بود که از این

---

۱. قرشی، باقرشریف، **حیاة الامام الحسین علیه السلام**، ج ۳، ص ۳۸۱.

رهگذر، فضایی مخالف با قیام حسینی بسازد و پایه‌های حکومت و قدرت خود را استوار سازد، لیک نتیجه کار، کاملاً برخلاف این بود، چرا که خشم بر جایِ پایتخت امویان سایه افکند و نومیدی در هر گوشه‌وکنار آن انتشار یافت.

تاریخ، مظاهر محکومیت عملکرد یزید را برای ما چنین رصد کرده است:

## فرستادهٔ امپراتوری روم

فرستادهٔ امپراتوری روم در مجلس یزید حاضر بود. او هنگامی که سرِ امام حسین علیه‌السلام را در برابر یزید دید، متأثر شد و از یزید پرسید:

این سرِ کیست؟

یزید پاسخ داد: سرِ حسین.

پرسید: حسین کیست؟

گفت: پسر فاطمه.

پرسید: فاطمه کیست؟

پاسخ داد: دختر رسول خدا.

فرستادهٔ امپراتور روم شگفت‌زده شد و پرسید: پیامبرتان؟

یزید پاسخ داد: آری.

نماینده امپراتور روم هراسان شد و با ناراحتی گفت: خدا شما و دینتان را نابود گردانَد! سوگند به مسیح که شما بر باطل‌اید. ما در یکی از جزیره‌ها دیری داریم که سُم درازگوشِ جناب عیسای مسیح در آن است. ما هر سال از مکان‌هایی که ماه‌ها و سال‌ها تا آن دیر راه است، آهنگ آن می‌کنیم و برای آن نذرها می‌نماییم و دارایی‌های خویش را به پای آن می‌ریزیم و آن را بیشتر از بزرگداشت شما از کعبه، بزرگ می‌داریم. اف بر شما!

او سپس برخاست و خشمگینانه از مجلس یزید بیرون رفت[1].

---

۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۶، ص ۲۵۶؛ قرشی، باقر شریف، حیاة الامام

## عالِم یهودی

هنگامی که اسیران کربلا در مجلس یزید حاضر شدند، عالمی یهودی نیز در مجلس حضور یافت و سخنرانی امام زین‌العابدین علیه السلام را شنید. او متأثر شد و به یزید روی کرد و پرسید:

این نوجوان کیست؟

یزید پاسخ داد: علی بن حسین است.

پرسید: حسین کیست؟

پاسخ داد: پسر علی بن ابی‌طالب.

عالم از یزید پرسید: مادرش کیست؟

یزید پاسخ داد: دختر محمد.

عالم یهودی حیرت‌زده شد و کار و رفتار یزید را محکوم کرد و گفت:

«سبحان الله! پسر دخت پیامبرتان را کشته‌اید؟ جانشین بد و ناخلفی برای او نسبت به فرزندانش بوده‌اید. به خدا سوگند اگر پیامبرمان موسی بن عمران، نوه‌ای را در میان ما برجای می‌نهاد، گمان می‌کنم که ما او را به جای پروردگارمان می‌پرستیدیم، در حالی که پیامبر شما، همین دیروز [به تازگی] رفت و شما بر پسر پیامبرتان جَستید و او را کشتید! وای که چه امّت بدکاری هستید!

یزید از سخن عالم یهودی خشمگین شد و فرمان داد تا او را تنبیه کنند. عالم یهودی برخاست و فریاد برآورد: اگر می‌خواهید، مرا بکشید، لیک من در تورات دیده‌ام که هر کس فرزند پیامبری را به قتل رسانَد، همواره و همیشه تا هرگاه بماند، ملعون خواهد بود و هنگامی که می‌میرد، خداوند او را در آتش دوزخ خواهد افکند»[1].

---

**الحسین** علیه السلام، ج ۳، ص ۳۸۹؛ ابن‌اثیر، علی بن محمد، **الکامل فی التاریخ**، ج ۴، ص ۸۶.

۱. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین** علیه السلام، ج ۳، ص ۳۹۴.

## امپراتور روم

هنگامی که خبر قتل حسین علیه‌السلام و اخبار اسیران کربلا به امپراتور روم رسید، در محکومیت آنچه شنیده بود، به یزید نوشت: «پیامبر یا پسر پیامبری را کشتید»[۱].

## رأس جالوت

از کسانی که واقعه کربلا را محکوم کرد، پیشوای دینی یهودیان، رأس جالوت بود. او به محمد بن عبدالرحمن گفت: میان من و داود، هفتاد پشت فاصله است و یهودیان مرا بزرگ می‌دارند و احترام می‌کنند، در حالی که شما پسر دخت پیامبرتان را کشتید[۲]!

## پیرمرد شامی

ابن جریر از ابودیلم روایت می‌کند: هنگامی که علی بن حسین (رضی الله تعالی عنهما) را در اسارت آوردند و بر روی پله‌های مسجد جامع دمشق ایستادند، مردی از اهالی شام برخاست و گفت:

ستایش خدایی را که شما را کشت و ریشه‌کن کرد!

علی (رضی الله تعالی عنه) او را فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟

عرض کرد: آری.

فرمود: آیا «حم» را خوانده‌ای؟

عرض کرد: آری.

فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای: ﴿قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾[۳]؟

عرض کرد: آیا شما همانان هستید؟

فرمود: آری.

---

۱. همان، ص ۳۹۵.

۲. همان، ص ۳۹۶.

۳. شوریٰ / ۲۳؛ «بگو: بر آن (رسالت) پاداشی، جز مهرورزی با نزدیکانم از شما نمی‌طلبم».

در روایتی دیگر آمده است: پیرمرد شامی به امام زین‌العابدین علیه السلام نزدیک شد و گفت: ستایش خدایی را که شما را هلاک کرد و فرمانروا را بر شما چیره گرداند!

امام او را فرمود: ای پیرمرد! آیا قرآن را خوانده‌ای؟

عرض کرد: آری.

فرمود: آیا آیه: ﴿قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ را خوانده‌ای، و این آیه را: ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾، و این فرموده خدای را: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾[1]؟

پیرمرد عرض کرد: آری، این‌ها را خوانده‌ام.

امام فرمود: به خدا سوگند «قربیٰ» که در این آیات آمده است ما هستیم.

امام سپس پیرمرد شامی را فرمود: آیا این فرموده خدای تعالی را خوانده‌ای؟ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؟[2].

پیرمرد عرض کرد: آری.

امام فرمود: ما همان اهل‌بیتی هستیم که خداوند، آیه تطهیر را به آنان اختصاص داد.

پیرمرد عرض کرد: تو را به خدا شما همانان هستید؟

امام فرمود: به حق جدّمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون شک ما همانان هستیم.

پیرمرد بر پاهای امام افتاد و آن‌ها را بوسید، در حالی که می‌گفت: از قاتلان شما به سوی خدا بیزاری می‌جویم.

او از درشت‌گویی خود با امام توبه کرد، و چون خبر گفتار و رفتار پیرمرد شامی به یزید رسید، فرمان داد تا او را به قتل رسانند[3].

---

۱. انفال / ۴۱؛ «و بدانید که یک‌پنجم آنچه به دست می‌آورید، برای خداوند، پیامبر و نزدیکان است».

۲. احزاب / ۳۳؛ «خداوند، اراده آن دارد که آلودگی را از شما اهل‌بیت بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

۳. مقرم، عبدالرزاق، **مقتل الحسین علیه السلام**، ص ۳۴۹.

## ابوبرزه اسلمی، صحابی رسول خدا ﷺ

این صحابی در مجلس یزید حاضر بود، پس چون وضعیت اسیران کربلا و توهین یزید به سرِ شریف امام حسین ؑ را دید، یزید را سرزنش و کارهایش را محکوم کرد.

طبری آورده است: مردی از صحابیان رسول خدا ﷺ که او را ابوبرزهٔ اسلمی می‌گفتند، برخاست و یزید را گفت: آیا با چوب‌دستی‌ات بر دندان‌های حسین ؑ می‌زنی؟ هان که چوب‌دستی‌ات بر جایی از دهان او فرود آمد که بسی دیدم پیامبر خدا ﷺ آن را می‌مکید. هان ای یزید! تو در روز قیامت می‌آیی، در حالی که ابن‌زیاد شفیع توست و این می‌آید، در حالی که محمد شفیع اوست.

سپس ابوبرزه برخاست و رفت[۱].

در روایتی دیگر آمده است: ابوبرزه اسلمی گفت: گواهی می‌دهم که دیدم پیامبر خدا ﷺ دندان‌های او و برادرش حسن را می‌مکد و می‌فرماید: شما سروران جوانان بهشتی هستید. خداوند، قاتل شما را بکشد و لعنت کند و آتش دوزخ را برایش آماده سازد که بد سرانجامی است.

یزید خشمگین شد و فرمان داد بیرونش کنند و او را کشان‌کشان بیرون کردند[۲].

## محکومیت یزید از سوی برخی امویان

امواج خشم و محکومیت، با تندبادی که کاروان اسیران کربلا به‌پا کرده بودند، به تلاطم درآمده بود، چندان که به خاندان اموی حاکم نیز رسید و صدای مخالفت با آنچه پیش آمده بود، از میان خاندان یزید شنیده شد و یحیی بن مروان، برادر مروان بن حکم، در مجلس یزید به او اعتراض کرد و ابن‌زیاد را دشنام داد و با خاندان پیامبر ﷺ همدردی نمود و این ابیات را خواند:

---

۱. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الأمم و الملوک**، ج ۶، ص ۲۶۷.

۲. ابن اثیر، علی بن محمد، **الکامل فی التاریخ**، ج ۴، ص ۸۵.

لهـــام بجنـــب الطـــفّ أدنـــی قرابـــة من ابن زیاد العبد ذی الحسب الوغل

ســمیّة أمســی نســلها عــدد الحصــی ولـیس لآل المصـطفی الیـوم مـن نسـل

«کسی در سرزمین طف [کربلا] کشته شد

که از ابن‌زیادِ بی‌نَسَب به ما نزدیک‌تر بود.

نسل سمیه به اندازه ریگ‌ها شده

و امروزه خاندان مصطفی را نسلی نیست».

راوی گوید: یزید بن معاویه بر سینه یحیی بن حکم کوبید و گفت: ساکت شو[1].

عاتکه، دختر یزید نیز سوی سر امام حسین علیه السلام رفت و آن را عطرآگین کرد و با گریه و زاری گفت: سر عموی من است[2].

امّا معاویة بن یزید [معاویه ثانی]؛ موضع او روشن بود، زیرا در دست گرفتن خلافت را پس از پدرش یزید رد کرد و سیاست‌های پدر و جدّش معاویه را محکوم نمود.

امّا همسر یزید، هند؛ او نتوانست درد و اعتراض خویش را پنهان کند؛ ابن‌اثیر می‌گوید: سپس بر یزید وارد شدند و سرِ [امام حسین علیه السلام] را در برابرش نهادند و ماجرا را برای او تعریف کردند. پس چون هند دختر عبدالله بن عامر بن کریز ـ که همسر یزید بود ـ ماجرا را شنید، گریبان چاک داد و بیرون آمد و گفت:

ای امیرالمؤمنین! آیا سرِ حسین بن علی، پسر فاطمه دختر رسول الله است؟

یزید گفت: آری، ای هند! بر او گریه کن. بر پسر دخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مرد پاکیزهٔ قریش، گریه کن. ابن‌زیاد، در رویارویی با او عجله کرد و او را کشت. خدا او را بکشد![3]

این مخالفت گسترده و محکومیت از سوی محافل گوناگون، به یزید نشان داد که سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های او با شکست روبه‌رو شده است، و کاری کرد که او آرزو کند

---

۱. همان‌جا.

۲. قرشی، باقر شریف، **حیاة الامام الحسین** علیه السلام، ج ۳، ص ۴۰۰.

۳. ابن اثیر، علی بن محمد، **الکامل فی التاریخ**، ج ۴، ص ۸۴.

ای کاش حسین علیه‌السلام را به قتل نمی‌رساند، یا دست‌کم کاش این جنایت را پنهان می‌کرد و با کشاندن کاروان اسیران کربلا به دمشق، برای همگان آشکارش نمی‌کرد.

یزید، سخنان متعددی بر زبان رانده است که در آن، مسئولیت قتل حسین علیه‌السلام و مصیبت‌های ناگوار خاندان او را بر گردن عبیدالله بن زیاد، می‌اندازد...؛ از جمله سخن او به همسرش که در آن، سرِ حسین علیه‌السلام را مخاطب قرار می‌دهد:

«سوگند به خدا ای حسین! اگر من همراه تو بودم، تو را نمی‌کشتم»[1].

ابن اثیر می‌گوید: هنگامی که سرِ حسین علیه‌السلام به یزید رسید، نظری نیکو به ابن‌زیاد پیدا کرد و به او پاداش و جایزه داد و از کار او شادمان شد، سپس دیری نپایید که یزید از دشمنی، لعنت و دشنام مردمان خبر یافت و از قتل حسین علیه‌السلام پشیمان شد؛ او می‌گفت:

چه می‌شد اگر به سبب پاسداشت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و رعایت حق او و خویشاوندی حسین با او، آزار وی را تحمل می‌کردم و حسین را در خانهٔ خود فرود می‌آوردم و سخن او را در آنچه می‌خواست، قبول می‌کردم، حتّی اگر این کار، حکومتم را سست می‌کرد؟ خداوند پسر مرجانه را لعنت کند! که حسین علیه‌السلام را ناگزیر کرد و از او خواست که دست در دست من نهد، یا به یکی از مرزها برود، تا اینکه خداوند جانش را بستاند، لیک حسین علیه‌السلام نپذیرفت و پسر مرجانه نیز او را کشت و مرا با کشتن او، منفور مسلمانان کرد و تخم دشمنی را در دلشان کاشت و نیک و بدشان، کشته شدنِ حسین را به فرمان من، بزرگ شمردند و به سبب آن، از من نفرت دارند. مرا با پسر مرجانه چه کار؟ خدا او را لعنت کند و بر او خشم گیرد![2]

---

۱. همان، ص ۸۵.

۲. همان، ص ۸۷.

# اخلاق عظیم

ابعاد عظمت در شخصیت بانوزینب علیها السلام به تکامل رسیده بود و ویژگی‌های والا و مکارم اخلاق در وجود او جلوه یافته بود، و همین راز یگانگی و جاودانگی این بانوی گرانقدر است.

استعدادها، توانایی‌ها، فضائل و اخلاقیات والای انسان، ارزش و جایگاه او را معین می‌سازند.

شخصیت بانوزینب علیها السلام از استعداد و توانایی‌های عظیم و سیرهٔ او از مکارم والای اخلاقی آکنده بود.

در فصل‌های پیشین با زندگانی بانوزینب علیها السلام در کودکی و نوجوانی به عنوان همسری مهربان و مادری فداکار آشنا شدیم و دیدیم که آن بانو در دردها و اندوه‌های مادرش کنار او بود و پیچ‌وخم‌های روزگار را با پدرش طی کرد و در محنت و گرفتاری، غمخوار برادرش حسن علیه السلام بود و در قیام سترگ و جاودان برادرش حسین علیه السلام نیز او را همراهی کرد و پس از شهادت آن حضرت، نهضت مقدسش را ادامه داد.

از رهگذر این موقعیت‌ها و موضع‌گیری‌ها، لیاقت و توانایی و عظمت شخصیت زینب علیها السلام هویدا می‌گردد و به اندازهٔ ظرفیت و گنجایشمان می‌توانیم نور و افق گسترده او را دریابیم.

اینک در این فصل به برخی مکارم اخلاقی و ویژگی‌های عظیم این بانو اشاره می‌کنیم.

## پیشگام معرفت

پروردگار به وسیلهٔ علم و دانش، انسان را بر دیگر آفریدگان، حتّی فرشتگان، برتری داد: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾[۱].

انسان در میان خود نیز به واسطهٔ علم است که بر یکدیگر برتری می‌یابند: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾[۲].

و ﴿يَرْفَعِ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾[۳].

در حدیث رسول خدا ﷺ نیز آمده است: «علم در رأس تمام امور نیک است» و: «در میان مردم کسی از همه ارزشمندتر است که دانشش بیشتر است» و: «در میان مردم کسی از همه کم‌ارزش‌تر است که دانش او کمتر است»[۴].

امام علی ؑ نیز می‌فرماید: «ارزش هر کسی به کار نیکی است که انجام می‌دهد»[۵].

بنابراین، دانش، میدان مسابقه و رقابت انسان‌هاست که افراد دانشمندتر در این میدان بر دیگران پیشی می‌گیرند.

زن نیز به عنوان انسانی که به مسابقه در میدان علم و دانش فرا خوانده شده است و در این عرضه حضور دارد و از ارزشی یکسان با مرد برخوردار است، با علم و معرفت است که میزان ارزش خویش را نشان می‌دهد.

از همین روست که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «آموختن دانش بر هر زن و مرد مسلمانی

---

۱. بقره / ۳۱؛ «و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت؛ سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید از اسامی این‌ها به من خبر دهید».

۲. زمر / ۹؛ «بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، یکسان‌اند؟».

۳. مجادله / ۱۱؛ «تا خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند».

۴. محمدی ری‌شهری، محمد، **میزان الحکمه**، ج ۳، ص ۴۵۱-۴۵۵.

۵. شریف رضی، **نهج‌البلاغه**، کلمات قصار، ش ۸۱.

واجب است»[۱].

اگر زنان در جوامع اسلامی از علم و دانش بهرهٔ کافی نداشته باشند، این پدیده نشانهٔ آن خواهد بود که ما از هدایت رسالت پیامبرﷺ به کژراهه رفته‌ایم.

زنان در گذشته و حال ثابت کرده‌اند که در آمادگی برای معرفت‌آموزی و توانایی دانش‌اندوزی، دست کمی از مردان ندارند. زنان حتّی در دانش‌های تخصصی مهم نیز برتری و پیشرفت داشته‌اند... و حتّی در میدان‌های علمی پرخطر و دشوار هم چنین بوده‌اند.

حادثه «چلنجر» همچنان در اذهان باقی مانده است. این فضاپیمای پیشرفته آمریکایی در روز ۲۸ ژانویه سال ۱۹۸۶ میلادی به آسمان پرتاب شد، امّا ۷۳ ثانیه پس از پرتاب در اثر ترک خوردن واشر حلقه‌ای که به مخزن سوخت جامد متصل بود، و انفجار مخازن سوخت، سقوط کرد. دو نفر از خدمهٔ این فضاپیما به نام‌های «کریستا مک الیف» و «جودیت رزنیک» زن بودند.

دو سال پیش، رسانه‌های خبری، تحقیقی را دربارهٔ زنی عرب به چاپ رساندند که در فیزیک پلاسما تخصص دارد. فیزیک پلاسما از شاخه‌های فیزیک است که به بررسی یکی از اشکال وجود ماده ـ یعنی حالت چهارم ماده ـ می‌پردازد.

این بانو «مها عاشور عبدالله» نام دارد و استاد فیزیک در لس‌آنجلس در ایالات متحده آمریکاست که تمام غیرممکن‌ها را پشت سر نهاده است و سازمان ملی هوانوردی و فضایی آمریکا (ناسا) او را به عنوان مشاور ارشد در برنامهٔ پژوهش‌های بنیادی فیزیک فضا انتخاب نموده است و او جایزه علمی زنان را نیز به دست آورده است.

«مها» که در پژوهش‌های مشترک با برجسته‌ترین دانشمندان فیزیک فضا از فرانسه، ژاپن، چین و اتحاد جماهیر شوروی (روسیه کنونی) پرآوازه است، می‌گوید که او در کنگره‌های علمی بین‌المللی، تنها زنِ شرکت‌کننده است و اعتقاد دارد زنان دنیای عرب

---

۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **بحار الانوار**، ج ۱، ص ۱۷۷.

نسبت به زنان غربی، توجه بیشتری به علوم نشان می‌دهند و نسبت آنان در دانشکده‌های جهان عرب در سنجش با مردان، اندکی کمتر است و اگر فرصت پیدا کنند، به موفقیت‌های بسیاری دست می‌یابند. «مها» دانشمند مصری، که تاکنون ۲۱۰ جستار ارائه کرده است از برجسته‌ترین متخصصان پدیده پیچیده و اسرارآمیز «شفق قطبی» به شمار می‌آید.

«مها» افزون بر عضویت در کمیته مشاورتی ناسا، عضو «هیئت علوم کامپیوتر پیشرفته» نیز هست. این هیئت، مسئولیت هماهنگی در استفاده از علوم فیزیک فضا را در «مؤسسه ملی علوم» برعهده دارد که از مهم‌ترین مراکز تصمیم‌گیری‌های علمی در آمریکاست.

«مها» نوهٔ کشاورزی از روستای «مطوبس» در نزدیکی اسکندریه است.

بنابراین، دروازه میدان دانش بر روی زن، گشوده است و عرصه شناخت و معرفت علمی برای مشارکت او و اهتمام به طلب علم، گسترده شده است و کسب دانش برای او، بیشتر از اینکه حقّی برای زن باشد، وظیفه‌ای شرعی برای او به شمار می‌آید، همان‌گونه که رسول خدا ﷺ در حدیثی به صراحت می‌فرماید: «آموختن دانش بر هر زن و مرد مسلمانی واجب است».

امّا شرایط عقب‌ماندگی و انحطاط، زن را [غالبا] اسیر جهل ساخته و او را از نعمت علم و معرفت محروم کرده است.

مطالعه شخصیت بانوزینب ﷺ به امّت اسلامی فرصت می‌دهد تا از این واقعیت اجتماعی اشتباه، رهایی یابد.

بانوزینب ﷺ از کودکی به آموختن علم و معرفت اهتمام داشته و از مادرش فاطمه زهرا ﷺ روایت کرده است[1]، و طبیعتاً، سن آن بانو هنگام وفات مادرش، شش سال بوده است.

---

۱. خویی، سید ابوالقاسم، **معجم رجال الحدیث**، ج ۲۳، ص ۱۹.

طبرسی می‌گوید: او احادیث بسیاری را از مادرش روایت کرده است[۱].

زینب علیها السلام در طلیعه روایات خود از مادرش، خطبه آن حضرت در اقامهٔ دلیل بر خلیفه اول، ابوبکر، دربارهٔ فدک را روایت کرده است؛ فدکی که از آنِ فاطمه زهرا علیها السلام بود، لیک ابوبکر آن را مصادره کرد و در بیت‌المال جای داد. این خطبه فاطمه زهرا علیها السلام طولانی و مفصل است و افزون بر موضوع اصلی آن، که فدک است، دربردارنده مفاهیم و تعالیم اسلامی فراوان است.

تمامی اسانید این خطبه به بانو زینب علیها السلام منتهی می‌شود و اوست که خطبه مادرش را حفظ کرده، به نسل آینده انتقال داد.

ابن ابی‌الحدید معتزلی به نقل از ابوبکر جوهری ـ که او را عالمی محدّث، کثیرالادب، مورد اطمینان و پارسا توصیف کرده و گفته است محدّثان او را ستوده‌اند و مصنفاتش را روایت کرده‌اند ـ به اسانید این خطبه اشاره کرده است، که تمامی آن‌ها به زینب علیها السلام منتهی می‌شود[۲].

ابوالفرج اصفهانی نیز خطبهٔ زهرا علیها السلام را با سندی دیگر از ابن‌عباس با روایت از بانو زینب علیها السلام آورده است و می‌گوید: زینب، همانی است که ابن‌عباس، سخنان فاطمه درباره فدک را از او روایت می‌کند؛ ابن‌عباس می‌گوید: «عقیلهٔ خاندان ما، زینب بنت علی، مرا حدیث کرد»[۳].

زینب علیها السلام همان‌گونه که احادیثی را از مادرش فاطمه زهرا علیها السلام روایت کرده است، از پدرش علی علیه السلام و برادرانش حسن و حسین علیهما السلام نیز احادیثی را روایت نموده است[۴].

نیز این بانو از یکی از غلامان آزاد شدهٔ جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابن‌عساکر نام او

---

۱. شبر، جواد، **ادب الطف**، ج ۱، ص ۲۴۳.

۲. ابن ابی‌الحدید معتزلی، عبدالحمید بن هبةالله، **شرح نهج البلاغه**، ج ۱۶، ص ۲۱۰-۲۱۱.

۳. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، **مقاتل الطالبیین**، ص ۹۱.

۴. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** علیها السلام، ص ۳۵.

«طهمان» یا «ذکوان» دانسته است، روایت کرده است[۱].

لیک شیخ جعفر نقدی به نقل از **الورع** احمد بن حنبل، نام این غلام آزادشده را «میمون» یا «مهران» می‌داند. نقدی آورده است: «و از آن جمله است، آنچه در کتاب **الورع** ابن‌حنبل ـ که به تازگی در مصر چاپ شده است ـ آمده است: از عطاء بن سائب روایت شده که گفت: مرا ام‌کلثوم دختر علی ـ همان زینب ـ روایت کرد... . عطا می‌گوید: برای او صدقه‌ای از صدقاتی که اسلام به آن فرمان داده است، آوردم، فرمود: مراقب بچه‌های ما باش [که از آن نخورند]؛ زیرا میمون یا مهران مرا خبر داد که او بر پیامبر ﷺ گذشت. آن حضرت وی را فرمود: ای مهران! یا ای میمون! ما اهل‌بیت از خوردن صدقه نهی شده‌ایم، و غلامان ما نیز از ما هستند، پس صدقه را مخور»[۲].

بانو زینب ﷺ از زنان ارجمند روزگار خویش نیز روایت کرده است؛ زنان ارجمندی چون: ام ایمن، کنیز آزاد شده و دایه رسول خدا ﷺ، ام‌سلمه همسر رسول خدا ﷺ، ام‌هانی بنت ابی‌طالب[۳] و اسماء بنت عمیس مادر عبدالله بن جعفر[۴].

بانو زینب ﷺ، علم و دانش را برای خویشتن نیندوخت، بلکه معارف و روایات خود را به فرزندان امّت افاضه کرد. او تنها برای زنان حدیث نمی‌کرد، بلکه برای شماری از مردان خاندان خویش و برخی صحابیان و تابعان نیز حدیث کرده است. جابربن عبدالله انصاری، عباد عامری[۵] و برادرزاده‌اش امام علی بن حسین زین‌العابدین ﷺ[۶]، دانشمند امّت، عبدالله

---

۱. ابن‌عساکر، علی بن حسن، **تاریخ مدینة دمشق، (تراجم النساء)**، ص ۱۱۹.

۲. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** ﷺ، ص ۳۸.

۳. همان، ص ۳۵-۴۱.

۴. ابن عساکر، علی بن حسن، همان.

۵. خویی، سید ابوالقاسم، **معجم رجال الحدیث**، ج ۲۳، ص ۱۹۰.

۶. شبر، جواد، **ادب الطف**، ج ۱، ص ۲۳۸.

بن عباس[۱]، همسرش عبدالله بن جعفر[۲]، محمد بن عمرو هاشمی، عطاء بن سائب[۳]، احمد بن محمد بن جابر و زید بن علی بن حسین[۴] از آن بانو روایت کرده‌اند.

فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نیز از زینب علیها السلام روایت کرده است[۵]. در برگ‌های پیشین گذشت که بانو زینب علیها السلام به آموزش زنان و فرهنگ‌سازی در میان آنان اهتمام و توجه داشت و این کار را در مجالسی که برپا می‌داشت، به انجام می‌رساند.

برای درک جایگاه زینب علیها السلام در میدان علم و معرفت کافی است در روایت شیخ صدوق درنگ کنیم که آورده است: زینب علیها السلام پس از شهادت برادرش حسین علیه السلام نایب خاص آن حضرت بود و مردم در حلال و حرام به او رجوع می‌کردند تا اینکه امام زین‌العابدین علیه السلام از بیماری‌اش بهبود یافت[۶].

گواهی امام زین‌العابدین علیه السلام نیز در حق زینب علیها السلام زیاده‌گویی و مبالغه نبود ـ زیرا او امام معصوم است ـ آنجا که فرمود: «تو، بحمدالله، دانایی هستی که کسی تو را نیاموخته است و [بانوی] فهمیده‌ای هستی که فهم خویش را از کسی نستانده‌ای»[۷].

عبدالله بن عباس، دانشمند امّت اسلام، از بانو زینب علیها السلام روایت می‌کند و آن را مایهٔ افتخار و عزت خویش می‌شمرد و می‌گوید: «عقیلهٔ خاندان ما، زینب بنت علی، مرا حدیث کرد»[۸]. این سخن ابن‌عباس جایگاه زینب علیها السلام را در میدان علم و معرفت نشان می‌دهد.

---

۱. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، **مقاتل الطالبیین**، ص ۹۱.

۲. نقدی، جعفر، همان، ص ۳۵.

۳. ابن عساکر، علی بن حسن، همان.

۴. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** علیها السلام، ص ۳۷.

۵. ابن عساکر، علی بن حسن، همان.

۶. نقدی، جعفر، همان، ص ۳۵.

۷. همان، ص ۳۴.

۸. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، **مقاتل الطالبیین**، ص ۹۱.

## در محراب عبادت

پرستش پروردگار و تقرب جستن به او، محور شخصیت انسان مؤمن، و بلکه معیار انسانیت و آزادگی در شخصیت اوست. نقطه مقابل پرستش و بندگی پروردگار و کرنش در برابر او، بندگی شهوت‌ها و منافع مادی دروغین است.

پرستش و بندگی پروردگار، یعنی هماهنگی و انسجام انسان با فطرت پاک و پاسخ گفتن به ندای راستین خرد، که هستی، آفریدگاری دارد که زمام آن در دست اوست و به سوی او بازخواهد گشت.

بندگی خدا همان چشمه‌ای است که آدمی، تشنگی روحی خویش را با آن فرو می‌نشاند و از جوشش آن انگیزه‌های خیر و تمایلات نیکویی را برمی‌گیرد. پس هراندازه که انسان به پروردگارش روی آورد و در عبادت خویش خالص‌تر باشد، انسانیت او بیشتر جلوه‌گر خواهد شد و ارزش‌های شایان، در شخصیت او فزون‌تر نمایان و مجسم خواهد شد.

رسول خدا ﷺ در حدیثی قدسی از خدای سبحان روایت می‌کند که فرمود: «بنده‌ام به وسیله نمازهای نافله، پیوسته خود را به من نزدیک می‌گرداند، تا جایی که دوستدارش می‌شوم. پس من گوش او می‌شوم که بدان بشنود و چشمش که با آن ببیند و زبان او می‌شوم که بدان سخن گوید و قلب او می‌شوم که بدان تعقل ورزد. هرگاه مرا بخواند، پاسخش دهم و هرگاه از من چیزی بخواهد، عطایش کنم»[1].

بانوزینب ﷺ عالِم به پروردگار بود، و: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾[2]، و در جوّی آکنده از ایمان، عبادت و تقوا پرورش یافته بود. او در پرستش آفریدگار و کرنش در برابر او، قله‌ای بس رفیع بود.

بانوزینب ﷺ در عبادت، نسخه دوم مادرش به شمار می‌آمد. او نوافل شب را به طور

---

۱. محمدی ری‌شهری، محمد، **میزان الحکمه**، ج ۸، ص ۱۱۱.

۲. فاطر/ ۲۸؛ «از بندگان خدا، تنها دانایان‌اند که از او می‌ترسند».

کامل و در تمامی اوقات آن به‌جا می‌آورد، حتّی امام حسین علیه السلام هنگامی که برای آخرین بار در روز عاشورا خانواده‌اش را وداع می‌گفت، زینب علیها السلام را فرمود: «خواهرم! در نافلهٔ شب، مرا فراموش مکن». این سخن را بیرجندی که از نویسندگان سیره است، یاد کرده است[1].

شیخ محمدجواد مغنیه دربارهٔ عبادت بانوزینب در شب یازدهم محرم می‌گوید:

«چه چیزی بر این حقیقت [یعنی عبادت] بیشتر از این دلالت دارد که آن بانو در شب یازدهم محرم، برای گزاردن نماز به درگاه پروردگار می‌ایستد، در حالی که مردانش، بدون سر بر روی زمین افتاده‌اند و باد بر پیکرهایشان می‌وزد، و زنان و کودکان، فریادزنان و گریه‌کنان و ترسان و پریشان، گرد او را گرفته‌اند و سپاهیان دشمن نیز از هر سوی، محاصره‌اش کرده‌اند... . نماز زینب علیها السلام در آن لحظه، همانند نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام بود؛ آن هنگام که مشرکان، گرد حضرت را گرفته بودند و سنگش می‌زدند و بر سرش شکمبه گوسفند می‌ریختند، در حالی که حضرت به درگاه پروردگار سجده کرده بود. نیز همانند نماز پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام در دل معرکه صفین و نماز برادرش سیدالشهدا علیه السلام در روز دهم محرم بود که نماز می‌گزارد و باران تیر بر سر او می‌بارید.

خواننده محترم! شگفت‌زده مشو اگر بگوییم: نماز بانوزینب علیها السلام در شب یازدهم محرم، شکر نعمت‌های الهی بود. زینب علیها السلام رخدادهای کربلا را به چشم نعمتی می‌دید که خداوند، آن را به اهل‌بیت نبوت علیهم السلام اختصاص داده است و از همه مردمان دریغ داشته است و اگر این نعمت بلا و گرفتاری نبود، اهل‌بیت نبوت علیهم السلام به این منزلت و جایگاهی که نزد خداوند و مردم دارد، دست پیدا نمی‌کرد[2].

فاطمه بنت الحسین علیها السلام دربارهٔ عمه‌اش زینب علیها السلام می‌گوید:

«امّا عمه‌ام زینب؛ او در آن شب، پیوسته در محراب خویش به نماز ایستاده بود و به درگاه پروردگارش استغاثه می‌کرد. آن شب، کسی از ما نخوابیده و صدای ما فرو

---

۱. شبر، جواد، **ادب الطف**، ج ۱، ص ۲۴۲.

۲. مغنیه، محمدجواد، **مع بطلة کربلاء**، ص ۴۲.

ننشست»[۱].

امّا بانو زینب ﷺ چگونه با پروردگارش سخن می‌گفت و چگونه با او رازونیاز می‌کرد؟ منابع تاریخی برخی قطعات و فقرات دعاها و مناجات‌های آن بانو را برای ما حفظ کرده‌اند که اینک برخی از آن را ارائه می‌داریم:

«یا عماد من لا عماد له، و یا ذخر من لا ذخر له، و یا سند من لا سند له، و یا حرز الضعفاء، و یا کنز الفقراء، و یا سمیع الدعاء، و یا مجیب دعوة المضطرین، و یا کاشف السوء، و یا عظیم الرجاء، و یا منجي الغرقی، و یا منقذ الهلکی، یا محسن، یا مجمل، یا منعم، یا متفضّل، أنت الذي سجد لك سواد اللیل، و ضوء النهار، وشعاع الشمس، و حفیف الشجر، ودویّ الماء، یا الله یا الله الذي لم یکن قبله قبل، و لا بعده بعد، و لا نهایة له، و لا حدّ و لا کفؤ و لا ندّ، بحرمة اسمك الذي في الآدمیین معناه المرتدي بالکبریاء و النور و العظمة، محقق الحقائق، و مبطل الشرك و البوائق، وبالاسم الذي تدوم به الحیاة الدائمة الأزلیة، التي لا موت معها و لا فناء، و بالروح المقدسة الکریمة، و بالسمع الحاضر، و النظر النافذ، و تاج الوقار، وخاتم النبوة، وتوثیق العهد، و دار الحیوان، و قصور الجمال، و یا الله لا شریك له»[۲].

یکی دیگر از دعاها و تسبیحاتی که بانو زینب ﷺ بر خواندن آن مواظبت داشت، این بود:

«سبحان من لبس العزّ و تردّی به، سبحان من تعطف بالمجد والکرم، سبحان من لا ینبغي التسبیح إلّا له (جلّ جلاله)، سبحان من أحصی کلّ شيء عدداً، بعلمه و خلقه و قدرته، سبحان ذي العزّة و النعم، اللهم إني أسألك بمعاقد العزّ من عرشك، و منتهی الرحمة من کتابك، و باسمك الأعظم، و جدك الأعلی، و کلماتك التامات التي تمّت صدقاً و عدلاً، أن تصلّي علی محمد و آل محمد الطیبین الطاهرین، و أن تجمع لي خیر الدنیا و

---

۱. نقدی، جعفر، زینب الکبری ﷺ، ص ۶۲.

۲. علی، موسی محمد، عقیلة الطهر و الکرم، ص ۷۰.

الآخرة، بعد عمر طويل، اللهمّ أنت الحيّ القيوم، أنت هديتني و تسقيني، و أنت تميتني برحمتك يا أرحم الراحمين»[1].

زینب علیها السلام این دعای پدرش را پس از نماز عشاء می‌خواند:

«اللهمّ إني أسألك يا عالم الأمور الخفية، و يا من الأرض بعزّته مدحيّة، و يا من الشمس والقمر بنور جلاله مشرقة مضيئة، و يا مقبلاً على كل نفس مؤمنة زكية، و يا مسكّن رعب الخائفين و أهل التقيّة، يا من حوائج الخلق عنده مقضية، يا من ليس له بوّاب ينادى، و لا صاحب يغشى، و لا وزير يؤتى، و لا غير ربّ يدعى، يا من لا يزداد على الإلحاح إلّا كرماً وجوداً، صلّ على محمد و آل محمد، و أعطني سؤلي، أنك على كل شيء قدير»[2].

## صبر و شجاعت

معروف است که امتیاز زن، احساسات لطیف و عواطف ویژه اوست که در ایفای نقش مادر مهربان کمکش می‌کند. از این روی، تأثیر عواطف و احساسات بر زن ـ غالباً ـ زودتر و عمیق‌تر از مرد است.

اگرچه این حالت، آمادگی و استعداد اولیه در وجود زن را نشان می‌دهد، لیک به این معنا نیست که زن را به بند اسارت خویش می‌کشد و نمی‌گذارد او از پله‌های مقاومت، صبر بالا رود.

زن اگر از قوه اراده و بیداری برخوردار باشد و هدفی والا در پیش گرفته باشد، می‌تواند در رویارویی با موقعیت‌های سخت و دشوار، شگفت‌ترین نمونه صبر و شجاعت باشد.

این حقیقتی بود که بانو زینب علیها السلام در رویارویی با دردها و رخدادهای سخت و دشوار زندگی، که هم در آغاز زندگی‌اش، گزندش رساند و هم پایان عمرش را رقم زد، به اثبات رساند.

---

۱. هاشمی، علی بن الحسین، **عقیلة بنی‌هاشم**، ص ۱۵.

۲. همان، ص ۱۶.

بانوزینب ﷺ در کارزار کربلا و رخدادهای تلخ پس از آن، صبر و شجاعتی مثال‌زدنی از خویش نشان داد، وگرنه چگونه می‌توانست پیکر پاره‌پاره و در خون تپیده برادر و جوانان خاندان خویش و عموزادگان و پسران خود را ببیند و سیطره‌اش را بر اعصاب و احساساتش نگاه دارد و این جمله را که عادتاً انسان در حالت ثبات و اطمینان می‌گوید، بر زبان براند: «بارالها! این قربانی اندک را از ما پذیرا باش»[۱].

افزون بر این، زینب ﷺ هنگامی که می‌بیند برادرزاده‌اش امام زین‌العابدین ﷺ با گذر از کنار پیکر شهیدان، مضطرب و متأثر است، او را دلداری می‌دهد و به صبر و شکیبایی فرا می‌خواند.

حسین ﷺ کشته شد و به سوی روح و ریحان و بهشت و رضوان پر کشید، لیک زینب ﷺ در هر لحظه از لحظات خود ـ از نظر معنوی ـ در میان آن ظالمان، کشته می‌شد و خون دل از دیده روان می‌کرد[۲].

وه که بانوزینب ﷺ چه صبر و شجاعتی دارد، آن هنگام که مصائب خویش را زیبا می‌داند و در پاسخ به پرسش ابن‌زیاد که کار خدا با برادرت را چگونه دیدی؟ می‌گوید: «به خدا سوگند که جز زیبایی ندیدم!».

## عفت و هیبت

عفت زن به معنای واپس کشیدن، پنهان شدن، جمود و فرار از مسئولیت و پیگیری نقش اجتماعی خویش نیست، از همین روست که می‌بینیم بانوزینب ﷺ نقش اجتماعی خود را در بالاترین سطح برعهده می‌گیرد.

عفت به این معناست که زن به ابتذال روی نیاورد و در برابر دیگران از وقار و سنگینی شخصیت خویش پاسداری کند.

---

۱. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** ﷺ، ص ۷۵.

۲. همان، ص ۹۷.

بنابراین اگر بایسته بود که زن به میدان کارزار پا گذارد و مردان را مخاطب سخن خود کند و در دیگر عرصه‌های مفید دخالت نماید، این کار را خواهد کرد و مانعی در برابر او نخواهد بود.

امّا ابتذال و خودنمایی و فتنه‌انگیزی در برابر مردان، منافی عفت و نجابت است.

اینک که نقش بانو زینب علیها السلام و موضع‌گیری‌های علمی، سیاسی و اجتماعی او را مطالعه و بررسی کردیم، ببینیم یکی از معاصرانِ او که مدتی در همسایگی آن بانو زندگی می‌کرده است، درباره‌اش چه می‌گوید تا بدین روی معنای عفت و نجابت نزد بانو زینب علیها السلام روشن شود:

یحیی مازنی می‌گوید: «مدت مدیدی در مدینه همسایه امیرمؤمنان علی علیه السلام بودم و در نزدیکی خانه دخترش زینب علیها السلام زندگی می‌کردم. به خدا سوگند نه شخص او را دیدم و نه صدایش را شنیدم»[1].

## پارسایی و بخشندگی

زینب علیها السلام در مدینه در حفظ و حمایت همسرش عبدالله بن جعفر زندگی می‌کرد. عبدالله ـ همان‌گونه که آوردیم ـ مردی ثروتمند و بخشنده بود، لیک زندگی راحت و مرفه در خانه‌ای بزرگ با خدمتکاران و کنیزان و مال و ثروت، دل بانو زینب علیها السلام را تسخیر نکرد و او آن فضای رفاه و آسایش را وانهاد و سفر در رکاب برادرش را برگزید؛ سفری سراسر رنج و مشقت و درد. زینب علیها السلام به کالای پوچ دنیوی دل نبسته بود، بلکه مشتاق کرانه‌های والایی و رفعت بود.

از امام زین‌العابدین علیه السلام روایت شده است که دربارهٔ آن بانو فرمود: «او از امروز خویش، هیچ چیزی را برای فردایش ذخیره نکرد»[2].

---

۱. همان، ص ۲۲.

۲. همان، ص ۶۱.

نیز دربارهٔ زینب ﷺ نقل کرده است که در سفر اسارت شام در بیشتر روزها از سهم غذای خویش می‌گذشت و آن را به دختران و پسران گرسنه و اسیر خاندان خویش می‌داد و روز خود را با گرسنگی سپری می‌کرد، چندان که در اثر گرسنگی نمی‌توانست نماز شب را ایستاده بگزارد و آن را نشسته می‌خواند[1].

در برگ‌های پیشین گذشت که بانو زینب ﷺ هنگام بازگشت با کاروان اسیران از شام، زیورآلات خود و خواهرش را به عنوان پاداش خوش‌رفتاری نعمان بن بشیر، به او هدیه داد.

## پرواز به سوی پروردگار

اگر مرگ، شبح هراس‌آور هر انسانی است، و اگر بدرود گفتن زندگی، دردآورترین و سخت‌ترین موضوعی است که آدمی را می‌آزارد، لیک برای زینب ﷺ این‌گونه نبود... بلکه مرگ برای آن بانو به معنای دیدار با خداوند و نزدیکی بیشتر به رحمت الهی بود.

مرگ برای بانو زینب ﷺ پلی بود فراسوی بهشت پهناور خداوند و آسودگی جاودان و همیشگی آن. زینب مرگ را وسیله‌ای می‌دید برای رسیدن به عزیزان خویش، جدّش رسول خدا ﷺ، مادرش زهرا، پدرش علی مرتضی و برادرانش امام حسن و امام حسین ﷺ.

جدایی او از جدّش محمد مصطفی ﷺ و مادرش زهرای بتول ﷺ به درازا کشیده بود و جان و نهادش از شوق آنان لبریز گشته بود، لیک حجاب زندگی میان او و آنان جدایی افکنده بود؛ پس این حجاب کی از میان برداشته می‌شد تا چشم زینب به دیدار آنان روشن شود؟

از این گذشته، مرگ تنها ابزاری بود که زینب ﷺ می‌توانست با آن بر ضد واقعیت دردناک زندگی خویش و درد و رنجی که داشت، اعتراض کند و آن را نپذیرد و بر آن خشم گیرد.

---

۱. همان، ص ۶۳.

لیک کار در دست پروردگار بود و اوست که اجل‌ها را مقرر می‌دارد و مرگ و زندگی را در دست دارد... . هنگامی که خدای تعالی رحلت از سرای دنیا را برای زینب علیها السلام مقرر داشت، آن بانو با آغوش باز، مرگ را پذیرا شد، زیرا با احساسات و میل و رغبت درونی او هماهنگ بود.

روح زینب علیها السلام تسلیم پروردگار شد و نفس مطمئنه‌اش، خشنود و خداپسند، به سوی پروردگار پر کشید تا با سعادت و نیک‌بختی به بهشت الهی درآید و با بندگان برگزیده خداوند، محمد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام دیدار کند.

ما را یارای آن نیست که میزان سعادتمندی بانو زینب علیها السلام از عروج روحش به ملکوت اعلیٰ را تصویر کنیم؛ آیا آن لحظات را به رسیدنِ موفقیت‌آمیز و پیروزمندانه مسابقه‌دهنده به خط پایان تشبیه کنیم که اگرچه هنگام رسیدنِ، به سبب تلاش و کوششی که به کار زده، سخت خسته است، لیک به محض رسیدن، حال دیگری می‌یابد که همان رسیدن به اوج نیک‌بختی و منتهای آسودگی است.

آری...، بانو زینب علیها السلام امتحان خود را با موفقیت پشت سر نهاد و بازی دشوار زندگی را با اخلاص و یقین به پایان برد و شش دهه زندگی خویش را با جهاد مکتبی ادامه‌دار به سر بُرد.

تاریخ‌نگاران در تعیین سال رحلت زینب علیها السلام به اختلاف دچارند، لیک بیشتر برآن‌اند که آن بانو به سال ۶۲ق ـ برابر با ۶۸۳ میلادی ـ رحلت کرده است، در حالی که برخی دیگر سال ۶۵ قمری را ترجیح داده‌اند. مورخان اتفاق نظر دارند که آن بانو در روز پانزدهم ماه رجب وفات کرده است[1].

باری؛ زینب عقیله به ملکوت اعلیٰ پیوست... و یاد جاودانه او راه کرامت و ارجمندی را برای بشریت روشن می‌کند.

---

۱. نقدی، جعفر، **زینب الکبری** علیها السلام، ص ۱۲۲؛ بنت الشاطئ، عائشة عبدالرحمن، **السیدة زینب** علیها السلام، ص۱۵۵؛ مغنیه، محمدجواد، **مع بطلة کربلاء**، ص ۹۰.

# حرم و بارگاه‌های منسوب به زینب علیها السلام

یکی از جلوه‌های عظمت بانوزینب علیها السلام این است که سرزمین‌ها و شهرها بر سر این افتخار که مرقد و مزار آن حضرت را در خویش جای داده‌اند، با یکدیگر رقابت دارند و در چندین شهر، ضریح و گنبد و بارگاه‌هایی به نام آن بانو برپا شده است.

تاریخ‌نگاران درباره مکان وفات زینب و محل قبر او به اختلاف نظر دچارند؛ شاید خداوند مشیّت فرموده است که این اختلاف، سبب نمایان شدن عظمت و شأن و ارجمندی آن بانو باشد.

در پی، دربارهٔ برجسته‌ترین مقام‌ها و بارگاه‌های منسوب به بانوزینب علیها السلام سخن می‌گوییم.

## دمشق

برخی روایات اشاره دارند که عبدالله بن جعفر از مدینه رخت بربست و همراه همسرش بانوزینب علیها السلام به ملکی که در روستای راویه در نزدیکی دمشق داشت، رفت و بانو زینب علیها السلام در همین روستا رحلت کرد و در مرقدی که به نام او معروف است، دفن شد.

روایات دربارهٔ سبب هجرت عبدالله بن جعفر به این روستا و تاریخ این هجرت و تاریخ وفات همسرش، گوناگون سخن گفته‌اند، لیک شماری از مؤلفان بر آن‌اند که سفر عبدالله به شام در پی قحطی سال ۶۵ یا ۶۲ق مدینه بوده است.

علامه شیخ فرج عمران ـ در خلال بحث درباره این موضوع ـ می‌گوید:

«ارجح نزد من آن است که بانو زینب علیها السلام در نیمه رجب سال ۶۵ق ـ سال قحطی ـ در حضور همسر سخاوتمندش عبدالله بن جعفر درگذشت و در یکی از روستاهای شام که به راویه معروف بود و اینک به روستای «السّت» مشهور است، به خاک سپرده شد»[۱].

بارگاه بانو زینب علیها السلام در هفت کیلومتری جنوب شرقی دمشق، در منطقه‌ای که تمامی آن به نام «السیدة زینب» معروف است، قرار دارد. مساحت این بارگاه و ملحقات آن به پانزده هزار متر مربع می‌رسد و گنجایش پنج هزار نفر را دارد.

ابن جبیر، جهانگرد معروف، (درگذشته ۶۱۴ق) این بارگاه را دیده است و در سفرنامه مشهور خویش، هنگام سخن از مزارات دمشق، درباره آن می‌گوید:

«یکی از بارگاه‌های اهل‌بیت، بارگاه ام‌کلثوم بنت علی است که به او زینب صغریٰ نیز می‌گویند. ام‌کلثوم، کنیه‌ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن بانو داد، زیرا به دخترش ام‌کلثوم شباهت داشت. قبر ارجمند او روبه‌روی روستایی است که به راویه معروف است و از آن یک فرسنگ فاصله دارد و بر روی آن مسجدی بزرگ ساخته شده است و بیرون او اوقافی دارد، و مردمان پیرامون، آن را به قبر «السّت» می‌شناسند. پیاده سوی آن بارگاه رفتیم و در آنجا ماندیم و از دیدارش تبرک یافتیم»[۲].

ابن بطوطه جهانگرد (درگذشته ۷۷۰ق) نیز از بارگاه بانو زینب علیها السلام دیدار کرده است. او هنگام سخن دربارهٔ مزارات دمشق می‌گوید:

«در روستای روبه‌رویی و در یک فرسنگی آن، قبر ام‌کلثوم بنت علی بن ابی‌طالب از فاطمه، قرار دارد. می‌گویند نام او زینب است و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به سبب شباهت با خاله‌اش ام‌کلثوم دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، ام‌کلثوم کنیه داد. بر روی قبر او مسجدی بزرگ بنا شده و

---

۱. عمران، شیخ فرج، **وفاة زینب الکبری علیها السلام**، ص ۶۵.

۲. سابقی، محمد حسنین، **مرقد العقیلة زینب علیها السلام**، ص ۱۰۹.

خانه‌ها و اوقافی دارد و دمشقیان آن را قبرالستّ ام‌کلثوم می‌نامند»[۱].

پژوهشگر دمشقی، عثمان بن احمد سویدی حورانی (درگذشته ۹۷۰ یا ۱۰۰۳ق) در کتابش **الاشارات الی اماکن الزیارات**، بارگاه بانو زینب ﷺ را یاد کرده، می‌گوید:

«از آن جمله است روستایی که به آن «راویه» می‌گویند و بانو زینب، ام‌کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب، در آن مدفون است. او در پی محنت برادرش حسین وفات کرد و در این روستا دفن شد؛ روستایی که نام او را به خود گرفت و اینک به آن «قبرالستّ» می‌گویند»[۲].

علامه سید محسن امین عاملی می‌گوید:

«در روستایی که در یک فرسنگی شرق دمشق قرار گرفته و به آن «راویه» می‌گویند، بارگاهی هست که «قبرالستّ» نام دارد. بر روی این قبر تخته‌سنگی است که آن را دیدم و نوشته‌هایش را خواندم. بر آن نوشته شده است: «این قبر بانو زینب، ام‌کلثوم، دخت سرورمان علی ﷺ» [است]. این نوشته تاریخ ندارد و خط آن نشان می‌دهد که پس از سال ۶۰۰ق نگاشته شده است»[۳]؛ اگرچه سید محسن امین ترجیح می‌دهد که این قبر، از آنِ زینب صغریٰ، خواهر زینب کبریٰ باشد.

روایت شده است که بانو نفیسه ـ صاحب مقام معروف در قاهره ـ دختر حسن انور بن زید ابلج بن حسن بن علی بن ابی‌طالب به سال ۱۹۳ق این قبر را در روستای «راویه» زیارت کرده است[۴].

در حدود سال ۵۰۰ق، مردی قرقوبی [منسوب به قرقوب، شهری میان واسط، بصره و اهواز] از اهالی حلب، در بارگاه زینب، مسجدی بزرگ بنا کرد که از مشهورترین مساجد

---

۱. همان، ص ۱۱۰.

۲. همان، به نقل از **الاشارات**، ص ۱۸.

۳. امین عاملی، سید محسن، **اعیان الشیعه**، ج ۷، ص ۱۳۶.

۴. سابقی، محمد حسنین، **مرقد العقیلة زینب** ﷺ، ص ۱۴۱.

دمشق است[۱].

ابوبکر هروی جهان‌گرد (درگذشتهٔ ۶۱۱ق) این مرقد را زیارت نمود؛ چنان‌که در کتابش **الاشارات الی معرفة الزیارات** آن را یاد کرده است[۲].

در سال ۷۶۸ق، سید حسین موسوی، نقیب اشراف، که از بزرگ‌ترین شخصیت‌های دمشق در روزگار خویش بوده است، تمامی باغ‌ها و زمین‌های خود را به این بارگاه ـ به اعتبار اینکه بارگاه بانوزینب علیها السلام است ـ وقف کرد و طوماری بلند نگاشت که گواهی هفت تن از قاضیان بزرگ دمشق در آن روزگار، بر روی آن دیده می‌شود. نسخهٔ این طومار نزد متولیان بارگاه نگهداری می‌شود و متن آن در برخی کتاب‌ها ذکر شده است[۳].

سید حسین موسوی، عمارت این بارگاه را در همان سال نوسازی کرد. در سال ۱۳۰۲ق نیز سلطان عبدالعزیز، پادشاه عثمانی، با کمک تاجران و توانگران، گنبد این بارگاه را نوسازی کرد. در سال ۱۳۵۴ق، سادات آل نظام، اتاق‌های بسیاری را برای آسایش زائران، گرد این مقام بنا کردند و ورودی آن را نیز بازسازی کردند.

در سال ۱۳۷۰ق، جناب سید محسن امین عاملی، کمیته‌ای از تاجران و توانگران نیکوکار تشکیل داد تا حرم و صحن و رواق‌ها را به ریاست خود او، بازسازی کنند[۴]. در این نوسازی و بازسازی، حاج محمد مهدی بهبهانی، نقشی اساسی داشت.

در همان سال، تاجر پاکستانی، محمد علی حبیب، مؤسس حبیب بانک، ضریحی ارزشمند به وزن ۱۲ تن اهدا نمود تا بر روی قبر بانوزینب علیها السلام نصب شود، چرا که خداوند، تنها پسرش را به برکت بانوزینب علیها السلام از فلج نجات داده بود و این زآن پس بود که پزشکان از معالجه او درمانده شده بودند. این ضریح که از جنس نقره بود و طلاکاری و به

---

۱. همان جا.

۲. همان جا.

۳. همان، ص ۱۴۵.

۴. همان، ص ۲۲۷.

جواهرات گران‌قیمت و نادر تزیین شده بود در جشنی رسمی و مردمی، نصب شد. خطیب شیخ علی بازی نجفی دربارهٔ تاریخ نصب این ضریح چنین سرود:

هذا ضریح زینب قف عنده واستغفرالله لکلّ مذنب
تری الملا طراً وأملاك السما أرخ «وقوفاً في ضریح زینب»

(۱۳۷۰ق)[۱]

در سال ۱۳۷۳ق گروهی از تاجران ایرانی، صندوقی ارزشمند، از زیباترین نمونه‌های دست‌سازهای معروف ایرانی، کار هنرمند ایرانی حاج محمد سمیع را به بارگاه بانو زینب ﷺ اهدا کردند. آقای سمیع سی ماه بر روی این صندوق کار کرده بود و حاصل کارش، دویست هزار لیره سوریِ آن روزگار، ارزش‌گذاری شده بود. این صندوق، پوششی از بلور داشت و هیئتی ایرانی به ریاست افسر ایرانی بلندپایه‌ای این صندوق را آورد و روز رسیدن و نصب آن بر روی قبر بانو زینب ﷺ، جشنی باشکوه به سرپرستی آقای صبری العسلی، یکی از وزیران سوری، برپا گردید.

شاعر نجفی، سید محمد حلی، درباره تاریخ این صندوق چنین سروده است:

صندوق زینب قد بدت للفنّ فیه علائم
صنعته أیدی المخلصین فحار فیه العالم
حیث احتوی جثمانها أرّخت راق الخاتم

(۱۳۷۳ق)[۲]

یکی از تاجران ایرانی در سال ۱۳۸۰ق، درِ زرین زیبایی به این بارگاه اهدا کرد[۳].

بارگاه بانو زینب ﷺ دو مناره بلند به ارتفاع ۵۴ متر دارد. در سال ۱۳۸۰ق، یک درِ زرین ورودی غربی و دو درِ میناکاری شده به ورودی شمالی و پیش رو اهدا شد، همان‌گونه

---

۱. شُبّر، جواد، **ادب الطف**، ج ۱، ص ۲۵۱.
۲. سابقی، محمد حسنین، **مرقد العقیلة زینب ﷺ**، ص ۲۳۱.
۳. همان‌جا.

که در سال ۱۴۱۳ق نیز، سطح خارجی گنبد این بارگاه، طلاکاری شد.

## بارگاه زینب علیها السلام در قاهره

در روایتی آمده است که بانوزینب علیها السلام هنگامی که براثر فشار حکمران اموی مدینه، عمرو بن سعید اشدق، مدینه منوره را ترک کرد، روی سوی مصر نهاد و مسلمة بن مخلد، حکمران آن دیار، به استقبالش آمد و آن بانورا در خانهٔ خود در الحمراء قاهره جای داد، و پس از یازده ماه و پانزده روز، زینب علیها السلام در پانزده رجب سال ۶۲ق وفات کرد و مسلمة بن مخلد براو نماز گزارد و بنا بر وصیت خودش، در اتاقش به خاک سپرده شد[۱].

بنا براین روایت، قبربانوزینب علیها السلام در ضلعی از خانهٔ مسلمة بن مخلد قرار گرفته که رو به رودخانه است و با گذشت سال‌ها و دوره‌های گوناگون، بخش بزرگی از این خانه نابود گشته است، جز قبر مطهر آن بانو که همواره بزرگش می‌دارند و به زیارتش می‌آیند و در چشم عام و خاص، احترامی ویژه دارد و همواره کسانی، عهده‌دار تعمیر و نوسازی آن بوده‌اند و به نوبت به این بارگاه نورانی خدمت می‌کنند. عده‌ای خویشتن را وقف این‌گونه کارها کرده‌اند و وجوه نقدی و املاک و مستغلات موقوفه را، صرف این قبرپاک و مطهر می‌کنند.

در روزگار حکومت احمد بن طولون (۲۵۴-۲۹۳ق / ۸۶۸-۹۰۵م) این بارگاه نیز همانند دیگر بارگاه‌ها تعمیر و نوسازی شد.

سپس با روی کار آمدن خلافت فاطمی (۳۵۸-۵۶۷ق / ۹۶۹-۱۱۷۱م) نخستین خلیفهٔ فاطمی که برروی این قبر، عمارتی عظیم بنا کرد، ابوتمیم معد نزار بن معزبود که به سال ۳۶۹ق این کار را به انجام رساند.

ادیب جهان‌گرد، ابوعبدالله کوهینی فاسی اندلسی، گوید که درچهاردهم محرم سال ۳۶۹ق به قاهره آمده و به بارگاه بانوزینب بنت علی علیها السلام رفته و آن را در سرایی بزرگ، رو به رودخانه‌ای که مشرف بر خلیج است، یافته است. او می‌گوید: قبررا دیدیم و از آن بویی

---

۱. عبیدلی، یحیی بن حسن، «اخبار الزینبات»، مجله الموسم، ش ۴، ج ۱، ص ۱۱۴۲.

خوش شنیدیم و بربالای آن گنبدی گچین دیدیم و در صدر اتاق، سه محراب، و برروی همه این‌ها نقش‌هایی در غایت هنرمندی، و بردرِ اتاق نوشته شده بود:

«این چیزی است که بنده و ولیّ خدا ابوتمیم امیرالمؤمنین... بدان فرمان داد... فرمان داد تا این بارگاه را برروی مقام بانوی پاک، دخت بتول، زینب دخت امام علی بی ابی‌طالب (صلوات الله تعالی علیها و علی آبائها الطاهرین و ابنائها المکرمین) بنا کنند».

در روزگار الحاکم بأمرالله، چندین مزرعه، بازار و فروشگاه وقف بارگاه زینبی شد تا درآمد آن صرف خدمات بارگاه شود.

در قرن ششم هجری، روزگار ملک سیف‌الدین ابی‌بکربن ایوب، شریف فخرالدین ثعلب جعفری، امیر قاهره و نقیب اشراف زینبی این شهر، برقبربانوزینب ﷺ عمارتی ساخت و بارگاه آن بانو را نوسازی نمود.

امیرعلی پاشای وزیر، حکمران مصر از سوی سلطان سلیمان‌خان، پسر سلطان سلیم فاتح، به سال ۹۵۶ق، این بارگاه را نوسازی و مسجدی متصل به آن بنا کرد.

در سال ۱۱۷۴ق، امیرعبدالرحمان کدخدا قازدوغلی، مسجد بارگاه را بازسازی کرد و برای آن آبراهه و حوضی برای طهارت و وضوساخت و مقام سید محمد عتریس را نیز ـ که در اواخر قرن هفتم درگذشته بود و ملازم خدمت در بارگاه زینبی بود ـ بنا کرد.

در سال ۱۲۱۰ق، مقصورهٔ شریف بارگاه، نوسازی شد؛ مقصوره‌ای که گرداگرد صندوق مطهری را که برروی قبربانوزینب ﷺ است، گرفته است و از برنج ساخته شده است. بالای درِ این مقصوره، تابلویی مسین قرار داده شده که برروی آن نوشته‌اند: «یا سیدة زینب یا بنت فاطمة الزهراء مددك ۱۲۱۰ق». این تابلو تا به امروز نیز برقبر شریف قرار دارد.

در سال ۱۲۱۲ق دیوارهای مسجد شکاف برداشت و حکومت ممالیک، عثمان بک مرادی را فرا خواند تا دیوارها را از نو بنا کند، لیک این کار به سبب حمله فرانسویان به مصر، متوقف شد، و پس از دیگربار آغاز شد، ولی به پایان نرسید. سپس یوسف پاشای وزیربه سال ۱۲۱۶ق این کار را تکمیل کرد و با ابیات شعری که برروی لوحی مرمرین نگاشته شده بود، تاریخ این کار را روشن ساخت.

سپس این بارگاه، مورد توجه حاکمان مصر از خاندان محمدعلی شد. در سال ۱۲۷۰ق، خدیو عباس پاشای اول به نوسازی بارگاه زینبی پرداخت و سنگ بنای آن را نهاد، لیک مرگ مهلتش نداد که کارش را به پایان رساند. سپس خدیو محمد سعید پاشا در سال ۱۲۷۶ق، کار خدیو پیش از خود را به اتمام رساند و بر روی درِ مقام زینبی، شعری نوشت.

در سال ۱۲۹۱ق خدیو اسماعیل، دری را که در برابر درِ مرقد زینبی قرار داشت، با مرمر نوسازی کرد، و سید علی ابوالنصر به همین مناسبت، در شعری، این رویداد را به نظم کشیده و آن را تاریخ‌گذاری کرده است.

در همان سال (۱۲۹۴ق) درِ مقابل درِ ضریح، به همین شکلی که اکنون هست، نوسازی شد. امّا مسجدی که اکنون برپاست؛ این مسجد در سه مرحله ساخته شده است. بخش اول آن که بر میدان معروف به میدان سیده زینب ﷺ مشرف است، در روزگار حکمرانی خدیو توفیق به سال ۱۳۰۲ق ساخته شد و بر روی درهای مرقد شریفی که قبر بانو زینب ﷺ را در بر گرفته است، ابیاتی نگاشته شد.

مسجد بر همان حال بود تا اینکه از جهت قبله به مقدار تقریبی ۱۵۰۰ متر مربع در روزگار حکومت ملک فاروق اول، توسعه داده شد و روز جمعه نوزدهم ذوالحجه سال ۱۳۶۰ق / ۱۹۴۲م، برای نماز افتتاح شد.

حکومت جمال عبدالناصر، رئیس جمهور مصر، هنگامی که دید مردم به این مسجد توجه بسیاری نشان می‌دهند و این مسجد گنجایش چندین هزار نفر از آنان را ـ به ویژه در مناسبت‌ها و اعیاد ـ ندارد، دستور داد مسجد را از جهت قبله به اندازهٔ حوالی ۲۵۰۰ متر مربع توسعه دهند و بدین ترتیب مسجد زینبی به مسجد زعفرانی که در مجاورت آن بود، وصل شد، همان‌گونه که برای آن، دستشویی‌هایی بزرگ برای طهارت و وضو ساختند، و کتابخانه‌ای بزرگ را نیز به مسجد اضافه کردند که ده‌ها هزار کتاب را در خود جای داده است و سالن مطالعه بزرگی را نیز به آن افزودند. این توسعه در سال ۱۳۸۹ق / ۱۹۶۹م، به اتمام رسید و بدین روی، مساحت مشهد زینبی و ملحقات آن به افزون بر ۷۰۰۰ هزار متر

مربع رسید. امّا مناره‌ای که به سبب آرایه‌ها و نقش‌ونگارهای عربی زیبای آن، در نوع خود بی‌نظیر است، ارتفاع کنونی آن نزدیک به ۴۵ متر است[۱].

## در سنجار، شمال عراق

سنجار، شهری مشهور در شمال عراق، و در جنوب نصیبین، در سمت راست جادهٔ موصل است. این شهر از دیرباز به شهرراه‌ها و کاروان‌ها شهره بوده است؛ زیرا بر سر راه عراق و سوریه قرار گرفته است. کوه‌های سنجار که ارتفاع بلندترین قلهٔ آن به حدود ۴۸۰۰ پا می‌رسد، در اطراف همین شهر است.

در سنجار، مراقد و قبور بسیاری وجود دارد که به اهل‌بیت ﷺ منسوب‌اند و آن‌ها را فاطمیان، بویهیان، حمدانیان و عقیلیان، ساخته و آباد کرده‌اند.

این بارگاه‌ها اکنون زیر نفوذ ایزدی‌ها قرار دارد؛ ایزدی‌هایی که دیانت خاص خویش را دارند، لیک این بارگاه‌ها و مدفونان در آن‌ها را بزرگ و گرامی می‌دارند.

یکی از بارگاه‌ها، مرقد منسوب به بانو زینب کبری بنت علی ﷺ است؛ بر این اساس که آن بانو، هنگام عبور اسیران، پس از واقعهٔ کربلا، در این منطقه وفات کرده است.

قبر منسوب به بانو زینب ﷺ بر روی تپه‌ای بلند در ورودی شهر است. این بارگاه، مساحت بزرگی دارد و در آن اتاقی به شکل مستطیل دیده می‌شود که در میان آن قبری از سنگ و گچ جای گرفته است. در اتاق، محرابی کوچک است و گنبدی بر روی آن قرار گرفته که نمای بیرونی آن، مخروط چندضلعی است.

کتیبهٔ ورودی رواق تا سمت راست اتاقی که قبر در آن قرار گرفته است، نشان می‌دهد که آن را ملک رحیم بدرالدین لؤلؤ در روزگاری که بر بلاد سنجر حکم می‌راند (۶۳۷-۶۵۸ق / ۱۲۳۹-۱۲۵۹م) بنا کرده است و تاریخ بنای اصلی، سال ۶۴۴ق است.

---

۱. شلبی، علی احمد (رئیس هیأت امنای مسجد زینبی در قاهره)، «ضریح و مسجد السیدة زینب ﷺ فی مصر»، مجله **الموسم**، ش۴، ج۱، ص۸۶۵-۸۸۰.

هنگامی که تاتاران به سال ۶۶۰ق به سنجار حمله کردند و بر آن استیلا یافتند، این بارگاه تخریب شد، لیک بعد از سوی حاکم تاتاران که ایرانی بود و او را قوام‌الدین محمد یزدی می‌گفتند، تجدید بنا گشت.

بر دیواره بیرونی اتاق قبر، لوحی مرمرین نصب شده است که از متن مکتوب بر آن، چنین برمی‌آید که این بنا دیگربار نوسازی شده است؛ در این لوح آمده است: «مزار بانو زینب بنت علی را بندهٔ فقیر، سیدی پاشا بن خداد... در ۱۸ ربیع‌الآخر سال ۱۱۰۵ق نوسازی کرد».

بر بالای این بارگاه، دو گنبد قرار گرفته است. یکی از آن دو، نیم‌کره است و اتاقی از اتاق‌های متعدد بارگاه را می‌پوشاند و به شکل صدف است. امّا گنبد دوم، گنبد اتاقی است که قبر در آن قرار گرفته است و از بیرون به شکل چندضلعی مخروطی نمایان است.

این بارگاه چندین محراب دارد که بر بالای آن‌ها کتیبه‌هایی قرآنی است[1].

## کاوشی کوتاه دربارهٔ بارگاه حضرت زینب ﷺ

شماری از عالمان و پژوهشگران کوشیده‌اند و در دل کاوش و تحقیق فرو رفته‌اند تا روایات و نقل‌های تاریخی در پیرامون قبر بانو زینب کبریٰ ﷺ را داوری کنند.

مقام منسوب به بانو زینب ﷺ در سنجار شمال عراق، بر روایت تاریخی در منابع موجود، تکیه ندارد و تنها مردمان آن دیار، این روایت را دست‌به‌دست می‌کنند و نسل‌به‌نسل از آن سخن می‌گویند. بنابراین، نظراتی که عالمان و پژوهشگران دربارهٔ آن بحث و گفت‌وگو کرده‌اند، در سه احتمال منحصر است:

۱ـ مدینه منوره. ۲ـ مصر. ۳ـ دمشق.

اولاً: علامه سید محسن امین عاملی از این نظر دفاع کرده است، به این اعتبار که

---

۱. شمیسانی، حسن کامل، «مرقد السیدة زینب ﷺ فی سنجار (شمال العراق)»، مجله الموسم، ش۴، ج۱، ص۹۲۴.

مدینه، موطن بانوزینب ﷺ بوده است و ثابت شده است که او پس از واقعهٔ کربلا به مدینه منوره بازگشته است، پس بنا بر استصحاب، حکم می‌کنیم که وفات آن بانو در مدینه رخ داده است و قبر او نیز در همان شهر است، مگر اینکه خلاف آن، ثابت شود؛ علامه سید محسن امین می‌گوید:

«باید قبر او در مدینه منوره باشد؛ زیرا ثابت نشده است که او پس از بازگشت به مدینه از آن خارج شده باشد، اگرچه تاریخ وفات و محل قبر او در مدینه، مجهول است. نیز باید قبر او در بقیع باشد، و چه بسیار امثال او از اهل‌بیت ﷺ ـ به ویژه زنان ـ که محل قبرشان مجهول است»[1].

دانشمند پژوهشگر شیخ محمد حسنین سابقی این نظر را مورد مناقشه قرار داده، می‌گوید: «ما منکر آن نیستیم که مدفن پاک آن بانو، می‌تواند در بقیع در مدینه منوره باشد، زیرا مدینه، وطن شریف او بوده و قبرهای برادران او و بزرگان قومش و جدّ و مادرش در آن است، لیک به شرطی که دلیلی قاطع یا نصی تاریخی بر آن اقامه گردد؛ چه، مورخان از قدیم تا جدید، قبرهای بقیع را ذکر کرده‌اند، از جمله ابن‌نجار در **تاریخ** خود و سمهودی در تاریخ پربار **وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفی** که در بابی ویژه، مزارهای اهل‌بیت و صحابیان را ذکر می‌کنند، از قبر بانوزینب عقیله، سخنی به میان نمی‌آورند، چه در میان قبرهای موجود، چه در میان قبرهای از میان‌رفته. نیز اگر قبر آن بانو در مدینه بود، دست‌کم در سده‌های نخستین، از آن یادی به میان می‌آمد، همان‌گونه که از هاشمیانی که رتبه‌ای پایین‌تر از آن بانو دارند، نیز از کسانی که با پیمان ولاء با بنی‌هاشم پیوند می‌خورند، یادی برجای مانده است.

مستند کسانی که این نظر را برگزیده‌اند، استصحاب اصولی است، به این شرح که: ورود بانوزینب ﷺ به مدینه پس از محنت برادرش و بازگشت او از شام به اثبات رسیده است. او در مدینه در قید حیات بود. سپس شک می‌کنیم که آیا او در شام وفات کرده

---

۱. امین، سید محسن، **اعیان الشیعه**، ج ۷، ص ۱۴۰.

است یا نه؟ پس استصحاب می‌گوید: اصل عدم وفات او در شام است، بلکه او در مدینه رحلت کرده است، تا آن هنگام که چیزی شک ما را از میان ببرد و به یقین برای ما به اثبات رساند که او در شام رحلت کرده است.

این دلیل، به خودی خود، روشن و بدون ابهام است، لیک در چنین قضایای تاریخی‌ای، بدان استدلال نمی‌شود، و اگر آن را بپذیریم، آنچه ابن‌طولون دمشقی درباره رهسپاری بانوزینب علیها السلام به شام و وفات او در آن دیار روایت کرده است ـ و اکثر فقیهان و مجتهدان اصولی برآن‌اند ـ این شک [یعنی شک دربارهٔ سفرآن بانواز مدینه به شام] را از میان می‌برد»[1].

علامه شیخ محمدجواد مغنیه در این باره می‌گوید: «جاری کردن استصحاب در اینجا، اساسی ندارد، زیرا موضوع استصحاب این است که به وجود چیزی علم پیدا کنیم، آنگاه در از میان رفتن آن شک نماییم، به گونه‌ای که معلوم همان مشکوک باشد. مانند اینکه فرضاً علم یابیم که پیکر شریف آن بانو قطعاً در مدینه دفن شده است، آنگاه شک نماییم که آیا پیکر او به شهری دیگر منتقل شده یا در جای خود مانده است؟ اینجاست که استصحاب را جاری می‌کنیم و به سبب اتحاد موضوع، برهمان چیزی که بوده است، باقی می‌مانیم. لیک اگر بدانیم که او به مدینه وارد شده است، سپس در محل قبرش شک نماییم، در هیچ حالتی نمی‌توانیم استصحاب را جاری کنیم، زیرا ورود به مدینه یک چیز است و قبر، چیزی دیگر... و اثبات لازم با استصحاب ملزوم ـ همان‌گونه که در علم اصول آمده است ـ باطل است. وانگهی اگر قبر آن بانو در مدینه بود، معروف و مشهور می‌شد و همانند قبرهای دیگر زنان و مردان صالح، زیارتگاه مؤمنان می‌گشت»[2].

ثانیاً: از قاهره تا دمشق.

اگر روایتی که دربارهٔ وجود قبر بانوزینب کبری علیها السلام در مدینه منوره سخن بگوید، در

---

۱. سابقی، محمد حسنین، **مرقد العقیلة زینب علیها السلام**، ص ۱۰۲.

۲. مغنیه، محمدجواد، **مع بطلة کربلاء**، ص ۹۰.

دست نیست و مقامی منسوب به او در مدینه یافت نمی‌شود، لیک کار در ارتباط با مصر و شام این‌گونه نیست؛ زیرا روایت‌ها و متن‌هایی تاریخی یافت می‌شود که پیروان هریک از دو نظر، به آن استدلال می‌کنند؛ همان‌گونه که دو بارگاه بلند، در آسمان قاهره و دمشق، خودنمایی می‌کنند و به بانوزینب ﷺ منسوب‌اند و توده مؤمنان آن‌ها را آهنگ می‌کنند و به زیارتشان می‌روند.

لیک بررسی دقیق و کاوش واقع‌گرایانه در دلایل دو طرف، کفهٔ اطمینان را به سوی بارگاه راویهٔ دمشق، سنگین می‌کند و به صحت و واقعیت نزدیک‌تر است؛ زیرا در این باره دلایل فراوانی در کتاب‌های مورخان و جهان‌گردان از سده‌های گذشته تاکنون وجود دارد، و از سوی دیگر، مستندات قائلان به سفر آن بانو به مصر و وفاتش در آن دیار، ضعیف است و احتمال دارد که آن مقام از آنِ زینبی دیگر از اهل‌بیت باشد.

برخی از عالمان در تحقیق دربارهٔ این موضوع، کتاب‌ها و رساله‌هایی جداگانه نگاشته‌اند، که یکی از برجسته‌ترین آن‌ها علامه مرحوم شیخ فرج عمران القطیفی (۱۳۲۱-۱۳۹۸ق) است. او در سال ۱۳۷۷ق رساله‌ای با عنوان **المرقد الزینبی** به نگارش درآورد و در نجف اشرف به چاپ رساند. نتیجه‌ای که شیخ فرج در رساله یاد شده به آن رسیده، این است که مقام زینبی در دمشق، ترجیح دارد و از آنِ بانوزینب کبریٰ است.

کاوش دیگر که عمیق‌تر است، از آنِ پژوهشگر پاکستانی، شیخ محمد حسنین سابقی است که آن را در ۲۴۰ صفحه جای داده، به سال ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م در بیروت به چاپ رسانده است. ما اینک بخش‌هایی از این کتاب را ـ با تصرف و اختصار ـ عرضه می‌داریم:

«سفر بانوزینب عقیله به مصر و اقامت در آن دیار و لبیک گفتن به حکمران آن سامان و مدفون شدن در آنجا، از مهم‌ترین قضایایی است که یادکرد آن از کف هیچ مورخِ آگاهی نمی‌رود.

دست‌کم مورخان مصری باید آن را یاد می‌کردند، لیک هیچ‌یک از آنان اشاره‌ای به آن

نکرده است.

نخستین کسی که در روزگار اسلام، تاریخ مصر را تدوین کرد، عبدالرحمن بن عبدالحکم مصری (درگذشته ۲۵۷ق) بود. او در تاریخ مصر، کتابی پُربار دارد که آن را **منهج السالک فی اخبار مصر و القری و الممالک**، نامیده است و در آن شرح حال بسیاری از صحابیان را که به مصر درآمده‌اند، ذکر کرده است.

پس از عبدالحکم مصری، ابن‌عمرو محمد بن یوسف کندی (درگذشته ۳۵۴ق) به تدوین تاریخ مصر پرداخته و کتاب‌هایی را در این باره تألیف نموده است.

سپس ابومحمد حسن بن ابراهیم بن ذولاق لیثی مصری (درگذشته ۳۸۷ق) در تدوین اخبار مصر و احاطه بر رخدادهای آن، از خویش مهارت نشان داده است.

سپس عزالملک محمد بن عبدالله بن احمد حرانی مسبحی (درگذشته ۴۲۰ق) به این کار پرداخته است.

سپس نوبت به مورخ پژوهشگر قاضی ابوعبدالله محمد بن سلامه قضاعی شافعی (درگذشتهٔ ۴۵۳ق) می‌رسد. او تلاش خویش را تنها به ثبت رخدادهای تاریخی منحصر نمی‌کند، بلکه دربارهٔ زیارتگاه‌هایی نیز که مردم به زیارت و تبرک‌جویی آن‌ها می‌روند و به سویشان بار سفر می‌بندند، تألیف دارد. او در این باره **اُنس الزائرین** را نگاشته، در آن شرح حال بانو نفیسه را آورده، محل دفن او را مشخص نموده است، لیک در این کتاب، هیچ نام و نشانی از قبر زینب علیها السلام نیست.

سپس اگر سوی مقریزی، سیوطی، قلقشندی و دانشمندانی غیرآنان روی کنیم، می‌بینیم اینان از ورود بانو زینب علیها السلام به مصر و خاک‌سپاری او در این دیار، سخنی به میان نیاورده‌اند.

این در حالی است که گروهی از مورخان مصر، همچون: ابن‌یونس، هتنانی، قرشی صاحب **المزارات المصریه**، ابن‌سعد نسابه صاحب **مزارات الاشراف**، ابن‌عطایا، حموی ـ که شماری از زیارتگاه‌های مصر را برشمرده است ـ و موفق‌الدین صاحبِ **مرشد الزوار**، شرح حال

صاحبان قبرها را می‌آورند و زیارتگاه‌های درست و دروغین علویان و دیگران را در مصر، از یکدیگر جدا می‌کنند.

هیچ‌یک از این مورخان نگفته است که عقیله زینب کبری علیها السلام در مصر، مدفون است»[1].

مورخان بزرگی که با دقت و تحقیق، از تاریخ مصر آگاهی دارند، ورود هیچ‌یک از فرزندان صلبی امیرالمؤمنین علیه السلام به مصر را صحیح نمی‌دانند. حافظ ابوطاهر احمد بن محمد سلفی (درگذشته ۵۷۶ق) می‌گوید: «هیچ‌یک از فرزندان صلبی او ـ یعنی علی علیه السلام ـ در مصر وفات نکرده است».

حافظ مورخ ابومحمد حسن بن ابراهیم بن زولاق لیثی مصری (درگذشته ۳۸۷ق) می‌گوید: «از میان فرزندان علی، نخستین کسی که به مصر آمد، سکینه بنت علی بن حسین بود». سخاوی نیز همین نظر را دارد؛ او در این باره می‌گوید: «از پیشینیان نقل شده است که از فرزندان صلبی علی، هیچ‌کس در مصر وفات نکرده است».

بنابراین، چگونه خردپذیر خواهد بود که بانو زینب علیها السلام به مصر وارد شود و سالی در آن دیار اقامت کند و در برابر دیدگان جمع عظیمی از مردم به خاک سپرده گردد، لیک هیچ‌یک از مورخانی که به آن روزگار نزدیک بوده‌اند، از آن خبر نداشته باشند؟

در سیرهٔ امام شافعی که آشکارا از دوستی با اهل‌بیت علیهم السلام دم می‌زد، آمده است که به زیارت بانو نفیسه می‌رفته است، لیک خبری از او در دست نیست که در قاهره مزار بانو زینب علیها السلام را نیز زیارت کرده است[2].

نیز شماری از جهان‌گردان ـ از جمله: ابن جبیر، ابن بطوطه و ابن شاهین ـ به مصر رفته‌اند و قبرهای معروف و زیارتگاه‌هایی را ذکر کرده‌اند که در روزگارشان، مردم به زیارت آن‌ها می‌رفته‌اند، لیک احدی از آنان از قبر بانو زینب کبریٰ در مصر، سخنی به میان

---

۱. همان، ص ۲۹-۳۱.

۲. همان، ص ۳۲-۳۳.

نیاورده است... مگر کوهینی فاسی اندلسی جهان‌گرد که در ۱۴ محرم سال ۳۶۹ق به مصر وارد شده است[۱].

این اشتباه درباره قبر زینب علیها السلام از تعدد زنانی بدین نام از میان علویان و غیرآنان که در مصر مدفون‌اند، برخاسته است، و ذهن انسان نیز هنگام شنیدن نام زینب به سوی مشهورترین و کامل‌ترین افراد آن منصرف می‌شود.

نیز روشن است که عامه و خاصه، عادت دارند که علویان را ـ بدون واسطه ـ به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می‌دهند[۲].

ظاهراً مشهد زینبی معروف در قاهره، از آنِ زینب بنت یحیی المتوج بن حسن انور بن زید بن حسن بن علی بن ابی‌طالب است[۳].

منبع اساسی این ادعا که بانوزینب کبری علیها السلام به مصر هجرت کرده است و در آن دیار رحلت نموده و به خاک سپرده شده است، رسالهٔ **اخبار الزینبات** عبیدلی نسابه است. اهل تحقیق و پژوهش دربارهٔ این رساله و مؤلف و راویان آن و به ویژه روایتِ متعلق به این موضوع، هم از نظر متن و هم از نظر سند، اشکالاتی را عنوان کرده‌اند[۴].

شایان ذکر است که ابن‌زیات انصاری مورخ (درگذشته ۸۱۴ق) کتابی دربارهٔ مقابر مشهور در مصر، به نام **الکواکب السیاره** تألیف نموده، در آن تمام زنانی را که زینب نام دارند و در مصر مدفون شده‌اند، آورده است، لیک زینب کبریٰ بنت علی علیها السلام را در میان آنان ذکر نمی‌کند[۵].

افزون بر آنچه گفتیم، شمار بسیاری از عالمان محقق و فقیهان مجتهد، ترجیح

---

۱. همان، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۵۴.

۳. همان، ص ۵۹.

۴. همان، ص ۷۵-۱۰۱.

۵. دیباجی، ابوالقاسم، **زینب الکبری علیها السلام بطلة الحریه**، ص ۲۲۷.

می‌دهند که قبر بانو زینب کبریٰ علیها السلام در شام، همانجایی که بارگاه معروف او قرار دارد، باشد؛ از جمله:

- شیخ حسن یزدی حائری در **انوار الشهاده**.
- حسن خان مراغی در **الخیرات الحسان**.
- سید جعفر بحرالعلوم در **تاریخ آداب اللغة العربیه**.
- سید حسن صدر کاظمی در **نزهة اهل الحرمین**.
- شیخ محمد حرزالدین النجفی در **معارف الرجال**.
- سید عبدالحسین شرف‌الدین موسوی در **عقیلة الوحی**.
- شیخ هاشم خراسانی در **منتخب التواریخ**.
- سید عبدالجواد کلیدار در **تاریخ کربلاء**.
- سید ابراهیم موسوی زنجانی در **عقائد الامامیه**.
- سید جواد شبر در **ادب الطف**.
- سید احمد فهری در **مراقد اهل‌بیت فی الشام**[1].
- سید علی آل مکی عاملی در جستار **زینب الکبری علیها السلام من المهد الی اللحد**[2].

مرجع دینی معاصر، سید محمد حسینی شیرازی در **السیدة زینب علیها السلام عالمة غیرمعلّمة**[3].

---

۱. همان، ص ۲۲۳-۲۲۷.

۲. **الموسم**، فصلنامه، ش ۴، ج ۱، ص ۷۸۷.

۳. شیرازی، سید محمد، **السیدة زینب علیها السلام عالمة غیر معلّمة**، ص ۱۸-۲۰.

# منابع


۱. آلوسی، سید محمود، **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی**، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

۲. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید، **شرح نهج‌البلاغه**، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۶۵م.

۳. ابن‌اثیر، عزالدین ابوالحسن علی، **أسد الغابة فی معرفة الصحابه**، دارالفکر، بیروت، ۱۹۸۹م.

۴. ــــــــــــ، **الکامل فی التاریخ**، دار صادر، بیروت، ۱۹۷۹م.

۵. ابن‌تیمیه، تقی‌الدین احمد، **رسالة فضل اهل‌البیت و حقوقهم**، تعلیق ابوتراب ظاهری، دار القبله، جدّه، ۱۹۸۴م.

۶. ابن‌حجرعسقلانی، احمد بن علی، **الإصابة فی تمییزالصحابه**، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

۷. ابن‌عساکر، علی بن حسن، **تاریخ مدینة دمشق ـ تراجم النساء**، تحقیق سکینهٔ شهابی.

۸. ــــــــــــ، **تاریخ مدینة دمشق ـ ترجمة الإمام الحسن بن علی** علیه‌السلام، تحقیق محمدباقر محمودی، مؤسسة المحمودی للطباعة و النشر، بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۰م.

۹. ــــــــــــ، **تاریخ مدینة دمشق، ترجمه الإمام علی بن ابی‌طالب** علیه‌السلام، تحقیق محمدباقر محمودی، مؤسسة المحمودی للطباعة و النشر، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۸۰م.

۱۰. ابن‌عقیل، سید محمد، **النصائح الکافیة لمن یتولی معاویه**، دارالزهراء، بیروت، چاپ

دوم، ۱۹۸۱م.
۱۱. ابن‌منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، نشر ادب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ق.
۱۲. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، **مقاتل الطالبیین**، تحقیق احمد صقر، دارالمعرفه، بیروت.
۱۳. امین عاملی، سید محسن، **أعیان الشیعه**، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۹۸۳م.
۱۴. امین، احمد، **فجر الإسلام**، دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ یازدهم، ۱۹۷۹م.
۱۵. امینی، عبدالحسین، **الغدیر فی الکتاب و السنّة و الأدب**، دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ چهارم، ۱۹۷۷م.
۱۶. اندلسی، عبدربّه، **العقد الفرید**، دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۹۶۵م.
۱۷. بحرالعلوم، سید محمد، **فی رحاب السیدة زینب** ﷺ، دارالزهراء، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۸۰م.
۱۸. بخاری، محمد بن اسماعیل، **صحیح البخاری**، دارالجیل، بیروت.
۱۹. بروکلمان، کارل، **تاریخ الشعوب الإسلامیه**، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ نهم، ۱۹۸۱م.
۲۰. بنت الشاطئ، عائشه عبدالرحمن، **السیدة زینب** ﷺ، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۹۷۹م.
۲۱. ثقفی، ابواسحاق، **الغارات**، چاپ تهران.
۲۲. جزائری، سید نورالدین، **الخصائص الزینبیه**، انتشارات الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۸ق.
۲۳. حائری مازندرانی، مهدی، **معالی السبطین**، کتاب‌فروشی قرشی، تبریز.
۲۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه**، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ پنجم، ۱۹۸۳م.
۲۵. حسنی، سید علی فضل‌الله، **سیرة الرسول الأعظم** ﷺ **و خلفائه**، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۹۸۴م.
۲۶. خطاب، محمود شیت، **الرسول القائد** ﷺ، دارالفکر، بیروت، چاپ پنجم، ۱۹۷۴م.

۲۷. خطیب، سید عبدالزهراء، **مصادر نهج‌البلاغة و أسانیده**، دارالاضواء، بیروت، چاپ سوم، ۱۹۸۵م.

۲۸. خوئی، سید ابوالقاسم، **معجم رجال الحدیث**، منشورات مدینة العلم، قم، چاپ سوم، ۱۹۸۳م.

۲۹. دخیّل، علی محمدعلی، **ائمتنا**، دارالمرتضی، بیروت، چاپ ششم، ۱۹۸۲م.

۳۰. دیباجی، سید ابوالقاسم، **زینب الکبری بطلة الحریة**، مؤسسة البلاغ، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۹۷م.

۳۱. دینوری، ابن‌قتیبه، **تاریخ الخلفاء ـ الامامة و السیاسه**، مطبعة مصطفی الحلبی، مصر.

۳۲. ذهبی، محمد بن احمد، **تاریخ الاسلام**، دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۸۹م.

۳۳. زحیلی، وهبه، **التفسیر المنیر**، دارالفکر المعاصر، بیروت، ۱۹۹۱م.

۳۴. زمخشری، محمود بن عمر، **الکشّاف**، دارالفکر، بیروت، ۱۹۷۷م.

۳۵. زنجانی، سید ابراهیم، **وسیلة الدارین فی أنصار الحسین** علیه‌السلام، چاپ دوم، ۱۹۹۰م.

۳۶. سابقی، محمدحسنین، **مرقد العقیلة زینب** علیهاالسلام، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۹۷۹م.

۳۷. سامرائی، سعید، **حجج النهج**، بیروت، ۱۹۸۷م.

۳۸. سماوی، محمد، **أبصار العین فی أنصار الحسین** علیه‌السلام، انتشارات بصیرتی، قم.

۳۹. سید الأهل، عبدالعزیز، **زینب** علیهاالسلام **عقیلة بنی‌هاشم**، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۵۳م.

۴۰. سید حسن، داخل، **من لایحضره الخطیب**، مؤسسة البلاغ، بیروت، ۱۹۹۱م.

۴۱. شبّر، سیدجواد، **أدب الطفّ**، دارالمرتضی، بیروت، ۱۹۸۸م.

۴۲. شرف‌الدین، سیدعبدالحسین، **الکلمة الغراء فی تفضیل الزهراء** علیهاالسلام، دارالزهراء، بیروت.

۴۳. شریف رضی، محمد بن حسین [گردآورنده]، **نهج‌البلاغة**، تحقیق صبحی صالح، دارالهجره، قم، ۱۳۹۵ق.

۴۴. شلبی، علی، **زینب** علیهاالسلام **ابنة الزهراء بطلة الفداء**، ۱۹۹۲م.

۴۵. شمس‌الدین، محمدمهدی، **أنصار الحسین** علیه السلام، الدار الإسلامیه، بیروت، ۱۹۸۱م.
۴۶. ــــــــــ، **ثورة الحسین** علیه السلام؛ **ظروفها الاجتماعیة و آثارها الإنسانیه**، چاپ ششم، ۱۹۸۱م.
۴۷. شوکانی، محمد بن علی، **درّ السحابة فی مناقب القرابة و الصحابه**، دارالفکر، دمشق، ۱۹۸۴م.
۴۸. شیرازی، سیدمحمد، **السیدة زینب** علیها السلام، **عالمة غیر معلّمه**، مؤسسة السیدة زینب الخیریه ـ مرکزالرسول الأعظم للتحقیق و النشر، بیروت، ۱۹۹۹م.
۴۹. ــــــــــ، **الفقه ـ کتاب النکاح**، دارالعلوم، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۸۸م.
۵۰. صادق، م، **زینب** علیها السلام **ولیدة النبوة و الإمامه**، مؤسسة الوفاء، لندن، ۱۹۸۷م.
۵۱. طبرسی، احمد بن علی، **الاحتجاج**، مطبعة سعید، مشهد، ۱۴۰۳ق.
۵۲. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الأمم و الملوک**، المطبعة الحسینیة المصریه، چاپ اول.
۵۳. طریحی، محمدسعید، فصلنامهٔ **الموسم**، ش ۴، ج ۱، ۱۹۸۹م.
۵۴. طیفور، ابوالفضل احمد بن ابی‌طاهر، **بلاغات النساء**، انتشارات بصیرتی، قم.
۵۵. علی، موسی محمد، **عقیلة الطهر و الکرم السیدة زینب** علیها السلام، عالم الکتب، بیروت، چاپ سوم، ۱۹۸۵م.
۵۶. عمران، فرج، **وفاة زینب الکبری** علیها السلام، مکتبة الألفین، کویت، ۱۹۸۶م.
۵۷. فلسفی، محمدتقی، **الطفل بین الوراثة و التربیه**، ترجمه [به عربی] سید فاضل میلانی، مطبعة الآداب، نجف اشرف، ۱۹۶۹م.
۵۸. قرشی، باقرشریف، **السیدة زینب** علیها السلام **بطلة التاریخ و رائدة الجهاد فی الإسلام**، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۹۹۸م.
۵۹. ــــــــــ، **حیاة الإمام الحسن بن علی** علیه السلام، دارالکتاب العلمیه، قم، چاپ سوم، ۱۹۷۳م.
۶۰. ــــــــــ، **حیاة الإمام الحسین بن علی** علیه السلام، کتاب‌فروشی داوری، قم، چاپ دوم،

۱۹۷۷م.

۶۱. ـــــــــــ، **حیاة الإمام محمد الباقر**علیه‌السلام، مؤسسة الوفاء، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۸۴م.

۶۲. ـــــــــــ، **حیاة الإمام موسی بن جعفر**علیه‌السلام، دارالکتب العلمیه، قم، چاپ دوم، ۱۹۷۰م.

۶۳. قزوینی، سید محمدکاظم، **علیّ**علیه‌السلام **من المهد الی اللحد**، مؤسسة الوفاء، بیروت، چاپ یازدهم، ۱۹۸۲م.

۶۴. ـــــــــــ، **فاطمة الزهراء**علیهاالسلام **من المهد الی اللحد**، نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۱۹۷۷م.

۶۵. قشیری، مسلم بن حجاج، **صحیح مسلم**، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۷۷م.

۶۶. قمی، عباس، **نفس المهموم فی مصیبة سیدنا الحسین المظلوم**علیه‌السلام، تحقیق رضا استادی، انتشارات بصیرتی، قم، ۱۴۰۵ق.

۶۷. مجلسی، محمدباقربن محمدتقی، **بحار الأنوار**، مؤسسة الوفاء، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۸۳م.

۶۸. محمدی ری‌شهری، محمد، **میزان الحکمه**، مرکزانتشارات دفترتبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۰۳ق.

۶۹. محمدی، کاظم [گردآورنده]، **المعجم المفهرس لألفاظ نهج‌البلاغه**، دفترانتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرّسین، قم، ۱۴۰۶ق.

۷۰. مدرّسی، سیدهادی، **أخلاقیات امیرالمؤمنین**علیه‌السلام، مؤسسة الأعلمی، بیروت، ۱۹۹۱م.

۷۱. مسعودی، علی بن حسین، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، دارالأندلس، بیروت، ۱۹۶۵م.

۷۲. معلوف، لویس، **المنجد فی اللغة**، انتشارات اسماعیلیان، قم، چاپ بیست و ششم.

۷۳. مغنیه، محمدجواد، **التفسیر الکاشف**، دارالکتاب الإسلامی، بیروت، چاپ سوم، ۱۹۸۱م.

۷۴. ـــــــــــ، **مع بطلة کربلاء**، دارالجواد ـ دارالتیار، بیروت، چاپ چهارم،

۱۹۸۴م.

۷۵. مقرّم، سید عبدالرزاق، **مقتل الحسین** علیه السلام، دارالکتاب الإسلامی، بیروت، چاپ پنجم، ۱۹۷۹م.

۷۶. مؤسسه بعثت (بخش کودک و نوجوان)، **الطفل نشؤه و تربیته**، ۱۴۱۰ق.

۷۷. میلانی، سید فاضل، **فاطمة الزهراء** علیها السلام **أمّ أبیها**، مؤسسة أهل البیت، بیروت، ۱۹۷۹م.

۷۸. نسائی، احمد بن شعیب، **خصائص أمیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب** علیه السلام، تحقیق احمد میرین بلوشی، مکتبة المعلا، کویت، ۱۹۸۶م.

۷۹. نقدی، شیخ جعفر، **زینب الکبری** علیها السلام، منشورات الرضی، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۲ق.

۸۰. هارت، مایکل، **دراسة فی المائة الأوائل**، ترجمه [به عربی] خالد اسعد عیسی، احمد غسان سبانو، دار قتیبه، دمشق، چاپ سوم، ۱۹۸۴م.

۸۱. هاشمی، سیدعلی، **عقیلة بنی‌هاشم**، مؤسسة المفید، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۹۰م.

کتاب فراروی، ابعاد گوناگون زندگانی حضرت زینب علیها السلام، سرگل بوستان بنی‌هاشم را از تولد تا وفات بررسیده است و در میان این طلوع و غروب، به پرورش بی‌مانند و فضای خانوادگی و همسرداری این بانوی بزرگ پرداخته است وانگاه از نقش بی‌بدیل زینب علیها السلام، سرقافله آزادگان کربلا سخن رانده است تا الگویی اصیل و ناب را از بانویی ارائه دهد که پژواک بانگ او در میدان جنگ نرم و عرصه تبدیل بحران به فرصت، در گوش تاریخ پیچیده است. آری این است زینب علیها السلام! نمادی دیگر از زن مسئولیت‌پذیر و اثرگذار مسلمان که در بزنگاه‌های دشوار زندگی کنار مردان است و پرچم رسالت آنان را بر دوش می‌کشد و پیامشان را فریاد می‌کند و ....

ISBN: 978-600-06-0424-0
Islamic Research Foundation
Astan Quds Razavi
Mashhad - Iran